





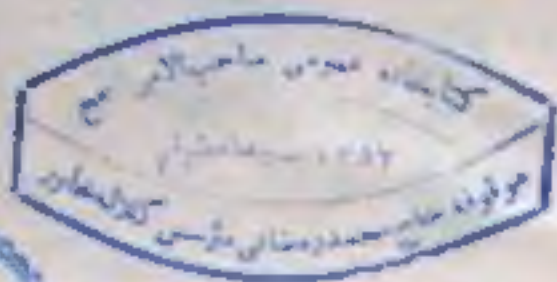


تاریخ چهار



تاریخ  
۱۳۱۶



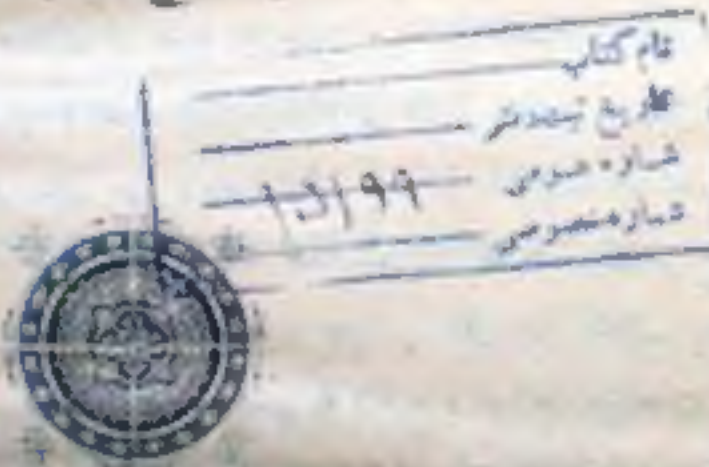


(حسب الامر جليل القدر)

(اعلی حضرت سراج الملة والدين)

(بأمره بادل ودين) -

کتاب مستطاب سراج التواریخ  
که بتوجه ذات اقدس هایدی شان  
تسوید و قایل گردیده

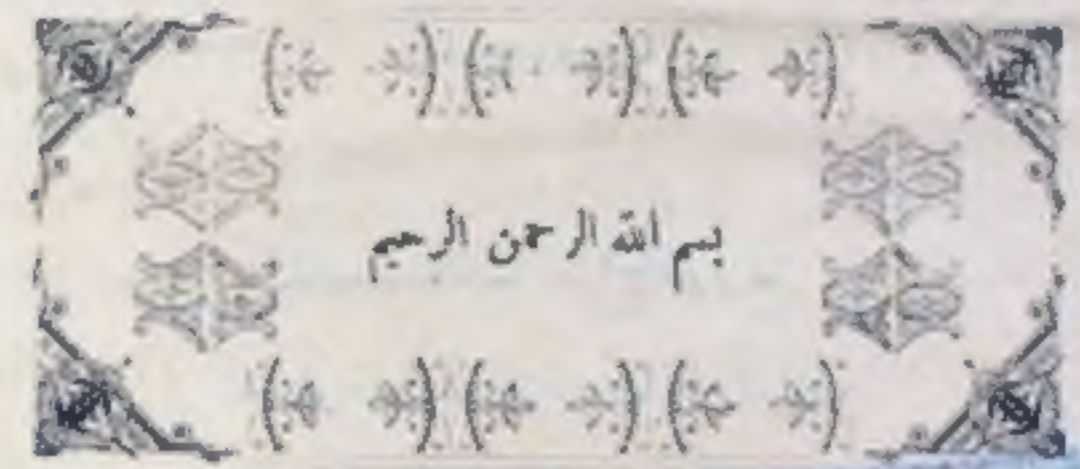


(در مطبعة حروف دار السلطنة کابل طبع گردید)

سنة ۱۳۱۶

در مطبعة حروف دار السلطنة کابل طبع گردید





الحمد لله الذي جعل اخبار سابق الاخبار والاشرار حيرة للاخفين من اولي الابصار والصلوة والسلام الاعان  
الاكلان على سيدنا محمد المختار وعلى آله الأطهار واصحابه الاراد ما توالي النهار والليل والنهار في جميع  
الدهور والاعصار (اما بعد) بنده حضرت آفریننده مهر و ماه و شکر گوینده خداوند بخشنده تاج و کلاه و حامی  
جای از سکنه و مشوخته مملکت ملت خواننده کلمه طيبة لا اله الا الله محمد رسول الله علیه حضرت سراج الملة والدين امير  
حبیب الله بادشاه خود مختار افغانستان و ترکستان متعلقه آن بر الظار خوانندگان سر گذشت پیشینان واضح  
میدارد که از دیرگاه مکنون خاطر داشتم و این امر را لازمی میدانستم که وقایع و سوانح پادشاهان افغانه را از بدو  
سلطنت اعلیحضرت احمد شاه درانی الی زمانه انکسارش دهم چنانچه درین اوان که زمام اخبار امارت خطه افغانستان  
از لطف و مرحمت حضرت یزدان در قبضه اقتدار این فرمانبردار خالق سبحان آمد نصمیم عزم بر تسوید وقایع  
نموده و خود را از سبب گرفتاری در امور مهیمة سلطنت و تربیت سپاه و رعیت معذور دیده فیض محمد کاتبین  
سید محمد مغول معروف بهزاره محمد خواجه را مامور فرمودم که بجزیره بدخشان سر گذشت پادشاهان افغان را  
کتابی مرتب سازد تا در روزگار یادگار ماند باوجود گرفتاری زیاد که در امورات دولت علیه خداداد افغانستان  
دارم باز هم جزو جزو که از تحریر می براید خود من شخصاً ملاحظه کرده حک و اصلاح نموده اجازه چاپ را  
میدهم هرگاه سبوی ملاحظه شود آرا از باعث گرفتاری زیاد که دارم تصور دارند فقط چنه  
زنده جاوید گشت هر که نکو نام زیست اگر عیشی ذکر خیر زنده کند نام را  
و طبق سطور فیض دستور فوق احقر مستغنی را که پسکی از یست ترین جاگران در کاه و کترین  
خدمت بارگاه است اعلیحضرت والا که هواره نظیر خورشید ضیائش بسوی تربیت سپاه و رعیت  
معروف و دارای حصینی آرایش جانب نرمیم و تعمیر ملک و مملکت معطوف است روزی پیش خوانده پیش

بتواخت زیرا که این جزء ضعیف را از ارشاد میمنت بنیاد چنین امر جلیل القدر از خاک مذلت باوج عزت  
و افراخته سر افراز ساخت و فرمود کتابی مشتمل بر ملک گیری و کشور کشائی فرماده ان افغانه مؤلف  
و مرتب نموده حدود سابقه مملکت متصرفه افغانستان را اگر چه خلاف واقع درج کتب تواریخ است  
از همان کتب پادشاهان کرما و سرمای هوای آن و درجات و درجای عمل وقوع هر ولایت این مملکت تحت کتاب  
کرده آید و وجه صحیح و مطابق واقعش بواسطه آله پیاپی و غیرها با حدود متعده حالیه و لب نامه طوائف  
افغانه و تعداد نفوس ایشان علیحدّه ترتیب داده ضمیمه اخیر کتاب نماید و بد کرسلاطینیک قبل از اعلیحضرت احمد  
شاه فرمان فرما بوده اند نگرایند زیرا که کتب مؤرخین شامل آن و ذکرش مودت تکرار و باعث طعن گفتار است  
پس احکام سعادت فرجام اشرف اعلی را سماعاً و طاعتاً گفته بترجم پرداخت و نخست جهت رفیع اشتباه استی زمان  
کتب تواریخیک در کار بودند و بسوی بیان واقعات افغانستان راه می نمودند چون (۱) جهانگشای نادری  
(۲) و تارخ سر جان سالکم (۳) و تارخ احمدي (۴) و خزانه عامره (۵) و جلد قاجاریه نسخ التواریخ (۶) و رساله عربیه  
سید جمال الدین الافغانستانی (۷) و تارخ سلطانی (۸) و رساله غایتی میرزای انصاف السلطنه ایران (۹) و رساله عیاریه کابل  
و قندهار (۱۰) و کتاب منظومه حید کشمیری (۱۱) و روزنامه اعلیحضرت شاه شجاع الملک (۱۲) و کتاب حیات افغانی  
مؤلفه دینی حیات خان (۱۳) و روضه الصفای نامری (۱۴) و سر آت الوضیه عربیه مؤلفه کر تیل یوسفان دین اسرینکلی  
(۱۵) و بنده نامه دنیا و دین پادشاه جنت مکی اعلیحضرت ضیاء الله والدين مرحوم (۱۶) و جام جم فرهاد میرزا را  
فرام آورده همه وقایع را تطبیق داده اقوال مختلفه فیها را حواله بخود صاحب کتاب نموده و واقعات مسموعه  
مشهوره را از حکایات ثقات معمرین چون جناب سردار محمد یوسف خان بن امیر کبیر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان  
میرور و سردار نور علیخان بن سردار شیر علیخان مغفور قدس هاری وقاضی القضاة سید الدین خان بن المرحوم قاضی  
القضاة عبد الرحمن خان غلوم و غیره که از آبا و اجداد خودها بواسطه شنیده و هم وقایع زمان خود شارا  
بجشم سر دیده و این وقت از طرف قرین الشرف پادشاهی مامور بیان واقعات را بزبانی گردیده بودند ضم و رقم  
کرده مجموعه را از جهت مطابقت اسم با اسمی موسوم بسراج التواریخ گردانید و بالله التوفیق و منه الاستعانة

§ ذکر حدود سابقه مملکت افغانستان §

(وجه تسمیه و ولایات معروفه و درجات کرما و سرمای هوای آن)

این مملکت بقرار بیان حیات خان در زمان سلطنت کیان و پیشدادین مشهوره کابلستان و زابلستان بوده تا که  
اعلیحضرت سکندر اعظم فتحش نموده بزبان یونانی معروف بیکتریه یعنی باختر گفته و پس از آنکه تصرف اسلام در آمده  
منقسم بدو قسمت مغربی و مشرقی شده مغربش از کابل و قندهار تا هند ایران بخراسان که شهر مشهورش هراست  
و مشرقش بملک روه یعنی کوهستان واقع شرقی تر هستند تا حسن ابدال نامزد گردیده و در عهد اعلیحضرت محمد کبیر پادشاه  
داخل صوبجات هند شده صرف صوبه کابل مرقوم میگشته و در زمان سلطنت اعلیحضرت احمد شاه که بعد از اقراض  
سلطنت اعلیحضرت نادر شاه در سال هزار و هشتصد و چهل و هفت ۱۷۴۷ میلادی مطابق هزار و یکصد و شصت ۱۱۶۰  
هجری باریکه سلطنت جلوس نمود زیاده تر موسوم بافغانستان شد و اظهار اشک اعتبار کثرت و انبوهی مردم افغان که  
درین مملکت ساکن و متوطنند زیادت لفظستان (۱) در اخیر لفظ افغان بافغانستان نامزد گردیده است چون مرستان  
و گلستان و غیره که بواسطه انبوهی قبایل عرب و گل بان نامها موسوم شده اند فقط  
و بقرار بیان صاحب جام و سمن این مملکت از فرانسه بیشتر و طولش از مشرق تا غرب هزار ۱۰۰۰ میل و عرضش  
از شمال بجنوب هشتصد و هشتاد ۷۸۰ میل است و مشتمل بر همه قسمت مشرقی ایران و قسمت شمال مغربی هندوستان میباشد  
و حدود بارود خانه (۲) ایندس است و امتداد این مملکت وسیع از مشرقی سرحد کشمیر که در طول

در کر حدود  
سابقه افغانستان  
وجه تسمیه  
آن

(۱) ستان  
جای انبوهی  
چیزها

(۲) ایندس  
بر سرند کمانی  
تیر میگویند



هفتاد و هفت ۷۷ درجه مشرقیست تا مغرب مرالست که در طول شصت و یک درجه مشرقی گری نیج است و از شمال  
تا جنوب امتدادش از ولایت بلخ تا بلوچستان است و این محدوده را سلطنت کابل بجبهت باغمت او گویند چنانچه  
بعض وقت سلطنت قندهار گویند که باغمت دیگر است و سابقاً سلطنت غزنه یا غزنین بجبهت باغمت دیگرش میگفتند  
و این سلطنت خصوصاً مشتمل بر افغانستان و عموماً بر قسمتی از خراسان و بلخ و سیستان و کشمیر و حصه قلیل  
از لاهور و قسمت کنیری از ممالک و جمیع حده این ولایات از شمال غربیه (۱۵۰۰۰۰۰۰) یازده ملیان است افغان  
(۴۵۰۰۰۰۰۰) چهار ملیان و پانصد هزار و هشتاد و پنج (۵۵۰۰۰۰۰۰) پنج ملیان و پانصد هزار و نود و پنج (۱۵۰۰۰۰۰۰) یک ملیان  
و پانصد هزار و ابرائیان (۱۵۰۰۰۰۰۰) یک ملیان و پانصد هزار و قباایل دیگر (۲۰۰۰۰۰۰۰) دو ملیانند بخلافی ذکر صاحب  
کتاب حیات افغانی زیرا که او مساحت سطحی این مملکت را سه لک ۳۰۰۰۰۰۰ میل مربع و در هر میل (۲۸)  
پست و هشت نفر آدم ذکر کرده جمیش را (۸۴۰۰۰۰۰۰) هشت ملیان و چهار صد هزار نوشته است و همچنین  
صاحب تاریخ سلطان از روی نوشته کوه دست انگلیس مساحت مربع این مملکت را دو لک و نود و چهار هزار میل  
انگلیسی و جمیش را (۱۴۰۰۰۰۰۰۰) چهارده ملیان و قرار ذکر صاحب مرآتالوطبه مساحتش را یک لک و پنجاه  
هزار میل مربع و جمیش را (۴۰۰۰۰۰۰۰) چهار ملیان ذکر کرده است

( ذکر بلدان معروفه وولایات مشهوره افغانستان )

## (کابل)

بقرار بیان حیات خان در عرض شمالی (۳۳) می و سه درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۶۷) شصت و هفت درجه و (۱۵) و پانزده دقیقه و از سطح دریای شورش هزار و دویست و پنجاه (۶۲۵۰) فوت بلند واقع است و مقدار (۳) سه میل و شصت مزارات شهر و (۷۰۰۰۰) هفتاد هزار باشندگان این پناه است بخلاف بیان صاحب جام چیز را که او کاتبی را در عرض شمالی (۳۴) می و چهار درجه و ۲۷ و بیست و هفت دقیقه و در طول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و جمعیتش را - (۵۰۰۰۰ پنجاه هزار نفر نوشته است) -

قندھار

قرارد کرد صاحب کتاب حیات افغانی تخمیناً بمسافت (۲۰۰) دوسد میل جانب کوشه مغرب و جنوب کابل واقع (۳۵۰۰) و سه هزار و پانصد فیت از سطح دریای شور بلند و جمعیتش تخمیناً (۶۰۰۰۰) شصت هزار نفر است بخلاف ذکر صاحب جام جم زبیرا که او جمعیتش را (۸۰۰۰۰) هشتاد هزار نفر و وقوعش را در معرض شمالی سی و دودرجه و (۳۵) سی و پنج دقیقه و در طول شرقی (۶۶) شصت و شش درجه و (۲۰) و بیست دقیقه رقم کرده است

{مرآت}

بقرار بیان صاحب جام هم از شهرهای قدیم مشرق زمین است و قلعه سخت مرئی دارد و در مصالح دیوار آن هزار و هشتصد کام است و پنج دروازه دارد و دیوارش مشتمل بر يك خندق و سه خاکریز و دو شیوخا چیست (۱) و جمعیتش در حدود ۴۰۰۰ (چهل هزار نفر) است بخلاف دیگر حیات خان چنانچه میگوید که مرات چیزی کم مسافت باقصه میل جانب مغرب کابل واقع و تعداد نفوسش بخواب هزار است و هم بقرار نوشته صاحب جام هم در عرض شمالی (۳۴) می و چهار درجه و (۴۵) جبه و پنج دقیقه و در طول شرقی (۶۶) شصت و یک درجه و اقصی بخلاف تاریخ سلطانی زیرا که او در عرض شمالی (۳۵) می و شش درجه و طول شرقی را مطابق نوشته است

(غیرمیں)

مطابق مندرجہ کتاب حیات افغانی ابن شہر بمقام ( ۷۰ ) ہفتاد میل جانب جنوب کابل واقع و بعد از قزوین  
( ۱۵۰۰ ) پانزد ہزار نفر است و موافق کتاب جامع شہر مشہور افغانستان ووقتی یافت شاہد شہر قوی  
و قوی بودہ و از کثرت اعداد عامہ و فضلاء کہ فرامجا مضمون شدہ اند آرا مدیثہ نایب میکنند و در عہد  
شہانہ ( ۳۳ ) سی و سه درجہ و ( ۳۷ ) سی و ہفت دقیقہ و در جدول مشرقی ( ۶۸ ) شصت و ہشت درجہ و ( ۵۸ )  
چهل و ہشت دقیقہ واقعت

2012

بقرار بیان صاحب جام جم که ازین بلاد تا آخر بلدان همه از کذاب اوقاف میشود شهر باغ که بکثرت قدیم و سابقاً جزو مملکت خراسان بوده و جهت آن از افغان و او ترک و تاجک است (۱) که بعضی در قصبات و قری و برخی در بلاد و خرگاه سکنی دارند و این شهر در قدیم از شهرهای مشرق زمین بوده مالاخره است و آن در عرض شمالی (۳۶) می باشد در جهه (۵۰) چهل دقیقه و در طول مشرقی (۶۷) شصت و هفت در جهه (۲۳) بیست و سه دقیقه و اقصیت

## (一)

که بعضی آنرا جزء غرستان و برخی ازجوز جان دانسته است و جوز جان ولایتیست که جانب شرقی بالغ  
و بالغ و آنست آن شهرن است که در عرض شمالی (۳۶) می و شش درجه و (۳۵) می و پنج دقیقه و در طول مشرقی  
(۶۶) شصت و شش درجه و (۲۱) پست و یک دقیقه و اعناق افتاده و آنرا التبورقان نیز گویند و قصبه دیگر آن اندخوداست  
که در عرض شمالی (۳۶) می و شش درجه و (۵۰) پنجاه دقیقه و در طول مشرقی شصت و شش درجه و اقصی و ازین  
قصبه تا بالغ (۶۶) شصت و شش میل مفاصلت هر حال بلده میمده بقرار نوشته از وسطیت در عرض شمالی (۳۶)  
می و شش درجه و (۳۰) می دقیقه و در طول مشرقی (۶۵) شصت و پنج درجه و (۱۸) هجده دقیقه و بقرار گفته بالا در عرض  
شمالی (۳۵) می و پنج درجه و (۵۷) چهل و هفت دقیقه و در طول مشرقی (۶۵) شصت درجه و (۲۲) می و دو دقیقه و اقصی

(طنخارستان حال معروف بقطغن)

که بعضی آنرا قزقن و برخی قدغن نیز نوشته اند و این ولایت مقدم بدوقست علیا و سفلی است و علیای آن  
جانب شرقی بلخ و غروب نهر جیحون واقع و از اینجا تابانج سی فرسنگ مسافت و سفلی آن در شرقی علیا و ایضا  
در غربی جیحون واقعست و اینان حکومتش طالقانست که در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۴۲) چهل و دو  
دقیقه و در طول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۳۸) سی و هشت دقیقه واقعست و دیگر بقعه آن ادراس است  
که در عرض شمالی (۳۵) سی و پنج درجه و (۴۱) چهل و یک دقیقه و در طول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۳۰)  
سی دقیقه اتفاق افتاده است و دیگر قصبه آن سمکان که معرانی سمج است بوده و آن در عرض شمالی (۳۶)  
سی و شش درجه و (۵۲) پنجاه و دو دقیقه و در طول شرقی (۷۰) هفتاد درجه و (۶) شش دقیقه واقعست و طبخارستان  
سفلی و سمرقند از علیاست و ولایت طبخارستان را اکنون در اطلسها کنونی و زبان اهل مملکت قدوزی نویسته  
بمحل که بگندز یعنی گنده قلعه موسوم بوده منقلب باسم حالیه شده است و آن در عرض شمالی (۳۶) سی  
و شش درجه و (۴۵) چهل و پنج دقیقه و در طول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۱۰) ده دقیقه واقعست و دیگر  
قلعه طبخارستان هم یعنی نافرغانست و آن در مابین بلخ و قدوز در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۳۸)  
سی و نه دقیقه و در طول شرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۸) هشت دقیقه واقعست

ملوم که  
شهر  
باشد.



﴿ بدخشان که اسم پانخت آن جوزون بوده و حال بقیض آباد نامزد است ﴾

و این ولایت در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۲۸) بیست و هشت دقیقه و در طول مشرقی (۷۱) هفتاد و یک درجه و (۲۲) بیست و دو دقیقه واقعست و سابق جزه ولایت تاجار مطلق العنان بوده

﴿ جلال آباد ﴾

این بلد جانب شمال غربی پشاور طرف شرقی کابل در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۸) هشت دقیقه و در طول مشرقی (۶۷) شصت و هفت درجه تخمیناً واقعست

﴿ قراه ﴾

در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۵۰) پنجاه دقیقه و در طول مشرقی (۶۲) شصت و دو درجه واقعست

﴿ کشمیر که از ولایات متصرفه پادشاهان سابقه افغانستان بوده است ﴾

این ولایت کوهستان و از ولایات کهنه و زیات چنانچه بهشت هندوستانش میخوانند و آن در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۳۰) سی دقیقه و در طول مشرقی (۷۴) هفتاد و چهار درجه و (۴۵) چهل و پنج دقیقه واقعست و سابقاً در تصرف سلاطین مغولیه بوده و از هندوستان حساب میشده و بعد از آن اعلیحضرت احمد شاه درانی متصرف گردیده تا وفات سردار محمد عظیم خان مرحوم برادر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان میرور که در سال (۱۲۳۸) هزار و دویست و سی و هشت بوقوع پیوسته در تحت تصرف پادشاهان و روسای افغانستان میبود پس از وی بتصرف مهاراجه رنجیت سنگه درآمد و در اواخر سلطنت مهاراجه دلپ سنگه بن مهاراجه رنجیت سنگه مذکور بتصرف مهاراجه کلاب سنگه قوم دوگره درآمد اکنون ریاست آن زیر نگرانی دولت هیئت انگلیس تعلق بمهاراجه برتاب سنگه نواده مهاراجه کلاب سنگه موصوف است و جمیع این ولایت يك لك و هشتاد هزار نفوس تخمیناً است

﴿ لاهور ﴾

این ولایت در عرض شمالی (۳۱) سی و یک درجه و (۳۵) سی و پنج دقیقه و در طول مشرقی (۷۴) هفتاد و چهار درجه و (۱۰) ده دقیقه واقعست و همچنین پشاور که در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۸) دقیقه و در طول مشرقی (۷۱) هفتاد و یک درجه و (۳۰) سی دقیقه واقعست - پادشاهان که در عرض شمالی (۳۰) درجه و (۱۰) و ده دقیقه و در طول مشرقی (۷۱) هفتاد و یک درجه و (۱۲) و دوازده دقیقه واقعست و شکارپور که در عرض شمالی (۲۷) بیست و هفت درجه و (۵۶) پنجاه و شش دقیقه و در طول مشرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۵۰) پنجاه دقیقه اتفاق افتاده است با درجیات هند و شالکوت و فوشنج همه در تصرف دولتیه برطانیه میباشد

﴿ سیستان ﴾

که حد شمالی آن مرآت و قسمتی از خراسان و حد مغربی بیابان زرد و طرف جنوب بلوچستان و جانب شرقی آن افغانستان و هم جزه این مملکت است و حد قاصه حاليه رود هیرمند است

﴿ نقل از کتاب مرآة الوضیه ﴾

چون مملکت افغانستان و حدود سابقه آنرا (کر نیل یوس قادیك) امریکائی اصح و واضح از دیگران در کتاب (مرآة الوضیه) نوشته بود لاجرم در ذیل مذکورات مؤلفین دیگر افزوده نظر بصحت بیان او بتکرار محل نموده سر را از کتاب اوقل نمود

﴿ ذکر بلاد فارس شرقی حال موسوم بافغانستان ﴾

این بلاد و ولایات محدود است از جانب شمال ببلخ که جزء مملکت ناکار مستغه است و از طرف شرق بمملکت چین و کشور هند و از سوی جنوب بحر هند و از جانب غرب بکرمان و خراسان از مملکت ایران و این محدوده منقسم بمهارا قسمت است و (۱) آن مرات است که جانب شمال غربی این مملکت میباشد دیگر (۲) کابلست که در وسط و شمال واقعست دیگر (۳) سیستان است که در غرب اتفاق افتاده است دیگر (۴) بلوچستانست که جانب جنوب این مملکت است و مساحت سطحیه این محدوده (۴۰۰۰۰۰) چهارک میل مربع است و نامد دهم میلادی تمام آن تابع خلفای هندو بوده و در سال نهم و هشت میلادی اعلیحضرت سلطان محمود بر تحت سلطنت نشست مملکت خراسان و ترکستان را که در تحت حکم دولت سامانیه بودند کسبید و روست این مملکت پیروز و دو همچنین حصه بزرگی را از هند متصرف گردیده باین مملکت ضم نمود و پس از اقرارش دولت او در صد و دوازدهم میلادی دولت سلجوقیه استیلا یافته خزین و نواح آن را متصرف گشت و پس از آن دولت خوار زبیه از غلب و کاداج چنگیز خان متفرض گردیده بلاد این مملکت منقسم بچند قسمت شده بتصرف ملوک الطوائف درآمد و همه ملوک چنگ باکات جنگ زده يك بر دیگری غلبه مییافت تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی براریسک جهانبانی متکین شده ایجاد و التهای دولت و مملکت مستغله افغانستان فرموده و اقسام چهارگانه مذکور در ایران افزود و پس از وی نیز بسبب اختلاف احفادش بغیر از مرات دیگر بلدی بلقی برای اولادش نهاد

﴿ مرات ﴾

این ولایت از بلاد فارس شرقی و جانب شمال غربی آن و بعضی از آن متصل بصحرای خوارزم است و جانب جنوب این صحرای سلسله جبال از طرف غرب متدهاست و این سلسله از شرق شهر مرات یعنی بنی افتاده که عرض آن مقدار (۲۰۰) دو صد میل و طولش (۳۰۰) سه صد میل است و این جبال از جانب شرقی پیوسته اند بجهال و کوهستان نواحی کابل و مشتمل اند بر چشمه سارها و جویها و در هوای این جبال کثند و جو و بیره و زراعت میشود و از نهرهای این مملکت نهر مرات است که مخرجش بزرگ شهر مرات واقع و مجرایش از جانب شرقی نهر فیضار و نهر مرغاب و نهر نین بسوی شمال مایل بغرب است و رفته بادر بحر خزر و نهر جیحون میریزد بادر و بیکستان صحرایا فرو میرود و هوای این شهرها حیداست و از جهت آنکه معدل ارتفاع آن به نهم هزار قدم از سطح بحر میرسد در زمستان سرما و در تابستان گرما شدت میکند و شهرهای مشهوره قدیمه این ولایت که اکثر خراب اند چون شهرستان و مرو شاه جهان و سرورود و بادغیس و غیرها که ذکر همه آنها بطول می انجامد میباشد و اما شهر مرات در بقعه نیکوتی واقعست و اطراف آن را کوهها احاطه کرده است و طول اراضی و گشت زار قری و دیهائیکه درین احاطه واقعند (۳۰۰) سه صد میل و عرضش (۱۵) پانزده میل مسافت است که با آبهای نهر آبیاری میشود

﴿ مرو شاه جهان ﴾

این شهر بر نهر مرغاب واقع بوده و اگر چه مقام مأمن خلیفه در وقت اقامه اش بخراسان می بوده است الا آن خراب و ساقط از اعتبار است و کویته بزرگ درین شهر بکل رسیده است

﴿ سیستان ﴾

جانب غربی آن بیابان کرمان و طرف شمالی مرات و خراسان و سوی مشرق آن افغانستان و جهت جنوب آن بلوچستان واقعست و در جنوب غربی آن بیابان وسیعست که حصه از آن درین بلوچستان و کرمان واقعست و آنرا کوهستان میگویند و سیستان اکثر بیکستان و جانب غرب آن دریاچه زره که محیطش (۱۵۰) پانصد و پنجاه



بیل میباشد و اقصی و چند نهر از نواحی افغانستان که بزرگتر آنها نهر هیرمند است در آن میریزند و آب آن شور است و در وسط آن جزیره کوچکی و در آن جزیره قلعه خرابه است و مساحت سطحیة سیستان (۲۵۰۰۰) است و بجزایر بیل و در اطراف کوهش بلده جلال آباد که در کنار دره واقعست بوده و اعلیحضرت امیر تیمور آنرا خراب و قتل نام کرده است

### بلدان و ولایات مسکونه طوایف افغان که معروف بافغانستانند

و این مملکت حدوده است از جانب جنوب به بلوچستان و از طرف شرق بهر هند و از جهت غرب به سیستان و هرات و از سوی شمال به بلخ و هرات و هندو کشی که سلسله اش فاضل است در بین افغانستان و بلخ و بدخشان و طغترستان و مساحت این مملکت (۱۵۰۰۰۰) یک لک و پنجاه هزار میل مربع و جهت آن چهل و یک نفر است که عبارت از چهار ملیان باشد

### (بلدان مملکت افغانستان)

یکی قندهار است که در عرض شمال (۳۲) می و دو درجه و (۲۰) است دقیقه و در طول شرقی (۶۶) شصت و شش درجه و (۳۰) می دقیقه و اقصی و این شهر در وقت سلطنت اعلیحضرت احمد شاه با تحت افغانستان بوده پس از وی اعلیحضرت تیمور شاه پسرش کابل را با تحت قرار داد و بازار های این شهر که عرض هر یک پنجاه ذراع است و در وسط شهر بهم در ساحه یک پنجاه درخت ملتی میشوند دیگر شهر کابل است که در عرض (۳۴) می و چهار درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۱۵) و از دره دقیقه واقع و خارجش از سبب زلزله اکثر از جنوب و جهت نفوسش شصت هزار نفر است دیگر پشاور است که اعلیحضرت شاه شجاع آنرا در اثنای سال هزار و هشتصد و ده میلادی مقرر سلطنت قرار داد و این شهر در زمین هموار غیر مستوی و واقع و محیط عمارات شهرش پنج میل و عدد نفوس آن صد هزار است و در عرض شمال (۳۴) می و چهار درجه و (۶) شش دقیقه و در طول شرقی (۷۱) هفتاد و یک درجه و (۱۳) سیزده دقیقه اتفاق افتاده است و از انجا تا کابل دویست و ده میل مسافت دیگر جلال آباد است و آن جانب غربی پشاور و برکنار جنوبی نهر کابل واقعست دیگر غزنین است و آن در عرض شمالی (۳۳) می و سه درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۵۷) پنجاه و هفت دقیقه برکنار نهر که چهار یا پنج آسیاب آب دارد و اقصی و از انجا تا کابل هشتاد میل مسافت دیگر فراه است و آن مسافت از دره مرجه جانب جنوب هرات برکنار فراه رود واقع و جهتش (۵۰۰۰) چهار هزار نفر است

### (بلوچستان)

این ولایت محدود است از جانب جنوب به بحر هند و از طرف شرق به هند و از سوی شمال به افغانستان و از جهت غرب به کرمان و لارستان و از کنار دریای هند مقدار شصت میل متعلق بدین ولایت است و عرض تمام ولایت بلوچستان (۳۵۰) صد و پنجاه میل و مساحت سطحیة آن (۱۴۶۰۰۰) یک لک و چهل و شش هزار میل مربع است و این ولایت منقسم بچند قسمت است بعضی از آنها کوهستان و جانب شمال غربی این ولایت است و جانب جنوب آن مکران و در بین این دو حصه بلوچستان واقعست و تمام این ولایت در زیر حکومت مرکز دکان قبایل مختلفه اند چنانچه بهم اتفاق ندارند و بزرگتر از همه رؤسا حاکم قلات و طول بیان کوهستان آن (۳۰۰) سه صد میل و عرض هشتاد میل است و مردم مکنه این ولایت فارسی و هندو و تاتار و افغان و کرد است و با زبان مختلفه متباه هستند و فارسی تکلم میکنند و اکثر مسلمانند و عدد جمیع مکنه طوایف مکنه این ولایت (۲۰۰۰۰۰۰) بیست لک نفر است

### (و کستان جنوبی متعلق بافغانستان)

و آن بدخشان و طغترستان است که جانب جنوب نهر جیحون واقعست دیگر بلخ است که ذکرش از دیگر کتب مقدمه گذشته از جهت مطابقت با ذکر کرنیل یوس قادیان نقل کنند

### (هوای مملکت افغانستان)

هوای این مملکت با هوای همه مؤلفین کتب مذکوره از سبب اختلاف در بلندی و پستی امکنه مختلفه است چنانچه جانب شمال و مغربش از شدت سرما در زمستان بزرگ بخی بپندی میرسد و اغلب درجه مقیاس هوا در زمستان به پست رسیده گاهی بر سبیل قدرت بدوازه درجه نیز میرسد که از اعتبار ساقطست و حرارت پست مشرق و جنوبی آن در تابستان از (۱۰۵) یکصد و پنج درجه نگذشته برودش از (۵۰) پنجاه تا (۳۵) سی و پنج درجه رسیده فروتر آمده و همچنین گرمای سمت شمالی و مغربی در تابستان اغلب از (۶۰) شصت تا (۷۰) هفتاد درجه رسیده قرار نمیگیرد مگر نادراً در بعضی از سنوات تا به (۹۹) نود و نه درجه میرسد لیکن قابل اعتماد و اعتبار نیست بلکه از واقعات غریبه این مملکت شمرده در هم زمان که وقوع باید در تضاد است سوانح آن زمان انشاء الله تعالی مرقوم شده می آید و همچنین مسافت بین بلدان مملکت افغانستان بتفاوت و اختلاف در کتب تواریخ مسطور است چنانچه ذکر هر یک بطریق اختصار و اجمال مرقوم گشته آمد تا انجا آنچه از سمت سابقه مملکت افغانستان و طول و عرض و درجات و فروع و مسافت بین بلدان و تعداد نفوس و هوای آن مرقوم گردیده همه از کتب مؤلفه متقدمین است که تخمین ذکر کرده اند و تحقیقات و تدقیقاتی که اعلیحضرت سراج المله والدین در باب جمیع امور مذکوره فرموده اند با حدود معینه و سمت سالیه آن و تفسیر همین حدود علیحدّه چهار و ضمیمه اخیر این کتاب میشود تا مطالعه کنندگان وجه صحیح و مطابق واقع با نوشته آنان معلوم و مفهوم گردد

### (ذکر بجلی از احوالات اعلیحضرت)

احمد شاه که قبل از سلطنتش رو داده است (۱)

و آن اینست که نیاکان احمد خان متوطن و متدین ملتان بوده و ولادت وی در انجا رود و از سبب بعضی حوادث در کودکی پادشاه محمد زمانخان در قندهار و از انجا وارد هرات گردیده مکن گزیده و بعد از چندی باذوالفقار خان برادر خود گرفتار قید غلجانیان شده در قندهار زندانی بوده تا که اعلیحضرت نادر شاه افشار قندهار را مسخر کرده ایشان را از حبس برادرده مورد الطاف و وجه مؤت شان را با اندازه کفایت معین فرموده مأمور اقامه ماژندران نمود و احمدخان ملازمت و کتب نادری اختصاص یافته خدمات شایسته بتقدیم می رسانید و همواره بحضور اعلیحضرت نادر شاه می بود و او از وی پستی رضامندی و خورسندی می نمود چنانچه در اکثر مجالس بار عام با همراه وندمای خود میگفت که در ایران و توران و هندوستان مردی چون احمد خان حمیده خصال و پندیده افعال ندیدم و او را به چهار هزار سوار از طایفه ابدالی که حال معروف بدراست از خیمه و سرپرده خویش کنار نمیفرمود و از انجا که اکثر بزرگی از چهره های ظاهر بود روزی اعلیحضرت نادر شاهش پیش خوانده بوی گفت که نشان سرودی از چهرات هویداست و پس از من بر سر حکمرانی خواهی نشست اینرا گفته گوش او را بلنداشت اول خویش بدست خود مالش داد و گفت که پس از من رعایت حقوق مرا نموده با ولادم وفق و مدارا ملوک نمایی و آخر الامر بمقام (از باب اول ملهون) چنان شد که اعلیحضرت نادر شاه گفته بود

(۱) بفرار بیان صاحب کتاب تاریخ احمدی



(ذکر سلطنت امیر خسرو احمد شاہ)

(سیدو زائی شعبہ مدائن)

(۱) آنکه که بر اعلیحضرت نادرشاه از سبب مکحول نمودن فرزندش رضاقلی میرزا خوف و غضب مستولی گشته هر روز احد و افراد قزلباشیه و افشاریه را بقتل میفرستاد مردم قزین کردار او رعیده خاطر شده اقوام خود او باغی قتل خان بن ابراهیم خان برادرش که حکومت هرات داشت سازش کرده مستعد و آماده قتل او شدند و در هنگامیکه موضع فتح آباد واقع دو فرسنگی جنوبشان از مضافات مشهد مقدس اردوگاه اعلیحضرت نادر بود در شب یکشنبه یازدهم ماه جمادی الآخر سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت و شصت هجری محمد خان قاجار اروانی و موسی بیگ ابروی افشار اردوی صلاح صالح خان قرقلوی ابوردی و محمد قلیخان افشار اردوی کشکجی بانی و غیره جمعی از کشکجیان دائمی که پاسبان سرافرازان اعلیحضرت نادر بودند بوقت نیم شب داخل خوابگاه او شده سرش را بریده و در اردو انداختند و درین حالت یکی از خدام حرم اعلیحضرت نادر شاه احمد خان را ازین قضیه آگاه نموده او بانه هزار سوار از دست ابدالی و سوار اوزبکی بصلاح آراسته تا بمداد پاسداری حرم شاهی را کرده و صباح هنگام با گروهی از اواباش قزلباش و اشتراف افشار که دست بتاراج اموال پادشاهی گشوده بودند در آویخته ایشان را هزیمت داد و مال و مثال همه را بتصرف آورد و بانوی حرم اعلیحضرت نادرشاه بجاوزه این خدمت از دو قطعه الماس که یکسوه نور و درپای نور معروف و مشهور و از محمد شاه کور گانی به اعلیحضرت نادرشاه رسیده در بازو بشده حرمش میبودند کوه نور را بایکدانه فخرراج بی نظیر احمد خان عطا نمود و احمد خان با سواره افغانه ابدالی راه قندهار برگرفته و بمرض حاکم و شهر هرات شده وارد نادر آباد قندهار گشت (۲) و بانصواب آرای بزرگان طوایف ابدالی خصوصاً حاجی جمال خان رک زائی که بقوت و مکتب از همه برتری داشت کلام سروری بر سر نهاد و در بحال صابر شاه نام فقیری گیاه بیزی را به نام او نصب کرده گفت این حیثیت است و تو پادشاه دورانی و از اینجا اعلیحضرت احمدشاه اقوامش را که معروف بابدالی بودند بدرانی موسوم ساخت و بر تخت سلطنت نشسته بامور جهان بانی بر داخه بگی خان میزانی را بلقب شاه و لیغان اشرف الوزراء و منصب وزارت سرافراز نموده سردار جهان خان فوقل زائی را بلقب خان خانان و میر بزن و منصب سپهسالاری و شاه پسند خان را بامیر لشکر نامور فرمود و همچنین هریک از میان طوایف درانی را فراخور حال بمنصب و خدمتی سر بلند گردانید و از اتفاقات حسن در چنین وقت که اعلیحضرت احمد شاه اعلان سلطنت نمود تقی خان آخته بیکی از سرداران اعلیحضرت نادر بی بانواب ناصر خان حاکم کابل و پشاور مالیات چند ساله میبویست و ملک را که (۳) بیست و شش کرور روپیه بود حمل داده برای اعلیحضرت نادر شاه میبردند وارد قندهار شدند و اعلیحضرت احمد شاه این کنج را بکان را از عطایای حضرت بزرگان است ضبط کرد و ناصر خان چند روز نظر بند گردیده آخر الامر باریاب حضور اعلیحضرت احمد شاه شد پس از چندی بحکم او و بقولی از قندهار کرغته در پشاور رفت و افواج مقیمه اطراف و نواحی آنجا را فراهم آورده مصدر شورش گردیده تخت و تاج آغاز نهاد و بطبل خود سری با آواز در آورد

(ذکر مکہ و مہر اعلیٰ حضرت احمد شاہ)

( د نوجوم او نهماب کابل و پشاور ) ( ٤ )

چون اعلی حضرت احمد شاه آن فایز آمد آورد ز احاطت شد همه را یکدخته بنام خویش میبخشد و بدین  
مستجمع و مروج گردانید حکم شد از قادر بیخون به احمد بادشاه سکون و سیم و زر از پشت ماهی نامه

و در خام خود این عبارت را نقش فرمود (الحکم لله بافتاح) احمد شاه در درانی و صورت مهرش را طاقوس  
شکل مدور و مطول کردن مراحمی نما ساخته فرامین و احکام بدان ترقیب کردید و پس از انتظام مهام قندهار  
و قلم و تسبیح امور آن دیار بزم کشور کشائی و تلبیه ناصر خان بالشکر شایان از قندهار روی تسبیح بسوی  
کابل و پشاور آورده وارد غزنین شد و حاکم آنجا که از طرف اعلیحضرت نادر شاه مأمور حکومت بود  
بحاربه برخاسته مغلوب گشت و اعلیحضرت احمد شاه حکومت غزنین را یکی از مضمین خویش مقوض  
داشت خود راه کابل پیش گرفت و حاکم کابل که دست نشانیده ناصر خان بود تاب مقاومت در خود ندیده جانب  
پشاور فرار نمود و اعلیحضرت احمد شاه داخل ازک کابل شده پس از تنظیم و تسبیح امور نزدیک و دور این  
ولایت حیث بجانب پشاور بختیش در آورد و هنوز لشکرش در راه و جاده پیا پیا بود که ناصر خان مستعد جنگ  
شده تحت آنک قتل عبدالصمد خان محمد زانی که از عمده زمین داران پشاور و رئیس ملک دو آب و اشتر  
باهشت نگر واقع شانزده گروهی جانب شمال پشاور بود کرده بر سر او تاخته بحاربه خفیی رو داد و عبدالصمد  
خان که از توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب پشاور آگاه گردیده بود از دو آب کرختی روی امید بسوی اردوی  
او آورد و ناصر خان اکثر از بازماندگان او را بقتل رسانیده جانب پشاور مراجعت کرد و عبدالصمد خان بفریب  
جلال آباد بالشکر سردار جهانخان خان خانان و سپهسالار که مقدمه الحیش بود ملحق گشته همراه او روانه  
پشاور شد و آنکه که نزدیک پشاور رسیدند ناصر خان نیروی مقاتلت در خود ندیده از پشاور کرختی و از  
میرانک گذشته در ملک هزاره جج پناه برد و اعلیحضرت احمد شاه که هنرم تسبیح پشاور داشت بدون درم  
متصرف شده آن قدر درنگ فرمود که سران ملک و سرداران اقوام افغانه نواحی و اطراف پشاور باز یاب  
حضور وی گشتند و سر ریخت فرمان نهاده مطیع و مطاع گردیدند و در خلال رفتن و رفتن امور مهمه محل پشاور  
سردار جهانخان سپهسالار و بالشکر کافی بشعاب ناصر خان نامزد فرمود چنانچه مشار الیه در جنبه اعلیحضرت  
احمد شاه در انتظام مهام پشاور و اطراف آن اشتغال داشت راه هزاره جج بر گرفته از شهر انک عبور کرد  
و ناصر خان را پای نیات لغزیده از آنجا نیز فرار کرده در لاهور فرار گرفت و مال و متاعش بنصرف لشکر  
پادشاهی درآمد سردار جهانخان به همین قدر اکتفا کرده رایت مراجعت بجانب پشاور افزاشت و بسا که  
شاهی ملحق گردیده فیضیاب را کاب نظر اقتضای شد و اعلیحضرت احمد شاه درین بوش بسط و ربط و لایحه  
اعلیحضرت نادر شاه از ملک هند جدا و ضمیمه ممالک مقبوضه خویش کرده بود اکتفا نموده همه ولایت  
را منظم و در هر جا شخصی مقتدی را مأمور فرموده بقدری از لشکر استحکام داد و خود پایتخت اردو جهت  
انجام بعضی مهام از پشاور روی مراجعت بسوی قندهار نهاد و پس از ترتیب امور و تنظیم نزدیک و دور باز هنرم  
تسبیح لاهور را قسم داده رو برآ نهاد

( ذکر پورش صوم اعلیٰ حضرت )

( احمد شاہ مجانب لاہور و ہند بتائید آگے )

[illegible]

ذکر سلطنت  
اعلیٰ حضرت  
احمد شاه  
(۱) از قرار  
نوشته تاریخ  
جهان کشای  
تادری

(۴) قرار  
و شش صاحب  
کتاب تاریخ  
طائی

(۳) قرار  
تدریجی  
تشدید آذر

الملك والمهر  
الحضر  
شاه  
المهر شاه

(۴) قرار نوشتن  
صاحب کتاب  
در این سال



واعلیحضرت احمدشاه بسپاه داخل شهر لاهور شد و امیر افغانان اینکه میر پهلوی حیات الله خان ملقب بشهنواز خان بواسطه وزیرالممالک قرائیخان خاوی خود از دار الخلافه امداد طلبیده خود بالشکر لاهور بمزم مدافعه بیرون شده کنار نی چناب را عسکر گاه ساخت و اعلیحضرت احمد شاه باده هزار سوار بوقت طلوع صبح کاذب ابلغار کرده از کدر گاهی که چند فرسنگ از مرید لشکر گاه دور و منحرف بود گذشته روی تسخیر بسوی لاهور آورد و شهنواز خان آفرین رشادت و جلاوت اعلیحضرت احمد شاه لب حیرت پندار کرده تمام سوار و برک خویش را گذاشته با چند تن از خاصانش راه فرار بجانب شاه جهان آباد دهنی پیش گرفت و بامدادان لشکریانش از کرختی وی آگاه گشته خواستند که راه کرختی بر گیرند که اعلیحضرت احمد شاه در رسیده همه احوال و احوال اردویش را با توجیه و قور غایب متصرف شده افواج او جریده جان و کشته عنان افغان و خیزان دهیار وادی حرمان شدند و اعلیحضرت احمد شاه روز دیگر باغیه لشکر که نیز از نهر گذشته بودند داخل لاهور شد و از متصرف شدن لاهور و بدست آمدن اسیاب و اموات نامحسوس بسی بر مکتب و حشمتی افزود و همه راجکان و لایات پنجاب حاضر آمده قبض رقاب بسی حاصل کردند و از انبوی اعلیحضرت احمد شاه کور گاهی که اعلیحضرت احمد شاه پسر خود را با وزیر الممالک قرائیخان خان اعتماد الدوله و نواب ابو المنصور صدر جنگ و غیره امراء و راجکان صوبه اجمیر که تعداد همه سران سپاه بدو صد و پنجاه تن متعی میشد و لشکر آراسته چنانچه از پیش رقم شده آمد با تاس میر پهلوی حیات الله خان مخاطب بشهنواز خان بمزم مدافعه و مقابله اعلیحضرت احمد شاه درانی از شاه جهان آباد کبیل فرموده بود و بعد از برافشادن لشکر مذکور کسری شکر راجه جیو و وزیرمندان سهرند (۱) چون جلالیخان نالوردی و راجه کاه زمیندار چکروانواله و سنگ بیت زمیندار پنیاله و غیره فرمان اعلیحضرت احمد شاه داخل اردوی شهزاده شدند و هم عیدالله خان و قبض الله خان پسران علی محمد خان دوجه حاکم سهرند که بطریق بر خمال در شاه جهان آباد بودند بهمرکاب و وزیرالممالک قرائیخان اعتماد الدوله مأمور گردیده راه دفع اعلیحضرت احمد شاه بر گرفتند و شهزاده با افواج ملتزمه و کلب خویش راه می پیمود که شهنواز خان ناظم لاهور از راه فرار اردوی شهزاده ملحق گردیده منویت خویش و صوت و شجاعت ملیران لشکر شکن افغانه را از راجه که او را بعین و بدلی و بیعتی منسوب قضاوت چنان شوق داد که از مبالغه وی سران لشکر دولت کور کایه بهراس و تزلزل افتادند و از جانب دیگر علی محمد خان دوجه حاکم سهرند نیز از هیبت و سطوت اعلیحضرت احمد شاه سهرند را ترک کرده راه کرختی گرفت و از دریا چون عبور کرده راه (۲) سهار نیور روانه اتواله و بسوی کروطن خویش رفت و از وقوع این سانحه رعب امرای کور کایه افزون تر شده و وزیرالممالک قرائیخان اعتماد الدوله عیال و احوال و اقبالیکه با خود داشت از بیم لشکر افغان بسهرند فرستاده مرید تن پسران علی محمد خان مزبور را که در شاه جهان آباد بسیل بر خمال بودند و چنانچه رقم کتبت با خود آورده بود نیز بجای پدر شان بمراسم سهرند و حایت عیال و اموال خویش کتبت و خود با شهزاده و افواج سواره و پیاده با آهنگ جنگ از سهرند گذشته در کنار نهر ستاج بگذر گاه باقی واره فرو آمده عسکر گاه ساختند و اعلیحضرت احمد شاه اردو گاه او را معاینه کرده باسی هزار سوار جراد که با خود داشت راه لودیانه که منحرف از لشکر شهزاده بود عزم سهرند کرده روز سیزدهم ربیع الاول سنه ۱۱۶۱ هزار و یکصد و شصت و یک هجری داخل سهرند شده شهر را غارت کرده هر کراست بشمشیر زد و بکشت و پسران علی محمد خان دوجه را با عیال و اموال وزیر الممالک قرائیخان که ددان جا فرستاده بود و دیگر غنایم و افره بدست آورد و شهزاده ازین قضیه واقف گشته از کنار نهر ستاج روی بسوی سهرند آورده فوج شرقی ضعیف و فوج غربی شرقی شد و از روز یازدهم ربیع الاول تکرور پست و هشتم ماه محرم چهارده روز در موضع مایو پور کنش قتال در اشتعال و راپات حرب استوار بود و در روز جمعه بیست و دوم ماه که روز هشتم مقاله بود کلوله نیوب بخیه که قرائیخان وزیر الممالک نماز جمعه را در آن گذرانیده

(۱) حال مشهور سهرند

(۲) سارنیور

سر کرم و نلیفه بود رسیده ملائکین ساخت و ازین قضیه راجه کسری شکر میر جیسنگه سواتی را با دیگر راجکان اجمیر که دوازده هزار سپاه در تحت رایت داشتند کور همت پر شکسته پست بچنگ دادند و همیک از راه عزت و ریسوی مقام خویش نهادند و با وجود این دو رخنه بزرگ که کتبت کشتن وزیر الممالک و پراکنده شدن دوازده هزار مرید پیکار از عمر که کارزار بودند و بمحصار استواری شهزاده رخ نموده پای استقامت شهزاده تلفزیده با فلق معین الملک و دیگر پسران صفدر جنگ وزیر مریدانه در عیار به بکوشید تا که از عوارض غریبه حادثه بالشکر اعلیحضرت احمد شاه درانی رخ داد و آن چنین بود که چند مرید (۱) بان از لاهور بدست آورده درین حرب گاه با خود داشتند در عین کیرودار آنها را روی کار آوردند لیکن از پی و غوغا و عدم مهارت دو بسوی خود آتش دادند و بهمراهم خویش راه قتل و جرح کشادند و از مدور اینواقعه بالنگه آثار فتح ازدم شمشیرافغانه آشکار بود از کساری پیازوی اقتدار شاه درانی رخنموده دالت که کاری از پیش نمیتواند بود لاجرم از راه دور پنی صالح اختیار کرده دست از کار زار کشید و نهر سند را حد قاسم دولین قرار داده از راه پشاور و کابل بقندهار مراجعت کرد و شهزاده نیز راه شاه جهان آباد برگرفته معاودت کرد و اعلیحضرت احمد شاه کور گاهی نظر بچاهشانی قرائیخان وزیر الممالک و استواری و پنداری میر منو معین الملک و دیگر اخلاف او که درین جنگ کرده بودند صوبه داری لاهور و ملتان را بذریمه منشور میر منو معین الملک موقوف فرموده خودش بکماه پس از انعقاد رشته مساعده و فیصله دعوی بدرد جهان قانی کرده بدار البقا شتافت و شهزاده در عرض راه از فوت پدرش آگاه گشته بادل سو گوار داخل شاه جهان آباد شد و پس از طی اساطت تعزیت بر تخت سلطنت جلوس فرموده صدر جنگ را وزیر خویش قرار داد

{ ذکر حمله سوم اعلیحضرت احمد شاه }

{ براهور و پیش کش گذاشتن برزده میر منو }

(۲) در سال هزار و شصت و دو هجری اعلیحضرت احمدشاه را دیگر باره عزم کشور کشانی دامن گیر شد و از کابل راپات عالیات را جانب لاهور شقه کشا فرموده بامیر منو معین الملک جنگ خفین کرده بسلج انبیا یافت و اعلیحضرت احمد شاه با رضی شرفه اعلیحضرت نادرشاه اکشاک کرده مالیات سیالکوٹ و بکرات و پورتن آباد و بر سرپا امت سر هر چهار حال را برسم و اسم پیش کش برهمه میرمنو گذاشت که بسیل استمرار بکار پردازان دیوان اعلائی شاهی سپارد و خود جانب کابل و قندهار رایت مراجعت افراشته بعد از رسیدن بقندهار بعضی از امراء که دامن همبر شان بلوث جدا کرده کتبت بر قتل اعلیحضرت احمد شاه عهدشان شده بودند و او از کید ایشان خبر یافته از آن چه نور محمد خان غلزائی میر لفظان و کدو خان و محبت علی خوقل ان و میان خان توپچی بانی و چندی دیگر که بوافی منشاء آن فتنه بودند همه را در حربیکه پنه مقصود شاه و لفظ است شال شرقی شهر قندهار مقر مو کب شاهی بود در موقف مواخذه حاضر فرموده حکم قتل نمود و همرا با سایر رسانیده بجز از عثمان خان که دست قدربش بحرطوم پیل پیچیده بدیش تخت انداخت و از مهله که اتی رها ساخت دیگران بقتل رسیده خاطر اعلیحضرت احمد شاه از غر غارت افغان پرداخت

{ ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب خراسان }

(۳) آنکه که اعلیحضرت نادرشاه بقتل رسید شاه رخ میرزا تولد او را که دخترزاده سلطان حسین و جوان نیکو اندامی بود و با خواص و غوام احسن معاشرت و در هم جیل داشت مردم جانب او بنظر سلطنت میدیدند لیکن بنا بر فتور ایام سید محمد نامی بخمال خاتم در طمع پادشاهی افتاده از انجا که پدرش سید ولد نام شخص بارسا و شوهر خواهر سلطان حسین میرزا بود بزرگ زاد کی را بایه سروری خود دانسته دانی امر سرک شد و نخست

قتل رسیدن وزیر الممالک و منتشر شدن لشکر و اجماع بان بلفظ هندوی چیز است که بیادوت بر کرده مدد آتش رفوح عساکر از لود و آل شکلی هوای باد که آتش بازی معروف است ۱۲ از خیانت افغان بدلیه در لفظ اعلی فرزند را ک میگویند دیکر حمله سوم اعلیحضرت احمد شاه لاهور و پیش کش گذاشتن برزده میرمنو ۲ بفرار بیان خزانة عامره و صاحب تاریخ احمدی و تاریخ سلطانی ۳ ذکر توجه اعلیحضرت احمدشاه ۳ بفرار نوشته تاریخ احمدی و تاریخ سلطانی و علی قلی میر ذای اعتقاد السلطان و در جازد الملک



تا بحصول مدعی خویش در افواه اداخت که شاهرخ بناند جدش اعلیحضرت نادر شاه از مذهب شیعه  
 نباشد و او چون در واقع با مذهب بیگاه از مذهب شیعه خامه عیسویان بطرز مواسا سلوک میکرد سید محمد  
 ابن روش او را تحت اظهار خویش ساخته پراکنده نمودن قلوب و خربق آراء برداشت و بسبب نام رسوخ  
 در سراج شیعیان پیدا کرد چنانچه همه پلوی متفق شده جمع کثیری بدور او فراهم آمده خودش آنرا کردند  
 و پیش از آنکه شاهرخ لشکر خود را کرد آورد بر سر وی ناخته گرفتارش نموده فوراً کور نموده عیسوس  
 ساختند و سید محمد را سلیمان لقب نهاد پادشاه خواندند و قبل از آنکه با سر سلطنت بردارد یوسف علی خان که  
 یکی از سرداران مشهور افواج شاهرخ بود کمر انتقام بر بسته باید محمد در آنجا بخت مغلوبی ساخت و بدست  
 آورده بقتل رسانید و شاه رخ را از زندان پرورده بر تخت سلطنت نشاندند زمام مهابت امور را بدست خویش  
 گرفت و دودن دیگر از اسراء چون جعفر خان سر کرده اکراد و میر عالم خان امیر اعراب بمخالفت یوسف  
 علیخان اتفاق کرده او را بقتل رسانیدند و شاه رخ را دوباره زندان فرستادند و پس از چند روز این مردونیز  
 بمحاصرت هم برخاسته در بیرون شهر با هم مصاف داده امیر عالم خان غالب آمد و اعلیحضرت احمد شاه از  
 شورش اسرای خراسان و زندانی شدن شاهرخ باخبر گشته بزم اینک هرات را ضمیمه محاکمه متصرفه خویش  
 سازد و هم اسرای خراسان را تنبیه و تهدید نموده شاهرخ را از زندان کشیده بر میند حکومت لشاد رایب  
 توجه بجانب هرات و مشهد برافراشت و در حین ورودش بهرات امیر عالم خان حربه که پس از حبس شاهرخ  
 بهرات آمده بمحکومت پرداخته بود قلعه داری صرف همت نموده مدت چهار ماه شهر هرات را محاصره مآذاخت  
 و آخر الامر مردم سکنه شهر از شدت غلظ و غلا بگریخته آمدند از اعلیحضرت احمد شاه طالب امان شدند و برج  
 خاکستر را بدست لشکریان اعلیحضرت احمد شاه داده حتی از دلاوران اعدان بر فراز آن برآمدند و امیر عالم  
 باوجودیکه از مکانه شهریان و بیو تن ایشان باشکر افسان مستحضر گشت باز هم خود را از دست نداده تن بمرک  
 داده بی نهایت بندد تا که کشته شد و شهر هرات متصرف اعلیحضرت احمد شاه درآمده مدد از فتح هرات  
 پنج هزار سوار را بسلاری سردار جهان خان فوغل زانی بزم شیعوز بر لشکریکه از خراسان راه مدافعه  
 اعلیحضرت احمد شاه پیش گرفته بود روانه کرد و خراسانیان که بقریب شیخ جام رسیده بودند از کشته شدن  
 امیر عالم خان و از دست رفتن هرات وایلغار نمودن سردار جهان خان بجانب ایشان آگاه شده راه مراجعت  
 بدنبال خراسان پیش گرفتند و سردار جهان خان بساقت لشکر خراسان دوجار کشته همه را غارت کرده بهرات  
 معاودت کرد و اعلیحضرت احمد شاه حکومت هرات را بدرویش علیخان هزاره معوض داشته خود بالشکر  
 جانب مشهد راه برگرفت و بعبود وصول شهر را محاصره کرده شهزاده نصر الله میرزا و نادر میرزا با قلی از  
 سواره خراسان و مندودی از غلامان از شهر بیرون شده بیک جانب اردوی اعلیحضرت احمد شاه جمع میشوند  
 و تا که قاعه بمداغه بر داختند اراسو عیان بار کشیده طرف دیگر متحشد و اعلیحضرت احمد شاه هرندیریکه  
 اندیشید ارا دو شهراده دست بامت و پس از آنکه مدت محصره چهار ماه طول کشید حاکمین بصلای راسی  
 شده اعلیحضرت احمد شاه عیال و سر خود شهراده نیمور را که از زمان اعلیحضرت نادر شاه نایبوقت در  
 مشهد بودند بامیع بستی ری بام دل بها گرفته و شاهرخ را از زندان پدرا آورده بمحکومت منصوب کرد و خود  
 با سپاه خویش راه لشکر پیش گرفت و عباس قلیخان بیات که بمحکومت انجا قیام داشت از راه مدافعه اعراب  
 شهر را برشته روح دانه حصار را استحکام داده بقعه داری پرداخت و از آنجا که خود را مقابل اعلیحضرت  
 احمد شاه معیوب مدهده کرد با حاکمین سبب الدین عم خویش مشورت نموده به نهم و تدبیر او طاهر آ طرح  
 مصالحه اداخته و با سبب و اعلیحضرت احمد شاه را تا آنوقت معطل ساخت که درین زمان در رسیده  
 فرا و شیب کوه و همراه راه در کرم و لشکر اعلیحضرت احمد شاه را از کثرت روی و شدت سرما دست

در محاصره  
شاه

از کار باز مانده اعلیحضرت احمد شاه دانست که این مصالحه چون عاسقل خان از در مکه و بنابر  
 حلاکت او و لشکریانش بوده پس ناچار با سپاه خویش از دور نشاور و دانسته راه مراجعت بجانب هرات  
 پیش گرفت و هر چند در محل و محل به و اغویق و توپخانه سی و کوشش نمود از شدت سرما نتوانست با خود  
 بردارد چنانچه به راه حمله که بود گذاشته اتوب را در قنوت اداخته دو راه نهاد و در هر منزل حتی  
 از در مقابل کشته طریق آخرت می نمود تا که در دربار کاه قلعه رسیدند افسار را عا سخی در مدینه  
 شده هفت هزار مر حلاکت کشت و حتی هوای اسکه خود اوردی کوسوبه با کس و مع در هر یکی از کاه  
 رسانند در وقت عبور از رود هرات قدی اش حاکم هرات ساد فادامه و باقی ارچه شتاب تا بحر شکم انشغال  
 بارود را دریده جی میگردید و بیدار سر دشمن همچین در شکم انشغال دیگر فرار میکردند که از دست مریت  
 بدان واسطه امان پخته وارد هرات شدند و درویش علیخان هزاره که از نامه حاکمین آذربایجان و طمان  
 بود بهر اعلیحضرت احمد شاه از حکومت هرات معزول گردیده دیگری ارج کران معتمد مور حکومت شده  
 خود اعلیحضرت احمد شاه بالشکریکه همراه داشت وارد قندهار شد و به تکمیل و ترتیب لشکر پرداخته نیسته  
 آلات و تسلیات کوشای عباس قل خان نشاوری وجه همت مصروف فرمود .

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه ﴾

( بار دوم بجانب خراسان در سال هزار و یکصد و شصت و چهار )

( ١ ) المرض پس از انتظام لشکر و انجم - ارورث - مر رایت غالب را در اندر صرف ث دور  
 دراه از آورده هیکل اسواران سپاه را امر نمود که یکس چود همراه بردارد و در حین ٥ داران  
 پادشاهی کند تا بوق قلعه کوب ساخته صد بجزایر جبه حصار خصم پرداخته شود چنانچه پس از ورود  
 درالهای مشهور بسمت مستندان کارخان هندوستانی توب نزد چودق ریخته و دیوار شهر را صرف بمولوی  
 قلعه شکاف آن کوبیده رخته و ولوله در شهر اداخت و عباس قلیخان بطریق پیشانی و بعد همت رعیت چ  
 بجز اصاعت ندیده روی التعا بدیده اعلیحضرت احمد شاه آورده اظهار خضاعت و انصاف کرده و اعلیحضرت  
 احمد شاه عذر او را پذیرفته از شیوة مردی طایفه بیات خرمند گردیده حکومت بجاورد و بدستور سابق  
 بعباس قلیخان تفویض نموده در دار جهان خان را ناصر خان حاکم بلوچستان به تیره و در زانش علیمردان حین  
 در کونی حاکم طون و طلس مأمور فرموده خود از شاور حرکت کرده وارد مشهد شده و آن دوی سردار  
 دران ولایت رفته قتل و غارت و حرا را بدست عمل آورده عاقبت الامر در میان عمردان حال و در جهان خان  
 و نصیر خان در موضع کاخک و گناباد عمارت شدید رو داده حاکمین از این فرود آمده بکند و ححر و مش  
 و کریان بهم در او بختد و بسیار خون کدیر بر بختد تا که علیمردان خان بقتل رسیده بی شت همراهش  
 انجا کس بدنیچه هزمت یافته و و از جانب برآمد و سردار جهان خان و نصیر حین چندی در امد درین کرده  
 بمذاق ضبط و ربط نزدیک و دور و علم و لطف و تند و تنور روی مراجعت پسوی اردوی اعلیحضرت احمد  
 شاه آوردند و همچنین اعلیحضرت احمد شاه چون وارد ارض مقدس شد شهریان او را در دخول مانع آمده وی  
 شهر را محاصره اداخته بجهزار سوار بر سر گردگ شاه پندخان پناخت و کاز شهروند بظلم و سرور مر  
 و مش را به محاصره اداخته خود را از محل اموال و اهل گرانار ساخت روی مدد و دوت سوی سید  
 زوره داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه شد و از پسوی اعلیحضرت احمد شاه که شهر مشهد را محاصره  
 اداخته بود چون مدت محصره بشماره صوب کشیده مشهدین را حاله شاهی در لاجرم هرج پسران خود  
 با گروهی از سادات و علما از دواختن نزد اعلیحضرت احمد شاه روانه نموده در موق سمت داری دود  
 اوردی کرده بمرمت روستا رشوی مصالحه اش را قی کرد مشروط باینکه سید اعلیحضرت احمد شاه

در محاصره  
احمد شاه بار  
دوم بجانب  
خراسان  
بهرار نوشته  
در محاصره  
و تاریخ احمدی







































( جلد اول ) ( ذکر عقیده سیه و اسیلای ایشان و احوال اهل هند و اهل اسلام ) ( سراج التواریخ )

مهره باشد از جبهه اختیار کردن این نخل بر طبق فاعله دیرینه اهل هند از هم دیگر اجتناب و احتراز نمیکردند  
 و این نخل در اواخر عهد پادشاه محمود اعلیحضرت اورنگ زیب بطور بیوسه عترتش کرد گویند مدکور است  
 و پس از این زمانه محاسنی نبسته حکمت و اقتدار کانی هم رساید و چون کینه دیرینه کشته شدن تن چهار و هر دو پسر  
 اگر گویند را در خاطر داشت در هر فرقه و دهی از اهل اسلام که دست ستمش میرسد ناخته ارسکته آن هرگز  
 حیایب میکشید حتی از اطفال خوردن سبب در میکشید و آن هم اکتفا میکرد به بطون زبان حمله را در بد  
 اعدای شان را و چون یکپاره هلاک میکرد تا که اعلیحضرت پادشاه از وجود ستم او آگاه گردیده رایت کوشال وی  
 را مراخت و منم خان خاندان را باسی هزاران سوار مامور مکره پندار را در کوه کره محصور نمود و بجهت از آن  
 در وقت و بعد از آن محمد امین خان و آفرین خان و رستم دل خان و غیره باز او را محصور نموده کاری از پیش نبردند  
 و همچنین اندک اندک مقابل افواج شاهی میکشید و کثرت وقت بطالع الطريق و سرقت میسر شده شب بخانی و دور  
 در مآوای کندی آمده مقیم مسکن معینی نبود و در قتل و غارت مسلمین و غریب مساجد و منشی قیود ایشان مضایقه  
 نمی نمود و این روش امتداد یافته افراس نیافته بود که اعلیحضرت پادشاه از دنیا انتقال نمود و در لاهور طرح  
 بلاق و قدح آیین وفاق در بین شهزادگان اتفاق افتاده کسی با کوشالی و سرورش سکن پیر و احب و رفته رفته  
 از وی بنده بر روی پلست تا که او یک سلطنت از فرج جوس فرخ سیر و برب و برب پذیرفته اسل حال صوبه دار لاهور  
 به عیبه سدا مامور گشت و با وی در بخت مملوک گردیده ملامور در آمد و ازین فتح سدا زیاده تر مرور شده من  
 از پیش دست قیبه و از با زانجان و از اراج مالمه مسلمانان در از کرد و با بزرگ خان صوبه دار سرحد بدفع او برخاسته  
 الشکر آراسته منبیز بر اسب متیز و در لشکر کاخوین با مدودی در خیمه علی حده مشغول نماز مغرب شد  
 و در حالت کد آمدن نماز یکن از اتباع بنده پناه پنداریان حسن صباح غفله داخل نماز که شده با بزرگ خان را  
 در حالت نضر و نیاز از زندگانی چنان ساخته سالماً بدر رفت و بهر اهلان خود پیوست و این خبر سرگشته فرخ میر  
 رسید و از عبدالصمد خان پادشاه دلیر جنگ تورانی صوبه دار کشمیر را با چند هزار سوار مغولیه بدقتع بنده  
 گشت و در کرب خان به عبدالصمد خان را بخوبی یارید من مقتول صوبه داری لاهور مامور کرد و فرار به بخت  
 بن محمد امین خان اعتماد الدوله را با آفرین خان با فوجی دیگر از مغولیه و سواره نظام و توپخانه پناهندت و معاونت  
 عبدالصمد خان کیل کرد آید عبدالصمد خان حسام الامر پادشاهی عزم لاهور شده عتوف خان را بیایات  
 پندش مفرد لاهور کرد و خود رایت سیر بشام بنده را فراخته بر سر وی بناخت و محاربه سخت روداده  
 آخر الامر بنده مغلوب گشته منبرماً در قلعه گورداس پور شتافت و در آنجا محصور شده از امتداد مدد محاصره  
 فقط و علادر لشکرش افتاده کاه و اسب و دیگر اثاثیه که بجهت شن مجموع و حراست بود می خوردند تا که بسیاری  
 ایشان از گرسنگی هلاک شده منقی حواش را اسب گردیدند و عبدالصمد خان ملتمس سازا پذیرفته عامی در میدان  
 استوار نموده قرار داد که اسلحه و آلات حرب خود را از دوزخ حمل گذاشته داخل اردوی اسلام شوند و چون  
 کار برین قرار گرفت پس از فراغ شدن ایشان در لشکر اسلام همه را گرفته بقواد سپاه سپرده در کد رود که  
 از من کورداس پور میگردد میرویدند و سرگردان شدن را با اشتغال همین و حراست بی و لال عل بگردن و در بخت  
 حواش کرده کلاههای کاغذی و سرهای تن شده از پیش روی لشکر راه ابداخته داخل لاهور کردند و  
 و بعد روز عبدالصمد خان همه را بدستور مدکور در بخت جمیاطت فرار به بختان من پور و بختان من پور  
 روانه دلی کرد و آنسکه که بقریب دلی رسیدند محمد امین خان اعتماد الدوله از حضور فرخ میر مامور گشت  
 که بنده از اردوی سپاه کرده ریش پیل و دیگر آرا را بر سر و اشترا سوار نموده به دلی شنگان ایشان را  
 من افراشته شهر و آورده و چون اکل فصیح حضور فرخ میر رسیدند سدا و پندش مامور شد من  
 در میدان ارگ محوس کشته و کزار حاکم شد که در دور صد من بمواضعه حکمه کوتوالی در رانته بود  
 خال رسیده و من از قتل همه اسم الله سدا را به زاری بدر نموده از دست خود سدا با رسیده

( جلد اول ) ( ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه ) ( سراج التواریخ )

و از بی پسر پدر را بر سوره های آمین و به کرم حکم پندشی اصدار یافت که جمعی در هر چهر کرالی  
 فرقه بیاید بلاد و ملک آمل قتلش کرده زنده نگذاشته و از حدود این حکم همه مردم سیه شمه حاله  
 و سکه های مقارن صیقه جزیده پناه کردند و دست غنیانه اختیار کرده همچنان در ملایق (۲۲) و مرالیق (۲۳)  
 روزگار میگذراند تا که از حقه اعلیحضرت پادشاه افتاد ببلاد ملطت کوه کاپه روی پندام و آنسکه  
 پادشاه آن گروه را بیرون مد بلاد حاصل گشت از کوه فرود آمدند و هکانه آرای قتل و جهال شده در حد  
 و بخت اسفلا پند و کتر مساک و مواط را حراست و پند کرده با و اب ناحت و ناراج انشاد تا که اعلیحضرت  
 احمد شاه درانی را دست حایت به من کرمان کبر گردیده چند مرتبه بخوابیکه مدکور شده آمد روی اتم  
 بداسوی آورده جزای کار بکسر آناهید و لطایف و تصرفات میده ایضا که در عهد اعلیحضرت تیمور شاه  
 و اعلیحضرت شاه زمان و اعلیحضرت شاه شجاع و پندران سردار پند شده غل بوقوع پیوسته معروف شده می آید

(۱) جاهای  
نک  
(۲) جاهای  
لریدن

( ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه )

( ابن اعلیحضرت احمد شاه درانی )

ذکر سلطنت  
اعلیحضرت  
تیمور شاه

چون اعلیحضرت احمد شاه قراریکه مدکور شد از حرم در کشتن شش پسر چون شهزاده تیمور (۱)  
 و شهزاده داراب (۲) و شهزاده سلیمان (۳) و شهزاده شهاب (۴) و شهزاده سکندر (۵) و شهزاده ویر (۶) از وی  
 از مدد دار حقه شهزاده تیمور و شهزاده شهاب بدست می آورده دیگران بی نام گشتند و سادگان این  
 سلط را در درانی میگویند بدین معنی که اعلیحضرت احمد شاه (۱) محمود بن محمد مانجان (۲) بن مرعش خان (۳)  
 بن شیر خان (۴) بن حواجه حصار خان (۵) بن سداوست (۶) و ابن سداو فرار از کرب صاحب کتاب حیات اصافی  
 در مد دی الحجه سال ۹۶۵ همد و شص و پنج هجری تولد یافت بموجب امر شیخ اکوی راهد موسوم به سدا  
 شده ۹۸ و دو عشت سال در کد کرد و منشی شمع عوام معروف شد و گردیده است وی و مر (۷) و مر (۸)  
 بن بول (۹) بن کنی (۱۰) بن امی (۱۱) بن حیه (۱۲) بن فو (۱۳) بن زول (۱۴) و از غیر اهل کد و فو و فو  
 شده اند زیرا که همایان پسران زکند و بن عیسی (۱۵) بن دجر (۱۶) بن افضل (۱۷) بن نور (۱۸) بن شرف (۱۹)  
 معروف شرف حق بن سر (۲۰) بن عذر الرشید (۲۱) ملک و پنداشت الفرض و وزیر شاه و لیجان که سلطنت شهزاده  
 سلیمان داد خود را مد نظر داشت به دلی سلط سوا اعلیحضرت احمد شاه او را رنج جلوس داد و شهزاده  
 تیمور که متکین ایالت هرات بود بالشکر آراسته راه قندهار برداشت و طغتون ابدال حمد غل ( اسحق زان )  
 و غیره پند بن امراء که از سلط و استلای وزیر شاه و لیجان آورده عطر شده بودند از قندهار رو ع  
 هرات آورده به شهزاده تیمور پیوسته و وزیر شاه و لیجان از توجه شهزاده تیمور بطرف قندهار اندوهناک  
 و بیقرار گردیده بمشورت و سوا پند شاه سلیمان با ۱۵۰ یکصد و پنجاه سوار از راه حبه طریق استقبال شهزاده  
 پیش گرفت که شاید او را بضایه و ضون فریخته محمود مهربان سدا و در قراست بکمر که شهزاده تیمور راه و بخت  
 کرده بخیر داخل اردو شده فرود آمد و شهزاده پسران سیه از اردو او آگاه گشته همگنان با کشتی قاسی  
 قس الله خان شهزاده و ابدا سر آوردند که او را قبل از دوزخ ملاقات ترک رساند تا از صبح ساق و شیب  
 کار را دیگر کون سازد و شهزاده چون از بخت فتنی برادر کوچک خود سلیمان که بواسطه و در بخت  
 شده اردو آورده حاضر بود در در بخت و واقع عرس مدکور که حال نامور عین شده و لاج  
 کرده و از دلی و محمد بنی اسلام و پند و در بخت و دلی حواش زان که از حدس عین رسیده در بخت  
 چسبک محس و منشی و قسب اسکه اعلیحضرت به ایالت و دلی حواش زان که از حدس عین رسیده در بخت  
 و لیجان بطریق که سدا از سبب حواش شهزاده تیمور که در حراست بود مردم به حواش سدا  
 خوی دست شایع حراست و کار حواش بدست می آورده سدا و در بخت شهزاده سلیمان را و







( جلد اول )

( ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه )

( سراج التواریخ )

سرداران اراده حیدر پسرش پادشاهی رسانیدند که مردم سکه انجمن گشته آهنگ ایذا و اضرار مسلمانان نمود  
را دارد اگر اجازت باشد حاجتی از قبائل خلیل و میمند (۱) و غیره بتدبیر (۲) آنها برخواسته ولایات بخوار  
از وجود آن گروه پاک ساخته مملکت پنجاب را که متصرف شده اند باز بتصرف کارکنان سلطنت آید  
واعلیحضرت تیمور شاه که از یکد ایشان آگاه نبود ملتس شان را منظور فرمود و فیض الله خان خلیل را  
بسته بروفق ذکر صاحب تاریخ سلطانی پست هزار و برطبق بیان مؤلف تاریخ احمدی پست و پنجاه هزار  
از مردم اسلامی پشاور و نواحی کشمیر فراهم آورده مقصد فرستاد و روزی پسر میرد تا که روزی اعلیحضرت  
تیمور شاه پس از صرف نهاری بزم خواب در بالا حصار لشرف برده و بستر استراحت بنمود اینوقت  
فیض الله خان خلیل و همرا هانش غنیمت شمرده بیانه عرض دادن پیاده و سوار داخل بالا حصار شدند  
و کشکبیا و محرمان سرافرازه مانع آمده هر چند کشتند که شاه بخواسته اشتیاق پاسخ میدادند که ما را شاه  
جهت عرس دادن این سپاه طلب حضور فرموده است و خود در محل مفسود رسیده از سبب دشواری  
ندادن و مخالفت نمودن حاجان تبع جماعی کشیده بقتل در مانا برداشته و چندین اعدا که در مطبخ شاه  
برای شادول عدا در آمده بودند بر بناظر کارخانه طاعی محروح عودید و در عین بر سران مغولیه و حبشیه  
و قلساقیه که در کشکخانه قریب حرم محترم شاهی پیا ایستاده بودند حشر و از دام افغانان تبعه فیض الله خان  
خلیل را دیده شاه را از خواب بیدار نمودند و شاه از هجوم شرارت لزوم گروه غلوم مراسیده برزیر هر که  
طرف صیل سلط حوی بالا حصار واقعت نمود داده بودند بالا کشید و دسته علام که گروه قزلباشیه بودند  
و مجره مستعظمی اطراف بالا حصار امر نمود که بقتل گروه بدعت بردارید چنانچه ایشان قتل برداخته بعضی  
مردم شهری را بر اسب شباخت جمعه و بشیره با گروه شرارت دیگر (۳) بخلک هلاک انداختند و صافست گروه  
ایشانرا زده و کشته ارایش را بدید و آفند کشتند که محن قلعه و حوالی حرمسرای شاهی از اجساد کشکبیا  
حای پنهان حالی بود و نه د مقتولان ۶۰۰۰ شهرا را بنحساب آمد و خود فیض الله خان خلیل با پسرش  
کرخان کریدیه پیاسا رسیدند و هم معلوم و مفهوم گردید که پیر زاده میان محمد بن شیخ عمر نیز با محالین  
ایاز و دستان بود حکم تاراج قریه یکی از مضائق پشاور که مکن او بود صادر شده پس از اندک غارت  
تساعت سرداران از تپ و غارت بازماند و باقوت جان حواجه سرای که درین فتنه شریک فیض الله خان  
وادی قرار داده بود که از دروازه قلعه تا خوابگاه شاه او پنج پاشیده ایشان از آن رفته کار خویش  
که در پیش دارند انجام رسانند بمکافات کردار کرخان و از زیست کاه زندانی مکنسار کشت و صاحب تاریخ  
سلطانی اینرا زیاده از تاریخ احمدی میسویسد که اکثر از انحراف محفلت آثار را امیر اصلاخان جوافتنیر که  
محبت اثنای (۴) مالدیوانی مفید بود بکشت چنانچه از زندان خود همراه رانده دست کشتار از آستین بکار  
راورد و شاهش درین غلبه و بیخون کشیدن او مشاهده کرده آخر الامر که از بالا حصار فرود آمد  
او را در بقتل گرفته نوازش فرمود و تمام مال دیوانی را که تلف کرده بود بخشود و هم بمطای خلعت قاهره  
سرافرازش نمود و فیض الله خان میمند حاجت لعل پوره و کوهستان باجور کریمه جان بسلامت  
واعلیحضرت تیمور شاه پس از اطعامی این نایب خارگاه از پشاور در کابل صحاحمت کرده بنابر آنکه اکثر امور  
سلطنت خود را مردم فرارشیه تعویض فرموده ایشانرا پرورش میداد و هم از جهت اینکه کابل در وسط راه  
و امنست و بهر ولایت که کاری رو دهد زود تر بمقام مقصود می تواند رسید ترك اقامه قندهار کرده کابل  
دار السلطه قرار داد .

(۱) میمند  
مثل خلیل که  
ذکر کشت  
(۲) بدور  
کردن

(۳) دانه  
حمله به  
بدن ملحق  
شد و از راه  
حمله دیگر  
پوشد

(۴) نیت  
کردن و هلاک  
کردن

د کریمه  
اعلیحضرت  
تیمور شاه  
حاجت ملتان

ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه

[ حاجت ملتان و تپه و تاراج ملتان ]

امید است که اعلیحضرت احمد شاه طایفه سکه ه کلاه آراشته شهر ملتان و مضائقش را متصرف شده

( جلد اول )

( ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه )

( سراج التواریخ )

واعلیحضرت تیمور شاه اگر چه ارباب قصبه آگاه شد ولی بنابر احتلال داخله مملکت تقاضای قوه سرورش  
و کوشانی آنها را موقوف بفرست گذاشت تا که بزم قتلاق از کابل دوشاور نهشت فرما گشته و محل اقامت  
اداعت و شبیه که مردم سکه قریباً نصف هزار تن فراهم کرده اندر چناب و دریای راوی گذشت قصد  
نصرف دیره اسمعیل خان و دیره طرخان و مجیرا دارند و هم منعم نموده اند که پس از تسخیر دیرجات ولایت سدر را  
نیز متصرف گشته از دست کار گذاران دولت مدانیه بیرون کنند پس اعلیحضرت تیمور شاه بحسب سردار حاجی  
علیخان مای را برطبق شریعت سلطنت رسم رسالت نزد سکهان فرستاد که ایشانرا بطلب دهن و عدوین بیان  
مستمان ساردا ان ایشان از وفود جمیع و غیره و نحوینیک داشتند فرستاده شاه را بدرختی بسته حلقه کلاه قتلک  
ساختند و با خود می گفتند که اعلیحضرت تیمور شاه میا خوف و وحشت نشان میدهند و حال آنکه خودش از ما  
حاجب و مراسد است و چون اینمیر را همراهان حاجی علیخان که کریمه جان سلامت آوردند آید رسایید  
و شاه عصبانیت گشته بی پلای مرغ که علامه خون در زیست پیاداست و قواد سپاه را مسلح بمحضور خواسته  
ترتیب صفوف عسکر و صفوف لشکر فرمود و انگاه که فوج آراشته گشت و در صف پیوسته شده بر ایشانند  
واعلیحضرت تیمور شاه بر پشت پیل کشته بر عرض دادن لشکر برداشت و در انندی ملاحظه و مشاهدت بیه نگاهش  
بسر دار مددخان و وکیل الرعایا که صاحب پانزده هزار سوار بود انشاده هر دو تن را در سه اسب شایسته  
مشاهده کرد و در قیاس از امر خود هر یک را ده ضرب چوب بده فرمود و همچنین میران که سپاه جاگزیده بود  
از ضرب چوب و تیریه نمیده و این نادب و تنهید قاص از علمای و کاب که رتبه همدی شاه داشت قدم  
حسارت پیش گذاشته بر سر رسایید که سبه و نهید بد اینگونه سرداران بخوب البته مرغوب حکمتی و عشوب  
موعظتی خواهد بود شاه فرمود که آری نه سپاه درین حرارت آفتاب پیا ایستاده ایشان که از صنادید اندا کر  
استراحت حوید افراد لشکر البته طریق خدمت بی حد خصوصاً در یوسف که هر مراد در پیش و اراده جهاد  
بیش از پیش است استراحت برید طلبید بلکه زحمت باید کشید لهذا بر سر ادب فرموده و پس ایشانرا مراد ستای  
حلمت خواهم نمود الخرش هزده هزار سوار جرار از افغان و منول و قزلباش برگزیده در تحت رایت ذکی خان  
جارجی باشی قرار داده فرمود که بطریق ابلاغ راه جهاد گمار برگیرند و هم ایشانرا اندر زخمیه که در عرض راه  
بهم تکلم نکنند و دشنام زبان نزنند که متاقی ثواب غناست پس ذکی خان سه هفته بدور بیلکه شاه بر پشت آن  
نشت بود طواف کرده حکام عصر براه افتاد و از عقب او خود اعلیحضرت تیمور شاه نیز در برانند و در یکی جان  
اسب رانده از هر نیلاب عبور کرده تمام شب را تا عصر روز دیگر راه ورزیده بصدقه هشت گروه از  
لشکر کاه محبت رسیده از اسب فرود آمد و اسبان را آب و علف و جو داده بعد بمحبت و صاف راه و در گروه  
سواران محبت نیت کرد که کسی را از رهبران جانب سکهان نگذارند و رد خود بکشد دارند تا لشکر محبت  
از رسیدن سپاه اسلام آگاه نشوند و تا آنکه خبر شب درنگ کرده پس از حصول دفع خسته کی میرد و میرک  
سوار مغولیه و قزلباشیه را جانب دست راست و سواران مدانیه را طرف دست چپ قرار داده خود با پنجهزار  
سوار از مردم یوسف زانی و قبیله مدانیه قندهار در میان جا گرفته حرکت کردند و بمادان خاصه دو گروه  
از گروه سکهان رسیده غار صبح را گذاریده حله کردند و هنوز مردم سکهان بطریق ستار و دشوار خود  
عبور از رود انکه که در تصور داشتند بخیل فرزول لشکر و قابل از حکم قضا و قدر بودند که اسلامیان چون  
ملای تا کابل در رسیدند و سکهان قدر سد کاه از لشکر که شان پیش آمده خود را بدستع عاری دادند چنانچه  
دلبران اسلام حیره ی ماری دیداری و چون ویری حضرت دری دست سید و سر دود داشت و کوشش  
قتل و جدها برداشتند و یک حله سارانی ازین و درین را بخلک هلاک انداد و در حلال اشتغال با خود قتل  
و یکی جان سر بریده کرده بپایان خویش هر دو تن را در راه مصر حقیقی بمطالع و در راه اوجاه مال  
قشور را محاربه و مصاربه نخری و ترعب می کردند تا که هر یک بمحبت حصص دوی داده پشت محک نهادند

(۱) فرسوس  
ماری طایفه  
میش دهن















با وجه شکست بدین لشکرش دل از دست نداده حاکم کمان خود را نزدیک شهزاده قیصر رسانید و کمانیک  
 دور بوقیاد داشتند شهزاده حاجون را شناخته نظر شهزاده کی از قتل و دست داشتن با داشته حساب هرگز  
 نداشتند شهزاده قیصر را آنها که اندک و آن مسکندر دم کل به شهزاده قیصر رسیده شمشیر حواله کار کرد  
 بوجه سرش را داشتند و دستش جراحت رسانید و درینوقت شهزاده احمد فرزند شهزاده حاجون را کریم و  
 داده با چشم اشک بر پدرش عزم و اظهار کرد که دم زدن با من طفل کویک که برادر زاده و پسر پسر فرزند  
 شما است دور از سرخه مروت و حیاست شهزاده حاجون استیلائی عصب خویش را عذر نهاده از اسب فرود  
 آمده او را در سل کریم و روش را رسیده جراح را اس کرد که بر هم گذاری و التیم زخم او بردارد و او  
 بجروح و دستگیر شدن شهزاده قیصر سردارانی که سران غارت مال و اسباب و تصاحب نمودن شکستیان بود  
 عصبه غلظت طبع از دست داده و روحش را نهاده و از جهت سران لشکر سردار پسته خان بزرگ ذاتی و فتح خان  
 سردار و عیال خان و دران و بی خان لطیفی بانی و کدو خان بزرگ ذاتی راه بقاور پیش گرفتند و شرفیاب  
 حضور شاه شدند ذکر در داران و الفواج شاهی همه رشته اطاعت شهزاده حاجون را بگردن نهاده هر کاب او  
 داخل شهر قندهار گردیدند و شهزاده حاجون پس از ورود در قندهار خود را پادشاه خوانده سکنای و شطه  
 زیور و سایر بنامش جاری ساخت طاقان انجمن سردار احمد خان نورزائی که احرام پند طواف بارگاه شاهی  
 و مسجد پهلوی بقاور کرده بود وسط راهراست و قندهار رسیده بود از گفته انگیزش شهزاده حاجون و دستگیر  
 شدن شهزاده قیصر خبر گشته با حاکم جنگ شهزاده حاجون راه قندهار برگرفت و شهزاده پسر از راه مدافعه  
 بالعکس از شهر بیرون شده احمد خان طریق تدبیر پیش گرفته از راه دیگر وارد قندهار شد که شهر را تصرف  
 نماید ولیکن عدا اکرم خان بن و حیدر خان با کراتی که از طرف شهزاده بمحاطت شهر و حراست ابواب  
 آن مقام واقعه داشت مانع گردیده نگذاشت که داخل شهر شود و شهزاده حاجون فریادی حال آگاهی یافت از  
 موضعیکه رسیده بود بمحاطت قندهار مراجعت کرد و در موضع کوهگران با احمد خان و لشکرش که روی امید از  
 دخول شهر بر گردانیده بودند ملاقی گشته آتش حرب شعله ور شد و جنگ سخت و بدامکار بکار و خنجر  
 رسید و سید خدا داد و دوشی با ملا خدا داد از هر دو جانب شهزاده و یوسف خان میانه دار بانی از بیرون احمد  
 خان دم برداشته یوسف خان دستگیر شد چنانچه شهزاده حاجون قصد هلاک او کرده با ششغال سرداران جانب  
 دار شهزاده اسل جان بخت و خود سردار احمد خان ایضا در زخم از ضرب تنگی و قتل برداشته از حریکا  
 قرار کرد و این کریمانی او از سبب آن بود که اکثر از مراعاتی از انجمنای طوایف ددانی و باستانیان شهزاده  
 هم قبیله بودند بخوف اینکه مبدا او را بدست شهزاده دهند طریق فرار اختیار کرد و مسافت شش کروزه اسب  
 زانده از کورت خون که از جراحتش ریخته بود مدحوش شده از دین بر زمین سرگون گشت و ملا حسن نام  
 درویش او را برداشته بجای خویش برد و شهزاده حاجون مسافت دو کروزه از عصب او اسب ناخن بی نیل همراه  
 مراجعت کرده داخل قندهار شده محل اقامت و طرح حکومت آذخا و روز دیگری از بودن سردار احمد  
 خان در خانه ملای مذکور واقف گردیده طلب حضورش کرده غفلت نمک قتلش نموده بعد بشفاعت سادات  
 و علماء و ظرافه قندهار امان جان داد و از ظاهر آبیاری این احسان و اماناً از بیم جان رشته اطاعت شهزاده  
 نکردن نهاده چنان مؤکد بایمان بدین فرار داده که بدون آزاری و اخلاص شادی او راه دیگر نبود و بجز در  
 راضی سختی از ابواب خلایق در حق شهزاده نکود

( ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان )

از پشاور بجانب قندهار برای دفع فتنه شهزاده حاجون

اعلیحضرت شاه زمان از کردار برادرش آغشته خاطر شده منظم گیه و میرزانش او را بپشاور برگزیده و راه  
 کابل شد و در خلال این احوال بعضی از سرده قندهار از راه خوار شرف حضور اعلیحضرت شاه زمان میجوست

د کز توجه  
 اعلیحضرت  
 شاه زمان  
 باب فتنه

بر این نهاده و اسب میمنت و سوار استراحت طلب و پیش گری بود و با وجود آن از احوال رجعت و سیاه آگاه  
 بود هر چه را از عرض پیمان و درنگ و توقیف مدکار دولت و رجعت لازم تشریف فرما اجرا میفرمود و کار  
 گذاران سلطنتش بطریق دستور السلیک عا میشد مطلق العنان میبودند

( ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان )

چون امراء از قوت اعلیحضرت بیور شاه آگاه شدند هریک قاضی قیض الله خان دولت شاهی و سردار  
 پسته خان ملقب پسر فراز خان بزرگ ذاتی و نور محمد خان امین الملک باری و ملا عبدالغفار خان جدید الاسلام  
 و فتح الله خان سدو ذاتی ملتان و اختر محمد خان نور ذاتی و امیر اسلان خان جوان شیر و جعفر خان قزلباشی  
 و غیره حاضر شده باستصواب رأی یکدیگر نخست فوت شاه را احاطه نمود تمام اعیان و سران باز و سیاه و  
 از جانب پادشاهی اعلام حاضر شدن حضور دادند و آنکه که همگان بوجوب طلب حاضر آمدند انتقال شاه را  
 بر سرای پشته ابراز داده افشاء کردند و دروازه های بالاحصار را بسته عهد اتحاد و اتفاق القیاد داده عهد  
 شاه را در چهار باغ وسط شهر دهن کرده پشیزان کان اس قاعه و غریزه را بدوران خاص انجام نمودند بدست  
 الکسبه بطریق عهدیکه حفظ دانه بودند همه شهزادگان سخن سلطنت در میان آورده یک زبان و در عرض بیان  
 رسانیدند که اس سلطنت منوط بوجوه تحسین واحد و مشروط بپذیرفتن جوی ابراماجد است که شایه امرا باشد  
 پس هر که را از شهزاده کان منتخب بوده اختیار کنین البتة امر خطیر جهانیانی را سزاوار خواهد بود و شهزادگان  
 که غیر از میل خاطر امراء بجانب شهزاده زمان بودند هریک که نیروی درازوی حومه داشت طمع خام خیال سلطنت بخش  
 آغاز کرد و از همه شهزاده های که در او امر عهد در پابل پشاور مقرر کرده بود پیشتر هوای سروری در سر داشت  
 خلاصه هر کدام بطلبی کلام رایده امراء را از راع ایشان داناده پس اربیل و دل مبارک خاص کشکجه شدند  
 و شهزاده زمان پسرای حویلی راه رای دیگران برادرت شهزاده عباس فرار گرفت از کشکجه رانده  
 و در جای وی در آمدند که سلطنتش را در او امراء فرستادند و غنیمت شمرده بدیجسرای شهزاده عباس که همه شهزادگان  
 در آنجا بودند مستخدم مردم جوان شیرستان و اسلخان را بمحاطت گاشته که ایشانرا راه بیرون شدن نهاده و نحوه  
 شان در شهزاده زمان رفته او را که قدم بر حلقه پست ساله کی گذاشته بود سلطنت برداشتند و هر کدام از  
 امراء فرا خود حلقه آتش نعلانی پیش کشیده حلقه و منسی پست و جوه و درم و سوار دین بیت در حصار  
 و درواج کرمت

طراز پلات بحدکم عداای هر دو جهان درواج سکه دولت پتام شاه زمان

و مهر فرامین و احکام بدین مجمع ذیبت بختی مجایه و اوقام گشت

قرار داد و اطلاق خویشی بزدان تنگن سکم جهان و پتام شاه زمان

و حسابی حقیقه که سردار پسته خان و بایب سلطنت او بکار برده و بخت سلطنتش قرار داد اطمینان  
 در حد دوم این حجت کتاب صرفه شده می آید که وی از روی صداقت و اخلاص چه حدت تقدیم رسانید  
 و چگونه پادشاه کردارش دادید

( ذکر منتخب کردن و لقب دادن اعلیحضرت شاه زمان مرا امراء را )

چون اعلیحضرت شاه زمان جالس لویه سلطنت شد کسانی را که بیادش او و است نمودند و حساب داد  
 دیگری از شهزادگان بودند همه را پشیزان ها در بالا حصار بالا برده و بیرون شدند روی شدن بدست  
 و از آنجه شهزاده شجاع الملک را در اعیان خود را سر کرد که اگر چه پسین رشد نویسم و مرا حق است  
 دو سفر و حذر قرب از کاه حای زشت داشته و هر که سرگرد و امرای طرفدارش را پیش خوانده

د کز سلطنت  
 اعلیحضرت  
 شاه زمان

د کز فتنه  
 شاهزاده ها  
 و حاجان  
 اعلیحضرت  
 شاه زمان







و ای رختن شده بعد روز را بهر و شکار بهر پور و احمد خان شاه بی بی و کرات را با بهار جان  
 بعد و بی و غیره و همه هرات سوار مقرر فرمود که ولایت میان دو آب حیر و چاف را تصرف آوردند  
 و ساله شیزاده هایت از جای که سگنا داشت بنابر خوی که بواسطه گردانش در صومارش بود با صد سوار  
 در هرات و سلطان احمد بن پسر خویش راه قرار پیش گرفته داخل ریگستان لب که حاصله بیست و پنج گز  
 از مقلات حاکم دیر است و درین آب حیر و سیاه واقعه آمدند و باران آمد که هر وسیله و واسطه  
 که باشند خود را به کشمیر رساند و برای دفع حشک و پسر و هرات در سبزه درختی را احاطه کرد  
 و درینوقت محمد خان حاکم لب با دیگر هوا خوار اعلی حضرت شهران که بدرقه فراموش و دیگر نمود  
 شهراده هایت آگاهی داده بودند و از آنجمله محمد خان از و در شهراده در موضع مد کور آگاه گشت  
 و ۵۰۰ نفر سوار قصد کرد و وی کرد و چون وی رسیده تکلیف کرد که او در شهر شده استراحت  
 حاصل کند و شیزاده از آنجمله حال محمد خان حدای آنچه میگفت مشاهده نموده باسب سبزه و لشت و باغ  
 هراتش کمر جک را دست راسته نموده محرابه رده و هم در آب حیر و در هراتش مقبول و عروج  
 کردید پس بنی زخم کلوله قنک برداشت و از زین بر زمین غلطیده هلاک گشت و خودش نقش پسر را  
 عشته بخون دیده دشتش از کار رفته دستگیر شد و محمد خان او را با خود در قفسه لب آورده به اعلی حضرت  
 شهران آگاهی داد و او حسن حال قزلباش پیشخدمت قاضی حضور خود را امر نموده که رفته اول او را  
 از حایه مصر عاری ساخته بعد در بالی انداخته روانه کابل نماید و او حسن الامر چشمش را میل کشیده  
 با خود نزد اعلی حضرت شهران آورده شاهش بکابل فرستاده حکم کرد که با دیگر شیزادگان محبوس و زایل  
 شد و سرداران و سوارانیکه مأمور میان دو آب شده بودند در خلال احوال مذکوره از آب حیر عبور کرده  
 با سگنا محرابه گزاشدند و چند دفعه جمعیت سگنا را پراکنده ساخته با مرهم کشته و هم می آورند تا که  
 قریب کرات میان دوله جنگ شدیدی روی داده از آن میان احمد خان کشت و کوشش مرده به بنده رسانیده  
 آخر الامر از سستی لشکر دریایه و عدم اتفاق سرداران متبقین گشت که کاری از پیش سوال رود پس جنت کابل  
 خود را از میدان بیرون کشیده با آلات و اسبابیکه با خود داشت باردوی شاهی پیوست و در قبال مکتون مشتمل  
 بر انقباض ورود اعلی حضرت شهران در دهل از اعلی حضرت شاه عالم عالی کوهین اعلی حضرت هنر زالدین عالمگیری  
 و جلاطه شاهی رسیده چون درینوقت از عیاض واقعه نیکاران بمجمع قبض رسیده بود که شهراده محو  
 باجنود و اقربا راه انتقام چشم شیزاده هایت برادر اعیانی خود را که بتقریب مذکور شد پیش گرفته رایت فساد  
 افراشته است شدت کرمای هند را در جواب نامه شاه دهل عذر نهاده از حسن ابدال واه مراجعت و امتلا داده  
 وارد دار السلطه کابل شد

﴿ ذکر توجه اعلی حضرت شهران ﴾  
 ﴿ جانب قندهار بزم و زم شیزاده محود ﴾

از قندهار انکیزی شیزاده محود که اعلی حضرت شهران خاطر کران شده بود پس از رسیدن بکابل مالک  
 راسته راه قندهار بر کرم و ازانجا بدون درنگ آهنگ هرات نموده چون وارد هرات بایستد شد از سوی  
 شهراده محو وارد و هرات باسب کینه خواه محود کرده محمد عظیم خان بن میرزا خان الگوزانی را با  
 پیش رو لشکرش قرار داده از جانب اعلی حضرت شهران میرزا محود را بهر حال کشت و کشته  
 رده جمع کرده و حاکم کرده با او کارزار رواج گرفت و هرات شهراده محود هجوم آورده و  
 فراول شاهی را هزمت داد و بوی شارا تصرف شد و اعلی حضرت شهران باز غلبه فرموده و  
 داندوول متعده کرده آج کلل و مرصع از قمر و الماس و لکه مرتب بجهاد چینه و بر سرش بود و در  
 کلاه ساده و سر نهاده و دست تضرع بر دوشه حضرت اله افراشته و در میان و دست محود و سرش را در دوشه  
 اعلا و کار و اسیر او دندگش راه قرار داده خواهد کرد و ... بوده است و در دوشه

د کرم نوحه  
 اعلی حضرت  
 شهران  
 جانب قندهار  
 بزم و زم  
 شیزاده محود

عوده محبت شد که تبدیل لباس از هر آنست که در حین کار از شباح حصص و کمر و کلاه و شالوار و دست داده  
 مردانه نگار را بپوشید چون سخن بدی رسید سیاه شهراده پورش آورده شکر و شادی را در پیش داشتند  
 و اعلی حضرت شهران در آن (هنر من ناصر پسر) (۱) کشوده و ابان ایشیک قفس قوه و ... (۱) ایلی  
 و کشتن خان سرداران قلماق از قفسه غلامان که در عهد اعلی حضرت مجبور شده مسلم شده بودند و ...  
 آوار شاه از راه پاری پیش آمده از میان توکل حایر حارث کشیده که این معیوب شد و ...  
 برداشتن شاهی و شاه جوان اول را باسخ و امان ایشان دای قلع و ظهر گرفته و ...  
 خان را با خودش چنان هزمت داده که تشویش انداختند که متلافی گشت راه هایت را فراموش کرده جاب  
 قندهار طریق هرات اختیار کردند و در قریه ذاکره واقع پنج گروهی شهر قندهار و ...  
 درویش پناه گردید و چه او پس از وسیله دعوی از راه شهاب ملاح ...  
 اعلی حضرت شهران فرستاد و ... که در ... حضور یافت و ... که ...  
 داشت عرض کرد که سر او را ... که ...  
 حاکم و اسب و شمشیر بنواختن القبه شیزاده محود پس از کربن محمد عظیم خان شکست ...  
 هرات که سردار افتداری بود پشته به پرداخته صلاح کار از وی حسب و وسیله داده و ...  
 و دیگر سران و سردارانیکه راه سازش با کار گذاران شاهی داشتند بیای خدمت ایستاده هایت از رفیق شیزاده  
 بازداشتند و بلیک توش خان حشیدی که از قرار داده ایشان آگاه نبود استعمار نمود که چرا از عقب شیزاده  
 راه نه بودند در خیال که هنوز جواب نگفته بود و محمد خان امین اقبال ...  
 لب جانب شان گشته از حرکت دادن شال بدیشان فهمانید که تعنت حسب دارد و ...  
 ز ساجان و دیگر سرداران و با خود برداشته رفته و ...  
 از ایشان گرفت که پس ازین مصدر خط و حیاتی دامن ماطت شود و احمد بن ...  
 و توفیق عهد یاد نکرده عرض رسانید که بدون سوگند به هدیه که در مقام راسخ دم و ...  
 خویش را بسوگند جرم ساخته اند البته از خود گداز خواسته بود و ایشان بخواب این سخن او مروض دانست  
 که ماصد خویش استواریم و این برادر ما نیز خلاف بیان ما را می خواهند چو پس اعلی حضرت شهران  
 همه را بسلای خلعت و رخت مراجعت بمسکن شان فرستاد فرموده قرار داد که پس از ارباب خویشان  
 در مع حشک و حصول استراحت هر من طلب حاضر خدمت آیند و ایشان دای بی ...  
 نخست با هم احرام طواف مناد قبض آنگاه خواجگان جنت عظیم الرحه و الزنوا و ...  
 از نام شدند و در شب وصول آن منبج مغرب موصول هایت بود و نفس عهد اعلی حضرت شهران و ...  
 اطاعت شهراده محود در هرات از شیزاده فرستادند که عیدیکه باشد حقه نموده اند و ...  
 صدق و شکب زیرا که حا کران شهراده از قندهار آمده و شیزاده ازین رقبه ایشان ...  
 حکمای را طلب نموده تحدید عهد ... فرموده و در ... سوگند ...  
 که داشت وقت و شهراده محود و ... را بهر ...  
 خویش کسب در راه شده و ... کرده و ...  
 محود و ... و ...  
 که ...  
 ...  
 کرده مراجعت کرد و شهراده محود ...  
 در ...  
 خویش پیش گرفت و اعلی حضرت شهران ...

(۱) ایلی  
 دهده  
 دهده































نیز مردم عجمانی بقتل رسیده و سرهای کشتگان را بریده روانه کابل نموده ساری برای جوت و ذکر استوار کردند و خود ایشان نیز پس از حصول فتح و نظم و نسق موطن و مساکن متروکین عجمانی بکابل معزول گردید و متصل قلع این قلعه ساخته عجب و عریب دیگر بوقوع پیوست که مدت روال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود چند چنانچه رقم گفته میآید .

### ذکر بلوان عام مردم کابل و نواحی آن

در سال ۱۲۱۹ هزار و هشت و نود و هجری شمسی از اوایل فرقه قزلباش پسر امیدی از مردم سکنه کابل را که مدتی حقه حبیه داشت مرخصه عده خویش در آورد و بعدی دیگر از اوطاق را نیز صلا یافت کاری بر داده علمای زشت ناشایست بخت آن عیاره کرده بعد از چند روزش مسکن تابع از قبیل بنک و شراب بوی چشاندند و مسکن آورده از خانه بیرون کشیدند و وی بحالت مستی مدخانه خویش رفته باغرا بیدر گشت و پدرش نزد اعلیحضرت شاه محمود فریاد زده داد طلبید و اعلیحضرت شاه که جانب مردم قزلباش بخیر است نگاه میکرد رجوع امرش را بشروع شریف فرمود و ملا محمد سعید خان بزرگانی قاضی القضاة از اسکار مدنی عظیم طلب پنهان نموده و مدعی که از اقامه کوه عاجز بود روز جمعه کسان پسر مجبور باسر و پای برده و حیوب دریده در مسجد جامع بل خشتی جمع آمده پسرا زیر منبر رسانیده از میرو اعظم داد طلبیدند و وی حکم قتل عام و غارت مال تمام قزلباشیه داده و مردم شهر و ادار حکم او را از فریض دین و مذهب داشت باز دلم نام روی هجوم بسوی چنداول نهادند و دست بقتل و آذراج کشوده هر که را دیدند کشتند و هر چه رسیدند بردند و خانهاییکه از مردم قزلباش و بیرون چنداول بودند آتش زده تمام بسوختند و مردم قزلباش چنداول بر دست از جان شسته بدمامه و فغان برداختند و ابواب قلعه چنداول را از حاک و سکت پرست خود را مستحکم نمودند و بعدی بعدی در روز پسر [روز] تا که این خبر سرگشته مردم اطراف شهر رسید همگان راه سبزه و کرکند و بیست هزار تن از مردم کوهستان و لهور کرد و غیره بدور چنداول فراهم گردید و در حیل شیر در وازه که مشرق بخانهای قزلباشیه است هجوم نمودند و کار را بدیشان صعب و دشوار کرده و اعلیحضرت شاه محمود هر چند پای سی در اطعای آن ناپره فشرده آب جبین تدبیر ریخت سودی نبخشود که ناچار گشته شیر محمد خان مختار الدوله را با سردار احمد خان تورزائی بدفع آن فتنه گشت و ایشان برسد اتحاد مدد و ملت زک حیر دولت کرده دیاده از تحریک و ترغیب قتل قزلباشیه کوشیدند و از محرم آمدن کار بجائی رسیده که روز سه قهری زیاد از طرفین گشته میشدند و آخر الامر که سال قزلباشیه قرن اسمعلا گردید و وزیر فتح خان با برادارش بیاس حفاظت ناموس سلطنت که ازین معر که اختلال تیز بود کمر بوضع فساد چست بسته تیغ مخالفت بروی مردم سر دوجاعت کشیدند و طوعاً و کرهاً آتش کشه را فروکشانیده مردم قزلباشیه را از مهلکه و هائیدند و شهزاده شجاع الملک در خلال احوال مذکوره خود را بخدمت رسانیده بخدمت مال کار لغات و رزیده کوشا و از نشسته بود تا که اعیان و بزرگان اهل سنت و جماعت ازین حایت دور فتح خان آزرده خاطر شدند

### ذکر اتفاق بزرگان اهل سنت و جماعت

#### ( بزوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود )

چون مردم اهل سنت و جماعت از حایت فتح خان بر حایت دولت اعلیحضرت شاه محمود و نجیب شده بزرگان ایشان چون میر واعظ و شیر محمد خان مختار الدوله و سردار احمد خان و غیره انجمن گردیده اود را مشورت هم قرار دادند که اعلیحضرت شاه محمود و وزیر فتح خان را از میان بردارند و درین عزم خود را با سید و ثبات قدم شده کار را متصل وقت گذاشتند تا که اعلیحضرت شاه محمود و وزیر فتح خان از آن آگاهی

د کر بلوان عام کابل

د کر بلوان عام کابل

سلطنتش بود جهت وصول مالیات دیوانی محمود هزاره و اعیان نمود و چون اود را بجا رفت مردم کابل که منظر مرصع بودند لوی بلوا بر امر ائت اعلیحضرت شاه محمود را ارنخت سلطنت برداشتند و بالا حصار محمود را چندی و شهزاده شجاع الملک که در خدمت رسیده مترصدانه مان کشیده بود ازین واقعه خبر گشته راه کابل برگرفت و در موضع انقور وارد شده حاجی رحمت افغان فوغل زائی و از غلبه آن کل محمد خان و عطا محمد خان با بیژان که از اعلیحضرت شاه محمود رخ بر تاخت بودند بر کتب شهزاده شجاع الملک پیوسته و همچنین شیر محمد خان مختار الدوله پدر عطا محمد خان مد کور و غیره جوابی که از اعلیحضرت شاه محمود خاطر حرم گردیده بودند متصفاً رد شهزاده شدند بعد از انقور حرکت کرده بنواحی قریه لهور کرد و فرود آمد و در آنجا سه هزار سوار پاری همراه شده بودند و اعلیحضرت شاه محمود که در بالا حصار حصار بود از ورود شهزاده غریب خلکای لهور کرد و واقف گشته دیده از منزل شد و چون هود ملک سلطنت داشت خود را از دست نداده بدستگیری طاقت هرب بالا حصار از خروج و لوره حصار شهر کابل را هدف کلوه اتوبی آنتبار ساخت تیران را در ششدر حیرت و تنگ نای عسرت انداخت چنانچه ایشان عرض پرداز حضور شهزاده شجاع الملک شده باستیصال طلب کابلش نمودند و شهزاده وارد لهور کرد شده شبدا در آنجا پسر رده با تعدادان راه برگرفته در صحرای اعلیحضرت باور شاه فرو گشت کرد و در آنجا ۱۵۰۰۰۰ پانصد و پنجاه هزار پیاده و سوار در تحت وایش فراهم آمده قرار داشتند چنانچه از اجوی لشکر که در آنجا نیکسجید هروره حرکت فرموده در باغ سردار مدد خان فرود آمد و مردم کوهستان کابل را اسیر کرد که در اطراف بالا حصار جای گرفته ننگارند که کسی از عسکر شکار انحصار بیرون شده قرار شوند و خود محدود سوار گشته بدور بالا حصار گردش نموده کشتگان خویش را تا کیده بر حاطب اطراف حصار کرده بسکر که معاونت می فرمود تا که قلوب (۱) خوب (۲) در بنکام شاه برج رسیده آنگاه قصد آتش زدن و درخته اما خن کرد و هنوز بکار پرداخت بود که خبر ورود و وزیر فتح خان لشکر صبار از مردم هزاره و اعیان در منزل میدان بکوش شهزاده رسیده عزم مدافعه وی کرد و از باغ سردار مدد خان با برکاب نهاده در قلعه قاضی فرود آمد و از انسوی لشکر وزیر فتح خان پیش آمده جنگ در پیوست و تا عصر هنگامه کار زار استوار مانده حی از طرفین مقتول و مجروح گشت و آخر الامر وزیر فتح خان شکست یافته روی فرار جاب قندهار آورده نزد شهزاده کامران و آن آدیار رفت و در راه شجاع الملک مطهر و محمود بکابل مراجعت نمود و از حصول این فتح اعلیحضرت شاه محمود که حصار و چشم راه پاری و مدکاری و وزیر فتح خان بود آفتاب افانیش را رو بزوال دیده بکلام پادشاه علام توسل جست از دمنذوت با عریضه مشتمل بر نحو جوامع خویش نزد شهزاده شجاع الملک فرستاد و ادبیاس احترام قرآن مجید عموش فرموده از خویش در گذشت و کار برداران و کاتب طهر انساب خویش را اسیر کرد که در راهای بالا حصار را کشوده اعلیحضرت شاه محمود را بدون احدی و تخمیر در بالا حصار بالارده محسوس و بار مجروح میاید و بقرار بیان صاحب نا بیح سلطان یضاس چشم اعلیحضرت شاه محمود اسیر کردش بر که دولتش شدت شیر محمد خان مختار الدوله میل کشیده نشده عقید گشت و روز دیگر شهزاده با خاطر از غم آزاده داخل بالا حصار شد

### ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع الملک

چون شهزاده داخل بالا حصار شد برادر بکه سلطان جلوس فرموده به از ادای میاسم جلوس او مجلس جان را که در دره حیر محمدش رسیده بود همراه داری حوامر و نقد و جتنی سر افزائی دار و شهزاده جید پسر والا کهر خود را بحکومت قندهار که خود شهزاده کامران با یال آن دیم و اسوار بود نامرد فرمود و سردار احمد خان تور زائی را با عطا محمد خان بن شیر محمد خان مختار الدوله و سیدال حسن بختیاری پاری کاری شهزاده مختار ساخته از جهت بودن شهزاده قندهار و قندهار بختیاری را سوار بر اسب در آن و در آنجا که شهزاده همراه کرده ملای از همراه رای احاد اخیال نام (۳) آنگاه بابت سپرده روانه قندهار خود را در آنجا

(۱) خوب جمع قبیله می سوراخ (۲) خوب جمع قبیله

د کر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع

(۳) نام می عطا محمد











در پای مطهر ابد لشکر استقامت اداخته باعداد بیاد قتل دستار عود لشکر پادشاهی را محکم بست تا که مختار  
 از دله این سوی مد رسیده از موج آب فوج صم اضطراب بر کرده کتی آسا آب در شمع و صی لشکرانش  
 از صدمه آید و خوشی از ضرب کلوله قتل حلا شده از بهر عود کرده و دست لشکر رده بر لشکر مخالف همه عود  
 و گشتن و لشکر را فرو گذاشته روی فرار بگوشا. پناه ا کز او صرب تیغ آید از دلبران یکبار جان سپار شده  
 و مختار از دله پس از حصول فتح مزده آرا مروض پیشاه حضور شاه نموده خود را وجود کثرت بر و شدت سر  
 از اجا کوچیده داخل پر گشته و پورده شد و در روز درنگ نموده در حین توقفش عداقت خان را لشکر آراسته و  
 ... جلد در پیوست و بعد از گذشت و کوشش بسیار عداقت خان هزمت یافته در قلعه مغلی (۱) که در رکنه دیگر  
 رای چینی دور حوض ساخته بود در آمد و شورش محمد خان تعاقبش نموده بمحاصره اش انداخت و کار را غلظه کن  
 محصور و شورش ساخته آخر الامر عداقت خان از در دنگ پور و در جهان کرده فتح قلعه میسر شد و علی حضرت شاه قمر حکومت  
 کشور را تمام عطا محمد خان بن شیر محمد خان مذکور که از کابل بمحکومت کشمیرش مأمور فرموده بود اصداد نموده  
 خودش را برای مدتی که پای پور را راه واریش بمحضور شاه داد از دست تورش شهزاده کامران که در بنوق  
 جدهای کرده بود او آمدن بمحضور ایا نموده

ذکر فتح شهزاده کامران

( ان شاه محمود مجوس )

توضیح این مقال اینکه شهزاده کامران به بحایت و عنایت حاجی فیروز الدین حکمران هرات ایجا بجه از پیش  
 مذکور شد بمحکومت فرار مأمور گردیده در آنجا اقامه داشت درین اوقات که علی حضرت شاه شجاع در پشاور  
 بود مصدر فتح شده قصد لشکر قندهار کرد و ملو وزیر فتح خان و محمد بارک زانی و دیگر طوایف مدانی را  
 بر گرفته باشهزاده قیصر که بدافه از شهر بیرون شده بود در آنجا تعقیبش ساخت و قند هار را متصرف  
 گشته و محل اقامت انداخت و انقبض سر (۱) گردیده در پشاور با علی حضرت شاه شجاع رسید و از آنجا بمزمرد  
 فتح شهزاده راه کابل پر گرفته از منزل اول موسوم بنوت که چند روز در آنجا درنگ نمود فرامین عداقت  
 بمختار الدوله صادر فرموده از کشمیرش بمحضور طایید وی همچنانکه سر کتی اختیار کرده و چشم بر راه استیلا  
 شهزاده کامران بود نیامد و علی حضرت شاه او را بجانش گذاشته از منزل فوت حرکت کرد و انگاه که بکابل رسید  
 لشکر فرود نیامده ده منزل را اردو گاه ساخت و چند روز درنگ کرده سامان حرب ساز نمود و لشکر فراهم کرد  
 سردار احمد خان نور زانی را بخلف کران بها نواخته با سوار بسیار امی پیش رفتن نمود و با وی قرار داده  
 در منزل پیش از موکب شاهی راه پیا بوده پیشتر زود و خود در روز پس از عشار الیه و ایلت طالبات را شده  
 کشتا فرموده چون بفرزین نزول نموده روز جهت زیارت مزارات اولیای مدفونه آنجا مکث کرده مح  
 اکرم بن امین الملك و سردار هد الفزور خان فوغل دانی را با غنیزار سوار بموت و مساعدت ... دارا  
 ح که متوقف منزل فرامی بود فرستاد که او همچنان باشند و شهزاده از خیر آمد آمد حسا کر شاهی دلزد  
 داده از قندهار فرار کرد و مزده این امر از عباس سر دار احمد خان و محمد اکرم خان و عید الله  
 بمسح فیض مجمع شاهی رسیده بعد از صرف حیات و ادای فاقه و طوائف مزارات از غزنین حرکت نموده  
 محرب شهر صا از حرس شهزاده قیصر که بمطوب شهزاده همراه شده در مرار میان پور محمد نیامده و  
 جتار واقف گشته سردار احمد خان را زودی فرستاد که بمحضورش آید چنانچه موسی الیه دکه او را  
 و اکرام حصر آورده مورد اتفاق شاهانه گشت و به همیشه بودن حضور مأمور گردیده هر چند در  
 وانه ماحده علی حضرت شاه درین عذر و الطاح التماس نمود که او را بدستور دیگر بود محکوم نموده  
 قرار دارد و علی حضرت شاه بطر خطرات و ملاحظات ایسکه مردم صاحب غرض او ایا ...

(۱) مطهر  
عسی عجم

ذکر فتح  
شهزاده  
کامران

(۱) سر  
اهل

و خیالی خواستد که سلول آن غنیه حاکمه را قبول فرموده از دایم بودن حضورش عمو نموده بمحکومت  
 کابل سرانوارش فرمود و محمد بن حال محمد اکرم خان فوغل زانی و غیره خواندیک شرف بار داشتند موقع پادشاه  
 التمس عفو و وزیر فتح خان را نمودند و هم هرینه او را که متشکل بر عمو خواستن قصیر بمحضور رسیده بود  
 از شرف معالیه شاهی گذرانیده پذیرفته آمد و محمد اکرم خان مأمور با آوردنش شده از کرشک او را آورده  
 شرفیاب حضور کرد و شاه دوباره نوازشش فرموده بتصب بدش کرامی ساخت و شهزاده محمد یونس ایلت  
 قندهار از قندار حاصل کرده میر علم خان بنیاب شهزاده سرافراز گشت و خود شاه منیم آن حرم کرد که جانب  
 شکار پور و سنده نوده شود و هنوز با در رکاب نه نپاده بود که از عباس خانبه کابل بگوش دادیوش شاه  
 رسید که شاه محمود و دیگر شاهزادگان که در بالا حصار بالا زندانی بودند با خاشا خانبه حارس بالا حصار  
 را بتسلیم میر واعظ به پناه اسری زد خود را خواست بکشتن رسانیدند بعد دروازه بالا حصار را کشته و هر یک  
 از راه فرار بجای خزیدند و از جمله شاه محمود سه شبانروز در کابل محبیه بسر برده بعد از راه هزار حات  
 حاسب فرار شدند و دیگر شهزادگان و دیگر کشته دوباره زندانی شدند و بقول صاحب تاریخ سلطانی شاه  
 محمود و شهزادگان بواسطه علی محمد نام خیاط که در نزد شاه محمود رفت و آمد داشت شی شاه و شهزادگان  
 را از محبس کتیده هر یک در چهار دیواری شده دیگران بدست افتاده و شاه محمود با آن خیاط راه فرار بجانب فرار  
 محمود بهر حال علی حضرت شاه شجاع از شنیدن این خبر محمد اعظم خان پیشخدمت را از حضور بمراسم بالا حصار  
 و حفاظت شهزادگان مأمور کابل نموده خود جانب شکار پرونده طبل کوچ بگرفت و در حین ورود ...  
 محمود خان و مصطفی خان پسران صبر ... با در عوده و شکر ... مقرر ... شرف ... قبل ...  
 شاهی مشرف شده تحایف و هدایای زانی پیشکش داد و از الطاف شاهانه اقتدار حاصل نموده بعد کوکبه شاهی  
 از بلوچستان مرجه پیا شده وارد شکار پور گشت و بوسول مال دیوانی و بدیروسی عداقت و تمارق منضمه  
 پرداخت و در نظم و نسق امورات مهده آنجا صرف توجه نمود

ذکر شورش شهزاده قیصر و شیر محمد خان مختار الدوله

چنانچه ایا و در پید مختار الدوله ابره بی حضور ... و ...  
 شده آمد در بنوقت که شاه در شکار ...  
 خود را بابل کشید کشته راه کابل در نورید و ادعوائی که دوسر و حسدیک بسبب قرب با یاقی محمد اکرم خان  
 امین الملك در دست شهزاده قیصر را اعوا کرده بعد از علی حضرت شاه شجاع ر داشت و خواستد مختار  
 مولد دانی را با مصی ایدر حو ... و عسا کر پادشاهی که مقیم کابل بودند با قند شهزاده محصور پشاور  
 محمود و کشتان حال جا که پشاور از نوجه لشکر شهزاده و مختار الدوله حربه و قند ...  
 اقامه داشتند بگوشتان خیر فرستاد که ارشده آتش قاتل پر کشتار آسوده حال باشند و هم صورت واقعه را بدیگر هوا  
 خواهان مروض پیشگاه حضور شاه نموده وی در جنبه از مأمور مهده سند و شکار پور قرق شده جاده پیمای  
 دوه تا ببال بود از وصول عرض کشتان خان و غیره بر مخالفت شهزاده و مختار الدوله آگاه گردید و از انوار شدن  
 اس حربه و بر فتح حال که هرکاب شد و درین سر به کت رویه از خزانه پور امداد واحسان شده بود رای  
 احساس راده قرار کرد و اسوا ... که امانی که دارد وی شاهی امی چو ...  
 شهزاده محمد عباس وانی قندهار را با ... مطمش حصر ...  
 کریمتی اوجی اگر در دله ... در دله ...  
 شهر پشاور رسیده فرود آمد و خواستد محمد خان و بی جان پشاور و فیض محمد خان که در ...  
 حال پشاور شده بودند او و در کوکبه شاهی در موسم مذکور واقف گردیده وی ...

ذکر فتح  
شهزاده  
کامران



















شیر محمد خان بهادر بود که از عاصی محمد خان حاکم کشمیر را در خود رنجیده حاضر شده در میان مردم پسر  
 آن روز در بیرون رود شاه شجاع حاضر آمده حبیب صراحت با رضایت او بود و از دست عدوت عطا نمود  
 حاکم کشمیر را در خود که از حکم شاه شجاع بیچاره از پیش رفته شد التماس عفو و قصیر خویش نمود و شاه  
 را در پیش او بروی سپاه نشانی داده و از او فرمود و از وصول او به صورت صبح عزم در حاکم کرده قصد  
 پیش در راه و علام احمد خان پسر را در پی او گرفته عطا محمد خان آورده و گرفتار در بدری بود مشکوک  
 هر اسوار از وی خواست که با بنواسطه شاه شجاع را از وی حور رسد سارده که در تپه که از بیرون او در  
 سپیده حاکم بود و زاید و از هزار سوار از کشمیر فرستاده با علام احمد خان مانع رکاب شاهی شدند آنکه  
 حاجت پشاور راه بر گرفت

﴿ عزم عاریه شاه شجاع ﴾

( با سردار محمد عظیم خان و عزیمت یافتن سردار )

شاه شجاع که لوی تسخیر پشاور بر افراشته قصد عبور از میراث داشت از کدر پهل کدرگاه  
 سهولت عبور را ازین معر شنبه و چند دانه طلا با آنها داده از کدک بازگشت گذشت و در علاقه قوم  
 فرود آمده لشکرگاه ساخت و سردار محمد عظیم خان حاکم پشاور با درون خان برادر خویش و لشکر  
 مدافعه پیش گرفته در حدود چوکنی فرو کش کرد و شاه شجاع دور دیگر وارد نو شهر شده  
 محمد عظیم خان حرکت کرده در فرقه پهلای فرود کشت و هر دو لشکر فاصله سه کوه از هم دور و چند  
 از جنگ تصور و زیدند و در هنگام توقف بعضی از جوانان با بدین نام از سردار محمد عظیم خان رو گردان  
 و روز سه شاه شجاع می پیوستند و چون هر کدام از زر و حلقه العام می یافتند اکثر بل تمام لشکر او  
 شاه رو آور شدند و ازین معنی تیوی ثبات در بازوی سردار محمد عظیم خان نموده راه فرار جاب  
 اختیار کرد و شاه شجاع داخل پشاور شده شهر را تصرف کشت و با تمام سامان لشکر و انتظام مهم آن  
 و بر پرورده طرح حکومت و در حل اقامت آمدن تا که چهار ماه اقامه او در پشاور سپری کشته زمان  
 و گرمای آن یکمشت شاه محمود سردار محمد عظیم خان را با وجود عزیمت یافتن و گریختن که رقم کتبی  
 خوانده بواسطت و سالاری می از حوائج و علام حاکم کابل و سپاه ریه خواه کشته مانور پشاور ساخت

ذکر عاریه سردار محمد عظیم خان

بشاه شجاع در پشاور و غالب شدن

چون سردار محمد عظیم خان راه بر گرفته وارد منزل جبرود کشت شاه شجاع بعزم دفاع  
 شاور بیرون شده موضع که کال را اردو که قرار داد و روز دیگر آتش حرب شعله و رگشته  
 شاه شجاع که با او کین کرن بودند در حین حمله نمودن لشکر سردار محمد عظیم خان از کین  
 رحمت شنگ قتل کار را برایشان ننگ ساختند و قریب سه صد سوار ایشان بخاک هلاک آمده  
 حدوث اینجاده دلیران محمد عظیم خان ای ثبات فشرده بهاند خان هشت نفر را از هوا خواهان شده  
 ضرب شمشیر از پا آورده مردم او را از پیش برداشته و شاه شجاع اردین اجاب حاکم  
 داده بانگینیا سپهش راه فرار جانب قلعه آنک اختیار کرد و در اینجا نیز درنگ نتوانست و اولی  
 و سردار محمد عظیم خان یافتن و پیروی داخل پشاور شده در حل اقامت کشوده حکومت پرداخت

﴿ ذکر آهنگ حاجی فیروز الدین ﴾

( با سردار غورین و بر سر راه بقی لشکر وی )

در خیال و خیال و جدال مذکور حاجی فیروز الدین بر سلطنت شاه محمود برادرش قوی پشت کشته مردم  
 استرداد غورین جزم کرد و هم از دادن خراج هرات بدولت ایران که در زمان قتل صرفی اسلام چنانچه گذشت  
 پسمده گرفته بود سر باز زد و شهزاده محمدولی میرزا حکمران مشهد بالشکر جانب هرات راه برگرفت چنانچه  
 رانده در کنار پل نقره واقع مغرشی هرات رسیده لشکرگاه ساخت و حاجی فیروز الدین را در تنگیای هرات  
 انداخت تا که ناچار گردیده خراج هرات را با شهزاده ملک حبیب پسر خویش که در مرحله اول نیز او را زود  
 اعلی حضرت قتل شاه فرستاده و از اجای مراجعت کرده بود زود شهزاده محمدولی میرزا فرستاد و شهزاده  
 قدر اکتفا کرده صورت حال را در عرض پیشگاه شاه ایران داشته لای مراجعت جایی مشهد مقدس افراشت

﴿ ذکر هنگامه آردا شدن شاه شجاع ﴾

( و تصرف غورین پشاور را )

چون شاه شجاع قرار داد آنقا ذکر شد در اوایلندی رفته اقامه کرد ارمان و علام شاه پشاور با مردم  
 کشته شهر و اطراف مانند ملکان قوم خلیل و مسند و غیره از قصدی و جود برادران درو حاکم خان  
 و بداد ترسیمن عرض جیان بجهان رسیده تا جای هراتی شکار حضور شاه شجاع شده او را دعوت  
 لشکر پشاور کردند و مقرب انجمن جهانداد خان برادر عطا محمد خان والی کشمیر و در حین نامهربان  
 و نور محمد خان مومنان و موسی خان الکوزائی با جمعی از راه پاری و مسند کاری پوی پیوستند و شاه  
 شجاع از رسیدن عرایض مردم مد کور و وصول سرداران سرور قوی ده شده راب تسخیر پشاور  
 افراشته وارد حسن ابدال شد و خواست که تخت فراهم نمودن سپاه پرداخته بهد باقی در دست  
 برگرد لیکن جهانداد خان عرض بردار کشته التماس نمود که اینک به همراه سوار حاضر رکاب و آماده بیکار  
 ما را از درنگ کردن کرد کر کوب شود سواب آنست که بتجیل و شتاب راه مقصود پیش گرفته آید و  
 شجاع سخنان او را پسندیده کوچ بر کوچ وارد بهد بر کشت و سردار محمد عظیم خان بهد عرض و ارش  
 و سپاه آراسته از شهر پشاور وارد مدافعه بر گرفته بمقابل عسکر که شاه فرود آمد و با آنکه وادی می در  
 جابین جابل بود آتش حرب مله کشته جنگ مصد در پیوست و در عین کج و مار کله (۱) قتل مردم در  
 محمد خان رسیده جراحات یافت و از اردوی شاه شجاع موسی خانرا کلوله قتل پسته و سپه هلاک گردید  
 و از طلوع آفتاب تا عصر هنگامه کار در امتوار مانده از طرفین مسافت عروج و مقبول شد و در محمد عظیم  
 ساعت عروج شدن سردار عطا محمد خان برادرش حاج پش و مراجعت کرد و شاه شجاع خبر احد  
 کشتن و افراد زخمی و قتل را برداشته بهد و دست نمود و مصمتب در مراد می آثار شیخ رحمانه و مل شده  
 درنگ فرمود و باعداد از اینجا حرکت کرده بقلمه آنک در آمد و بهد از چند روز از احاطه بر حرکت کرده در  
 را اولی دی با اقامت کشود و عرصه یکس در آنجا توقف ورزیده در ایام درنگش معنی از حوین دور  
 که از شاه محمود دلالت بود از راه نصانی بشاه شجاع پوسته هزار سوار فراهم شد و هم محمد خان  
 کشمیر لشکری مسالاری اندام مشیرش از طریق مسالوت ردوی فرستاد تا که در هزار و عصد سوار و  
 رکاب شاه اعمن شده به چشم تصرف تسخیر پشاور کرد و با علام احمد خان برادرش محمد خان ریه  
 بهد را لشکرگاه ساخت و سردار محمد عظیم خان بر مدافعه پرداخته مصطلی حاکم خود را بهد  
 سوار مقرر قرار دادی بوده خود او عقب راه و گرفت و همراهان شاه با مصطلی خان دو خا کشته همگی را حبل

و ذکر آهنگ  
 حاجی فیروز  
 الدین با سردار  
 غورین

و ذکر هنگامه  
 آردا شدن شاه  
 شجاع

(۱) قتل  
 مردم

فره بخور  
 سردار محمد  
 عظیم خان  
 و شاه شجاع

و ذکر عاریه  
 سردار محمد  
 عظیم خان  
 به شاه شجاع











[illegible]

( ذکر لشکر کشیدن اسماعیل خان دامغانی جاذب هرات )

( ذکر لشکر کشیدن اسماعیل خان )  
در حمله احوال مذکورده ایمان خراسان با محمد ولی میرزا والی مشهور در سائعه افتاده ابراهیم خان هزاره  
و مخالفت بنور کان خراسان با شهزاده مذکور شاد خاطر گشته و قریب به ابدال آباد حاکم اقامه کرد و با حاجی  
و ابراهیم حکمران هرات طرح موافقت و موالات انداخته و بجهت عذر نشی از عیب کرد چندی و او شهر را به دست  
خود و با حاجی آقاخان هراتی و لشکر آراسته جانب غروب گزین کرد و شهر ده روزه محاصره نمود و در  
پایان محاصره اسحق خان قزاقی را بمحاصره انداخته و بنده دار مذکور بهر ابراهیم بخاعت دولت ایران اسحق  
خان پدر خود را بنی عمری در محصور شهر را حاضرین حاکم قندهار شده و ای صدیق بختار خود شهر بخیر  
بجای آورده و در محاصره سپید کرد و خود را در شهر حبس نمود و در کوه تا دو یا سه وقت که سرده خراسان  
دولت ایران در زنده بود و دولت را بدین حالت بود و پادشاه دعوت کرد و پادشاه را بدین  
لشکر راه نکرده و این معاهده حاجی و ابراهیم حکمران هرات حربه نموده و شهر را کامران از هرات  
خراسان را کول بسته شهر به دست هم رساند و لشکر که همراه داشت در محصورین هرات حلیه و هم بهر دار  
مردان و در آن روز در محاصره مکتوب دعوت هرات کرد که شهزاده کامران را در ورود هرات و رفتن حاج  
کامران با دارد و در آن وقت و بعد هزار و مسکوک از مالیات هرات کرده و بحراجه دولت ایران عمل  
و تحویل نماید و نیز مرقوم داشته بود که بقرار قرارداد سابق مالیات هرات را بدولت میباید رسیده نماید و  
ایران را رونق افزای که زر و خطبه میسر نمیداد و میرزا اسماعیل خان بطریق دعوت او دوباره وارد هرات و مدتی  
خان را بدان خود را بآن کربکه حاضر داشت در سالی ۱۲۲۹ هزار و دویست و بیست و نه جانب هرات نشین  
ایشان وارد پل تفره شده بنده و کران بار خود را در آنجا گذاشته بآن کرب و وارد پل متال شده و آجاریت کرده  
قرار داده و بنام حاجی فیروز الدین آسوده حال نشیند و شهزاده کامران که ابوسف در موضع روست  
دعای او به در پل هرات فرو گزین کرده بود و اصول اسماعیل خان در حاکم هرات محصنه دولت ایران را  
بصورت رای درین جهت بشمرده نامه معدیت محمد امیر خان هزاره را اسماعیل خان فرستاده و ابراهیم  
در حاکم مراجعت کرد و حاجی فیروز الدین از باز کشش شهزاده کامران شاد کام گشته و در دار اسماعیل خان را  
دارد و این هرات در آورده آنچه را که وعده داده بود ادا و اجرا نموده ایشان در بیست و نه روزه ۱۲۲۹  
قرار و در دست داشت و در محاصره مراجعت کردند

[illegible]

ذکر نامہ و رسول فرستادن حاجی فیروز الدین

﴿ تُوَدُّ اَعْلٰی حضرت فضل شاہ ﴾

[illegible]

امام و رسول  
عزمت من  
محمد و  
الدين در  
اول

(۱) اسی  
روا کر دی  
حاجت

(۶) مسودہ  
طارت گروہ  
شدہ























































و بنیدیدند که هیچ حرکت و هم شمار سپاه افروزی گرفته بخدی رسید که تهاواهاوار لشکرش  
 هزار دویست اعلاید و ارمده وجه اجای عداوت و لشکر گفته ناچار توسط سردار سمنو خان و محمد شریف  
 وسط یکی بود هزار دویست از ساهاو کاران شکار بود غرض گرفت و نود هزار دویست دیگر از وجه موجود  
 و نجیب سکه به رسید فی الحقیقه مطلق حاکم گشت و این وجه را به تهاوا سپاه داده بمسند بخیریش و زغب  
 میران شد و جبر بود حق در لشکر شده افتاده و بیک نام انگلیس عهد بستند که شاه را از میان بردارند و از  
 حواس که کمال نام انگلیس اسیر حصه دیگر افواج شاهی را که هنوز راه خلاف پیش نمیکرفت بفرست  
 محمود بار صکد و او بطریق کدول بودن افواج مانع خویش سکه جانبدار شده بودند رای او را  
 به پستیده ملک سرور دولت خود داشت و در آن سکه هنوز چنانچه میبایست حکومت دولت ایشان دولت  
 ولایت خود بیافیه و امور پینکل ایشان سرایت کرده بود و چون نام انگلیس شریک اندیشه دیک شده رأی  
 کمال را استوار داشت و در انشای این ماجرا میر مراد علیخان که خبر خواست شاه بود بدوود جهان کر  
 و تکه که مسافرین که افسران افواج شاه بودند با خبر بودند بکجهت و همراه گردیدند حرأت و حذرین  
 جبر و بدین منتهی گشته طلب منازعت بگرفتند و هر که را که از راه ملازمت و طریق مساوت روی بسوی اردوی  
 شاه می نهاد حریفان و جهان میگرفتند و ازین جهات خبر بدین شاه و آئینه حکم کرد که مردم سندی را هر که  
 باشد از عرض راه شکار بود و نواهی آن گرفته در بیابان که حاضر سازند و مامورین شاه که اکثر ایشان چنانچه  
 اشارت رفت متفق و در حقیقه متمرد شده بودند ایشان را بمحضور نیاورده بلکه نظر بختیم شاه از مواقع ملا  
 و حسا کن حوصص ایشان را دور کردند که این باشند تا که اهل دماغان پیشخدمت باد و سوار مامور حفاط  
 کوپوی گردیده از انقباس او حاجی هدایت الله خان لهر کردی پیشخدمت نیز باجمعه سوار و کل عهد غار و  
 دایر ناصر اثنی باده حرار همراه او مقرر گشتند و در روز رسیدن ایشان فوج اول و دوم سندان عداوت و وفای  
 برداشته اکثر ایشان گفته گشتند و بقیه البقیه عزیمت یافته حاجی هدایت الله خان از لشکر شاهی بقتل رسید  
 و شاه پس از شنیدن این ماجرا سردار سمنو خان بامیرانی را با هزار سوار کشته خود و چند ساله و چند  
 باده بکوشالی سندان تمین کرد و سندان حشر و از دماغ تمام فراهم گشته بقریب بکمر سدید استوار کرده  
 و سردار مد کور قاری از پستی نبرده و همچنان مدتی بیکار بود و در آن روز که سید کاظم شاه مالشکر جبر  
 آمد از راه امداد سندان ملک ایشان رسیده شاه بکسر خویش اسیر و در فرمود چنانچه عمل کرده جنگ  
 در پیوست و در دکن را غارت و غارت آخر الامر سید کاظم شاه مقتول و سندان مغلوب گشته عده گشته  
 سندان زنده و هزارتن بشمار آمده از لشکر شاه قلی قلی شد و چهار ضرب توب از انواب سابقه بدش  
 در دست و تصرف آنها بود و کار میفرمودند تا تمام احاط و اقبال سندان بتصرف افواج شاهی در آمده و  
 و دستور بکمر که مراجعت کردند و در یک از سران و دلبران سپاه که خدمتی بپزا کرده بود از عطای خدم  
 و اعم در دست خیر گشت و از جمله سندان پسران میر مراد علیخان مرحوم که اخلاص بدو ایشان پناه معلوم بود  
 مورد الطاف شاهانه گردیده اما ایشان خیانت ورزیدند چنانچه بیاید

موت مراد  
مراد علیخان

ذکر آنکه کردن عباس میرزای نائب السلطنه

( تسخیر هرات و افغانستان را )

در حلال وقایع مذکوره و اسوال مربوطه سه جلدی از پیش شرح رفت که عباس میر  
 نائب السلطنه ایران بزم تسخیر افغانستان و از کشتار و لود خراسان شده سرخس را غارتیده ابرار  
 را از دست ترکبان استخلاص نمود و در سرزمین ترکانه شور و غوغا انداخت و شهزاده کامران حاکم  
 هرات خواست سکه نائب السلطنه را بمحور دوست حکمران مکشوبت محمد خان قرائی را که برایش  
 فرستاده و نوشته بود سکه این شورش نائب السلطنه در ولایت ترکانه محض دفع گشته ترکبان و حواری

ذکر عباس  
نائب السلطنه  
به تسخیر  
هرات و  
افغانستان

خراسان یافتند فلاح قرائی نیست بلکه عایت ملی اسباب آن فتح هرات و تسخیر افغانستان است که سوار  
 لشکری تربیت داده روانه ترب داری نامحط فلاح قرائی بنامه و من بر می را که حدود موافق و معین  
 بیدم از خود رانده بمسند و حراس هرات در دست و حاکم این مکتوبات وزیر پیر محمد جان بود که چون در  
 نائب السلطنه رسید و از مطالعه او گذرانید در حال عهد خان را که آنگاه گفته عزم فرار کرده بود باز در انش  
 جویس کرد و حکومت تربت حیدریه را بسرباب خان نامی از مشعدهان خود تفویض کرد و ابرا هم جان  
 هزاره را بیایست او گشت و محمد خان را با خود برداشته در مشهد بود و عجبوشی شکله داشت و وزیر پیر محمد  
 در دست شهزاده کامران را نیز بدست حفاط بخوانی از پیاده نظام گذاشت که تا یکسره شستن در هرات  
 مراجعت بکند و بعد بسوقت شاه پسند خان که بعد از قتل حاجی فیروز الدین از راه معاذت شهزاده کامران  
 در دست بر سر ملاقات نائب السلطنه رفته بود از آنجا نزد نائب السلطنه حاضر آمده و در جویس وزیر پیر محمد  
 جهت فتح هرات مباغت نمود و مقارن احوال شهزاده کامران برای استخلاص وزیر پیر محمد جان از راه بی کس  
 برد نائب السلطنه فرستاده مکتوب کرد که مردم هرات نسبت بوزیر پیر محمد خان اعتماد و اعتبار کلی دارند چنانچه  
 مستطیر او مرا از عمل و دخل حکومت باز داشته اند هرگاه او را محسوس دارند بمنون احسان خواهم نمود  
 و همچنین وزیر پیر محمد جان بر آردن کید و رشید که در راه دماغان و شیره کامران برای نائب السلطنه آید بود  
 مرشدان نمود که شهزاده کامران با من معاذت دارد اگر و ختم بعد مدتها رفته شهر و حصار آن را  
 در میان بیکار بکار گذاران دولت ایران سپارم و نائب السلطنه بفرات از مکتوبه مددوتن در پلایه وزیر پیر محمد  
 را بیده از محاطت بداشت و فرستاده شهزاده کامران را رخصت مراجعت داد بعد وزیر پیر محمد جان در  
 خود طلبیده جوی گفت که ملک امداد در من سابق صمیمه محاکم ایران بوده و پس از قتل لکد شاه  
 احمد شاه سدوزانی در آن ملک اساس سلطنت منحل براده تا اکنون هرات بتصرف شهزاده کامرانست و در  
 ملک بجمعه رط و ضبط پسران سردار پسران در آمده پس میباید که شهزاده کامران هرات و انچه  
 کرده خود نزد شاه ایران آید و یا به که خطه و سکه را به شاه ایران احرا دهد و مالیت را بدهد که در  
 سده و پش را بر من کرد و کل روانه داشته آورده جان شود و الا قهر و عس هرات داشته و خواهم آورد  
 و در محله من بواسطه بدی ارملا رانش شهزاده کامران را این گفتار نائب السلطنه که کرد و او در او امر  
 سال هزار و دویست و چهل و هشت هری بازمانده و در سون بد نائب السلطنه فرستاده که روی جان مدار کند  
 که با اعمامش در ایران مواضعی کرده و میکنند مادر پسر هشت و چهار دویست که معدود دره هرات  
 ایران باشد با من پیشکش روانه مشهد مقدس تمام بشرط آنکه دست از تسخیر هرات بردارد و لا سحره دره  
 خود و نائب السلطنه ایران ازین پیام شهزاده کامران و آئینه تسخیر هرات را انصیم عزم کرده حکم داد که  
 حاج ادرابخان و سنانزدان و ستر آباد حاضر مشهد مقدس شود از راه هرات و کرد ادرابخو و نائب السلطنه  
 مرص طیف در طهران رفته شهزاده محمد میرزا باقرده هزار پیاده و سوار مأمور دهه مشهد و تبه اسباب  
 هرات شده میرا موسی جان دشمنی در رت و نیایش معین گشت و نائب السلطنه حواری فته جوی حرار  
 را با سر شاه در طهران برده از جمله محمد خان قرائی بدون مردمان خورد حالتش دقامه ابرابخان مأمور گردیده  
 لشکران در طهران معین و هر یک بمداغه خطای خویش گرفتار خطاب الیم آمد و معنی معوشده و نائب السلطنه  
 امداد در دست سعادت ملاقات شاه رخصت انصراق حاصل کرده روز نوزدهم و بیع دایم ۱۲۸۸ هرا در  
 دو بیست و چهل و هشت هری از طهران راه مشهد برگرفت

( ذکر وقایع سال هزار و دویست و چهل و هشت هری )

( و به نور شدن لشکر ایران تحت هرات )

نائب السلطنه از عرص راه حاکم شاه شهزاده محمد میرزا مرص کرد که در دست سحر هرات و مراد  
 در حله شهزاده محمد میرزا و شهزاده حیدر و لشکر از باغ و کعبه حاکم در دایم و معنی معوشده و نائب السلطنه

ذکر لشکر  
کشتن  
مردان  
هرات























و از سبب آن حرب و سیاه راه جهاد و غزایش کیره و بدین اید شهاب از احوال کمال مراجعت فرمود و سردار سلطان محمد  
خان با سردار سعید محمد خان و سردار یزید محمد خان برادران اعیان خود را استرداد بشاور و سایر اجناس حضرت  
امیر دوست محمد خان با وسوسه ناجیه طریق دوستی با رحمت سبکپوش پیش گرفتند و بتوسط میانروی اوطولیکار  
فرماندهای حاجیه غمسه او کشته بلای طرح مصاحبه انداختند و هر چه رحمت سبکپوش از ایشان آید از قتل مشاغل  
و عده استعدادهای خود را بعهده گرفته بختی که بتایه شده شجاع که دولاورد و اجرا با خطداد خطوا گذاری بشاور  
و در بهار ۱۱۰۰ هجری که در دوداده باشند زیرا که رحمت سبکپوش با وجود دلاویزی و غلبه حال اشتر (۱) و دود آیه و نوشهره  
و که هاتر نال بلند با هم جایگزین دشمنان مغرض داشته ایشان را بخود برده در شاه دولاورد جای نشین داد و هاتر  
هزار رینه ملک شاهی بر رسم جو خود برای ایشان مقرر و زمین کرد و خلاصه تا مال هزار و دویست و شصت و شش  
در آنجا روزی بر سر برده بکابل آمدند که انشاء الله مرقوم میگردد

### ﴿ ذکر لشکر کشیدن امیر حضرت محمد شاه قاجار جانب هرات ﴾

در خلال احوال مذکوره سال ۱۲۵۴ هجری و چهارم ماه شهری محمد شاه قاجار هم منسجیر هرات کرده  
مطابق اراده او امیر حضرت امیر دوست محمد خان که استرداد بشاور و غنایب و کشمیر و هندوستان و هندوستان  
از کابل و سردار کهنه خان از قندهار و سردار شمس الدین خان از هرات که این وقت نزد شهزاده کامران بود در  
کدادر حق سرآمد و پیش نامه و رسولی پیش شاه ایران فرستاده حواستار شدند که در اندیشه هرات و هندوستان  
کامران کار شایسته بیندازد و شاه ایران فرستادگان ایشان را نوازش کرده هر یک را با جواب مرقومه رخصت  
فرستاد و در ضمن این ماجرای شهزاده کامران آملک تسخیر بستان کرده حاکم آنجا از خوف و هراس  
رو به ایران رفت و او را در روداد مسطور را معین و پلور امر مکتوبه خاطر خویش فائده نخست قلم علی  
حاجان را ملک قصه شمشیر که قصه اش صریح مانع بود از عقب فرستادگان امیر کبیر و سرداران قندهار و  
سردار کهنه خان و سایر فرستادگان و خود در روز چهارم ماه صفر ۱۲۵۴ هجری و دویست و پنجاه و چهارم  
هرات از طهران روان شده در باغ مکارستان بارگاه نصب کرد و حاجی میرزا آقاسی مشیر دولتش با تمام لشکر  
و وزیران ایران تیره سر نموده در پیرامون آن باغ حبیبه زدند و میرزا آقاسی و وزیر لشکرش را نیز سیاه  
نخن و الطوایف عراقی و بلوچان و بدوخته بقیه طوفه و آذوقه مشغول گشت و شهزاده کامران حکمران هرات  
را نیز شاه ایران آگاه گشته فتح محمد خان نامی را با باغچه طافه شال نسج کشمیر و هزاره راس ادب و رسل زد  
و لایحه در باغ مدکر شری و یات و نخ و شک با خویش رده و پیش کشید و مملکت شهزاده کامران را سرخ  
رسانید که شاه او را یکی از دولتخواهان دانسته عیبش را که از در کذب دست باو زد شاه باز داشته اند و صدق  
داشته هر آینه وجوده و وزیر و رؤس سایر را بنام شاه رواج دهد و بیرون از طریق اطاعت راهی نیاید شری  
آنکه شده رحمت سفر را بخود و سیاه جانب هرات جائز نشاید و محمد شاه مشغول او را بگوش قنوج حاد  
مصحوب رسد پس پیام فرستاد که اگر شهزاده کامران بصدق سخن زانده است هاتر چون رسد بوی نزدیک  
شود از راه سلاهی پیش آمده حکومت هرات باز داشته خواهد شد و شاه پس از رخصت دادن فرستاده شهزاده  
کامران در روز دوشنبه نهم ماه ربیع الثانی از باغ مکارستان کوچه روز یکشنبه بیست و نهم ماه مذکور  
وارد بستان شده هفت روز در آنجا کرده بعد از آنکه گرفته روز شنبه دهم جمادی الثانی در بستان فرود آمده  
بیست و دو روز توقف نمود که اعیان مملکت بسوازه و بیاده خود را حاضر خدمت و در آنجا آسب نموده  
و آنرا مشتمل بر حضور شاه کرده بدلائل و راجعین او را ازین سفر مانع آمد اما چون اختیار سرگردانده و خواه  
افزوده و در اختیار او را بپذیرد او را با سب رانده بخیر باد تولد فرمود و چون وارد انشایور گشت بیست  
و سه روز توقف کرده بعد از آنکه از سبب طبع (روح) اعیان و اهل آنجا و از راه و از راه و از راه و از راه  
مقدم و به عمارت نوب حاکم بادشاهی مأمور نمود و اسکندر خان قاجار را با سواران قرانی بوزیران همراه ساخت  
و خود در موضع سر حاکم فرود گشت و خود هفت روز ملک فرمود و بعد از آنکه وارد غور وین شده در وقت ورودش جو

(۱) هفت روز

در ذکر لشکر کشیدن شاه ایران جانب هرات

در دیوان اعیان که بمحاطت و حراست قلعه آن قیام داشتند از راه حاکم پیش رفته با عیاس قلیخان ابروایی که  
پیش رو سیاه شاه ایران بود در آویخته رد و خوردی کرده حوین آمدند و در دست مطلوب گشته بقلعه در آمده منحص  
نموده و عیاس قلیخان چند تن را از ایشان دست گیر نموده با چند سر که از کشکان ایشان بریده بود داشته از  
طریق کدایت و شاه در روز هفتم ماه شعبان سنه ۱۲۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار کتار قلعه غورین  
مرد شده شیر محمد خان برادر یزید محمد خان که با عیسی از دلبران افغان بمراسم قلعه غورین اقامت داشت در پی  
شاه و اریست قلعه داری پرداخت و محمد شاه حواست که قلعه غورین را همچنان گذاشته آملک هرات گشت  
یکی رئیس اعیان سیاه که فتح قلعه را حواله داده عرض رسانیدند که اگر قلعه مفتوح نگردد مدتی  
در پی به شاهی و وارد بیک از مشهد بیایند خواهد شد پس من برکت خود قلعه غورین گشته انواب صاعده در  
بکلیه ایشان در آورد و قلعه کیان از کثرت و شدت کاوله بلای انواب و دقاسق و اضطراب اقتضای امان  
داشته و مدتی در شرف قبول یافت روز سه شنبه چهارم ماه شهری شیر محمد خان با محمد حاکم خان و محمد  
در میان ارفقه بیرون گردیده شرف بار یافته مورد غوغا شدند و محمد شاه قلعه غورین را تصرف گشته ابدان  
جایزانی را بایک فوج خراسانی مأمور نگاهداری آن نموده دوازده و بیست و سوم ماه شعبان وارد هرات شده  
غریب محل و مزار ابو الولید فرود آمده لشکرگاه ساخت و شهزاده کامران ابواب شهر را بسته استوار نشست

### ﴿ ذکر تدابیر دولت انگلیس و روس ﴾

( و مآل اندیشی ایشان و رسول فرستادن ایشان نزد امیر )

مصلحت این عمل اینکه مستر مکتبیل نام وکیل دولت انگلیس حرکت توجه شاه ایران جانب هرات دولت روس  
را دانسته از نامه و رسول فرستادن امیر حضرت امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار نزد شاه قاجار کشور  
مد را در معرض خطر ملاحظه کرد که مبادا اعیان با ایرانیان متحد شده از راه آملک کشمیر و لاهور و پنجاب  
بشاور را از دست قلع رحمت سبکپوش برکت داخل مد بر شده و از راه آملک کشمیر و لاهور و پنجاب  
و در حرکت شاه ایران جانب هرات بایس نام اندیشی دولت انگلیس که وای رفع خطرات مذکوره حدید دارد  
مهران شده بود شاه ایران را دیده از حرکتش حیب هرات مع کردند و در هرات اندیشش حد را برین آورده  
و مآسوسان بدان بود که دولت ایران با افغان متفق نشوند و خطا و اندیشه دلیلیا از مد اندیشه ایران نظر ساعه  
و قاصد فرستادن امیر کبیر و سرداران قندهار ایشان را در باب هند که داخل عهد نامه ایشان بود اطمینان خاطر  
در عیسی امیر هرات باعث حرکتش را اظهار و بیان کرده چنانچه مذکور گشت در هرات رکشته وارد  
نماید و مستر مکتبیل دو جاره کار شده بی هم مکتوب بکار گذاران دولت انگلیس فرستاده خود همراه شاه قاجار  
جانب هرات راه برگرفت و از باب بلتیکل دولت انگلیس بتا مکتبیل مستر مکتبیل از کشته راس نامی و قدرت  
در امیر کبیر فرستاده که هر چه و واسطه که بتواند امیر دوست محمد خان را از اتحاد بدولت ایران  
آورد و روی دلتی را جانب دولت برطانیه کند و همچنین مستر لای نامی را نزد سرداران قندهار فرستاده  
در ذکر حاکم شاه شجاع را که در لودعیاه بود دیده و بعد از آنکه دادند که مملکت افغان را که از آن حواست  
در امیر کبیر و سرداران قندهار کشیده درین باب او را باری دهد که شرح حد و معرب مذکور میشود  
شانه و جدی پیشتر این مستر و عمر نامی را بلس ملای سلاسی و هرات نموده بودند چنانچه وجود  
در مولوی حیدی گفته حجره درس برکت خود شریس و نظام طلاب پرداخت و چون در شهر هرات کامران  
در پی محمد خان حای کرد که هر چه بیکهف اشان بگوش قبول می شد و هر چه سر کرده بشان از سر  
مردم کرده عیسی آوردند و علاوه بر عمل درس بقدری مساعده حاج هرات بر شاه حیدر در  
مستور و احب کرامت از مکتوبه بیکه حقیقا بدو می رسید بر در نظر مردم میکرد چه بچه از راه حرو و شاه و  
مهران باور و دوش بهرات بیکه مکرر را حرمیداد و شهزاده کامران را بخود و خود و خود امر و بیهوده  
است داری میکرد و بر چون دولت برطانیه در دفع شاه ایران محکم و متوارف بود پس سبط و سبط

در ذکر تدابیر دولت انگلیس و روس







عاش هرات شده بود باوجودیکه خواهرش دوجة شهزاده کاسمان بود از راه فرار نزد شاه قاجار شدند و شاه  
 همدون را امر کرد که اقوی و سراج جنگای هرات آروقه بلشکر رسانیده از بخت مال دیوانی رسید بر جای  
 آمد و شب یازدهم ماه رمضان سنه ۱۲۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار بطریق مذکور رسید یافته در شهر مرور  
 شد کابیکه آوار توب و تخت بالاود و در بر محمد خان برقرار توجع حاضر بر شده خواستار امان گشت و خواهرش کرد  
 که کسی ابرایانین بشهر بر شده ملازم اربابان سر و مال اطیبال حاضر دهنه تا از در اطاعت نزد شاه آیم و شاه  
 حضرت ادرک دانه غنچه خان سرکار گل سپاه را از راه افغان او بشهر فرستاد و او در روز دوشنبه توقف کرد  
 و سوم ماهی اربابین شهر و نامه شهزاده کاسمان و وزیر یار محمد خان که متشکل پرورشته دوستی و اتحاد و فرستادن  
 رخصت و دیوانس مراجع لشکر ابراهیم بود رده شده بیام و رویان و نامه شهزاده کاسمان و وزیر یار محمد خان  
 یکدیگر رسید و همه را از یکدوشید دانسته هر یک را که با هم بر خورفته بودند بی دلیل مطلوب حصص معاودت داده  
 حکم عمارت و محاصره صادر فرمود و درین دفعه صوابدید را می انداخته حاجی آقاسی نصف شهر را حصار داده  
 چنانکه برادر فرود گذاشته تمام احاطه نکردند که اگر شهریان از فساد داری متوجه شده باشند راه قرارشان مسدود  
 باشد و در این امان بخلاف پندار حاجی آقاسی ششکام از آنجا که است که احاطه نکرد بود معزم شبی چون بیرون  
 شده دست و پنج از خون ابرایان کلگون کردند و همچنین هرات ابرایان را پنج و نیم میباید احاطه تا که لشکر شاه  
 و یار از دست برده دلبران شجاعت دگر افغان بختان آمده میرزا آقا خان وزیر لشکر حاجی آقاسی را از تمام  
 مرا لشکرش اطراف شهر بسوی دای منسوب کرده از طریق اعتراض بادی سخن آفرین فوج کشت که سه  
 دروازه شهر را از آسیب لشکر منافق داشته خانه امرا نقیبات گذاشته اید زیرا که علوفه و آروقه در شهر  
 رده منصرف نمیکردند و هم اگر معاودت از دیگر جایاید بیانی بشهریان ملحق شود و اکثر از سران بیام و رویان  
 حاجی شریک وزیر لشکر شده حاجی آقاسی تحت کفایت همه را مسلم ندانسته از اسور خویش و نکشته هم آورد  
 که هرگاه تمام اطراف شهر در تنگای محاصره انداخته شده راه آمد شد شهریان بسته شود هر آینه تن بر کشاده  
 در هرات خویش و حفاظت شهر بگوشتن خصوص افغان که تا غیر دست از زمین و کشتن بر سر کرد و این مس  
 پنج و نیم لشکر کار بطول انجامد پس راه فرار میباید باز باشد که چون کار برایشان سخت شود تا جابر شهر را  
 در اندر شده فرار شود و در اجبر صد ارباب دلاور و برادر بکران موافقت کرده اطراف شهر را تمام فرا گرفته  
 را منسحب نهادند و جانین سرگرم ستیز و آویز بودند که دو هزار پیاده و سوار از مردم تاجیکی بواسطه شهزاده  
 در راه را بن شهزاده کاسمان که برای استمداد و نقش از پیش مفهوم گشت روی بسوی هرات نهاده در عرض راه  
 با صبرانه جان سر کشکی دانی که باجی از سپاهیان علوفه بلشکر شاه ابراهیم میردند و چار شده هم در آنجا  
 و در و در روی روی داده اخرا لا مردم تاجیکی که چندان ایشان گشته و اسیر شد هزیمت یافته بمسال خویش  
 رفته و هم در حلال این احوال بخصد سوار گردیده که خان خوارزم با تمامش شهر را در تادر میردند لاری حبیب  
 مدافعش ترکان با و همراه کرده بود وارد حبسه شدند

( ذکر مفاته شهزاده نادر میرزا و خلیفه عبدالرحمن ترکان )

و ده راجه با آصف الدوله

چون شهر نادر میرزا و خلیفه عبدالرحمن ترکان داخل حبسه شد مضرا بخان والی حبسه بفرار  
 خود و شریف و همه و غیره بشهر ابرار سوار کرد که در هرات شهزاده همزمان گشت و همچنین شیر محمد خان هرات و  
 هرات پیاده و سوار حرا از مردم دردی و در روز کوهی و حبسی برده خلیفه عبدالرحمن فرستاد بدین شهر و  
 و ششده لشکر راسته طرفی از ابرایان پیش گرفت و از آنسوی الله یار خان آصف الدوله که با دلاوری  
 هرات سوار و به همراه توب چنانچه از پیش رقم گشت با سر شاه قاجار از توبت شیخ جام (رح) راه ابرایان گرفت  
 و در حلقه بروکس و فوج رباط و حل و معصات و جورت قبال حبسی شده در قرآبه حبسه و در روز و

در ذکر مفاته  
 آصف الدوله  
 با همه سپه  
 و غیره

و در هرات بدینجا مردم آن محال فرار کردند بجز از زمان خان حبسی که با شش هزار مرد جنگی بمحاصره برخاست  
 و در هرات لشکر گشته گشته هزیمت یافته رخصت برآ آمده شدند و آصف الدوله سه روز در آنجا بزرگ کرده  
 شد قصد قلعه نونوده ده روز دوا بجا توقف و در دیده و دوسوی بالا منقلب نهاد و قبل از آنکه در موضع بده کج  
 رسد رهن جان مذکور و شش هزار خان هزاره و شاه بسند خان قیروز کوهی با جمعی انبوهی پر لشکر آصف الدوله  
 حلقه دور گشتند و چهار ساعت بای ثابت فشرده چنان کشت و کوشش کردند که بچشم کسی در آنجا دیده  
 و کوشش احدی از مردم الوسی در مقابل لشکر پادشاهی بچشم کسی دردی نماند است چنانچه صاحب نامه التواریخ  
 در دی اعتراض نویسد که افعالیان مردانه بگویند و چهار ساعت داد و زدم دادند و یکی با کشت و کوشش و دیوان  
 و در آخر کار هزیمت اختیار کردند و دویست و پنجاه تن از ایشان و بسیار کسی از لشکر آصف الدوله در آن کبر و دلاور  
 شش هزار کشته و آصف الدوله پس از مغلوب شدن ایشان وارد بده کج شده لشکر محمد خان ابرار را ده خود را  
 در موضع از پیاده نظام مزاحه و قرائی و سواره قرائی پیشرو لشکرش فرار داده و او از ناگهانی راهی که میانست و بگرد  
 فرو گذاشته طریق دیگر پیش گرفت و در میان دوه صوب در آمده مردم هزاره و حبسی دگر و دلق ایشان را  
 گرفته و مردم قیروز کوهی آید از ایشان باز داشته و در جواب دره بگویند و کفر از گوشت گشت کرده  
 پس مثل ابرایان دراز نمودند و کار را بدیشان تنگ ساخته بزدن و کشتن پرداختند و فراوان تن لو ابراسان را  
 در حلقه انداخته لاری مردان را مراحتند و خود اسکندر خان را جبراحت میباید و ایشان بسیار از ضرب کوله  
 دست سقط نمودند و اسکندر خان این و خدار از ایشان کشته و مردان بخون آغشته بدور از دوش سنکری را  
 هرات و چون راه گریز مسدود بود تا جابر بکارزار پرداخت و آصف الدوله از صفای اسکندر خان کوبیده  
 فریاد میی نمودند و از اسکندر خان از روی مدفود که ندیده آواز شلک شلک شنید و راست  
 که او از راه راست منحرف گردیده که در حلقه شده است و با آنکه میبایست که راه باری و مبدی کاری او بر گیرد  
 و در صوب حصص بر حاکم از سبب آنکه ظلمت شب نزدیک رسیده بود نیروی معاودت او را در باری خود ندیده شد  
 بنشین و اضطراب پسریده بامدادان حضرت قل خان قراچه دانی و بی خان قرا کوزلو و کسل خان امیر  
 و جعفر قلیخان شادلو را با فوج پیاده و سواره بمعاودت اسکندر خان گشت و ایشان خود را بسروقت آور ساخته  
 روح بلید سید ماتی را پس خالید را آوردند پس با اتفاق هم بمقافه پرداخته و گروه هزاره و حبسی و قیروز کوهی را  
 در طراف وقفه کوه را کشته و ساحت در آشتای مغلوب شدن ایشان از فضا سه هزار و سوار سون خود در دیده  
 شد که در و خرا نهاده بودند مدد کار گشتند چنانچه روار کر بر رنانه آهنگ ستیز کرده و بیست و پنج تن  
 در آن حرا را و شادلو را بقتل رسانیدند و در عین قتل و جدال رحیمه سلطان هرات و در مسکر پرداخته  
 و در هرات دیگران شد و ابرایان حبسی از ایشان را اسیر و دستگیر ساخته بسوی رانند و در عدم حرا را  
 شده و کرده بلشکر که مراحت نمودند بعد آصف الدوله و ده بادی حاجی بیگ مای که بنام لاری و در هرات  
 هرات فرار کرده در اردوی آصف الدوله فرار کرده بود را آنجا حاکم با کمر قاتل راه گرفت و آن مرد که  
 در هرات شکام نبرد و رسیدن دلبران گذر از راه می بود لشکر آصف الدوله را از این در راه خود که اردو است  
 چنان شایعه سر بطلب افراشته داشت و ترکانان بدان کین کرده بودند و چون لشکر آصف الدوله در ده  
 سید هادی کاوله مرگ گردیده از ضرب دست بر ترکانان از حیات ببرد و فوج کاسل جان شد و آنکه  
 در کوه ده بود از پیش برداشته زده و کشته داخل ده کردند و کرا را با ابرایان به دست سپه و وار نمودند که  
 و در سبب داشتند و نه بای گرفت چنانچه از ناچاری ایشان سوار و دوات باز روی خود را در راه  
 که ساخته بسیاری از آدم و مال و مواتی از ضرب کاوله جان در بامد و حاجی راه که کشت را در  
 در موضع خلافت و در آنجا در ده کشته شد و پیش گرفته از نظر ابرایان مدفوع گشت و آصف الدوله و قیروز  
 در حلقه انزیکمال دشواری و بی نظمی راه بر گرفت و در آنجا در ده کشته شد و در ده کشته شد و در ده کشته شد  
 است پیش روی کاشت و آنکه که وارد حلقه خود شده و در هرات آصف الدوله در هرات و در هرات و در هرات  
 احمدش را اسیر و دستگیر نمودند و آصف الدوله بعد از فرود آمدن در هرات و در هرات و در هرات و در هرات  
 سر را اسیر نمودند و وی کرد و در هرات و در هرات و در هرات و در هرات و در هرات و در هرات و در هرات و در هرات



























































































































[illegible]

کتاب و ذلّی مبارک این کتاب چشم گیری پرورش محراب را

مستور و مفور دارند زیرا که بدون املاى عالیه و استای

مثلاً خدای از قوای توابع و تسبیح و عری ارادت

و تواسط معارف و مسائل بدیع و غیره مکارف یافتند

که عوام هم مسرور و جوانان جوید و در کمال

فصل نحر و م و نبد ۶۹

حمادی الاول

1774 4.





بحسب الامر جليل القدر به  
اعلي حضرت سراج الملة والدين  
( بادشاه با عدل و دين )



در عهد دوره

که کتاب مستند در احكام تاريخ  
که شيوه ذات اقدس محمد  
که سويد و فتح کرديده بود



( در مقيمه حروف دار المصنعه کابل طبع کرديد )  
سنة ۱۳۳۱



































که در آن روز در سبزه این ابدیت جایی که دولت ایران دست از برای سعید محمد خان باز نخواهد کرد  
جایگاه بی هم لشکر میفرستد بر مراجعتش را جانب قندهار میفرستد و گفت مکتوبی بکار گذاران دولتی  
فرستاد که من باغش و حواشی منی از مردم مرات باغها انجا شده از عنیم ورنجش خاطر شاه ایران آید  
سودم که دست از صورت سعید محمد خان باز نگیرد و در امداد او وجهه عت میکارد و میل خاطر صاحب حکومت  
او در مرات دارد و حال که از کالی احوال هر قدم صاحب قندهار و حیر گشتم و طریق مراجعت در نوشه (۱)  
و پس از بازگشت او عسقلیخان نیز جانب منهد مقدس مراجعت کرده سام خان بامیرزا احمد خان که از طهران  
مشورت بیت حکومت هرات را بجایگاه از پیش رفم گشت برای سعید محمد خان آورده بود جدی در هرات  
توقف کردند تا که سعید محمد خان مبل از طلا و خرقه را بنام ناصرالدین شاه سکه زده بایند بار از ابره و تن  
کتبیر بوس هدیه بایشان برده رحمت انسانی طهران داد

(۱) نوشت  
فتح اول  
و کسر تان  
و بر بدین  
و راه بودند  
و به سال  
۱۲۶۸ هجری

وقایع سال هزار و دویست و شصت و هشت هجری

چون مردم نومی و هوتکی متوطه نواحی قلات واقع عرض راه قد هار و عزین همواره سلسله حال  
شور و شیب بودند و مردم بخار و هبار را ادب و آزادی نمودند چنانچه از جور و فندی آن دو طایفه راه آمدند و نواح  
دو کثرت و حجت عابرن سیل مسدود بود و این امر مردم بخار و یته عرض بردار حضور امیر کبیر شده است  
کتبیر در راه و مانع گشتن کاه و بیگاه نمودند و امیر کبیر سردار شیرعلیخان ششمین فرزند ارجمندش را که در عین  
حکمران بود فرمان کرد که بالکر و توپخانه در قلات شده و طایفه را کوشال نموده مسائل سازد و با یکموج  
و چهار ضرب توپ و سواره و کانی و ملکی رو بجانب قلات نهاد و مردم نومی در موضع اولنگ و باط انجمن کت  
بهم قرار دادند که تا پس آخرین دست از مقام سردار شیرعلیخان نکشیده مردمان از محنت و قبول اطاعت نکند و این قرار  
داد را موثق بایمان و مؤ که به یمنیان ساخته بیه اسباب مدافعه پرداختند و انگاه که سردار شیرعلیخان از کردار  
در رسید حنین رو بخت نهاده بیدرنگ بهم در افتادند و کاتب حکام بستیز و آویز بسر رفته غالب از مطلوب بخت  
گشت و از مرد و صاحب بسیار ن عروج و مغلول گردیده عهد اصل خان بن محمد عمر خان نومی از نامداران  
سردار شیرعلیخان زخم مکر بیار داشت و هر دو لشکر در تاریکی شب دست از حربه کشیده سردار شیرعلیخان در اولنگ  
رباط مقام گردیده شب بدور لشکرش سکر متین بر افراحت و سدا زان مدتی روزانه از سکر بیرون شده مع  
همیده شده سکر هبند تا که بیره دست گشته حصم را بر شکست و مل دیوان را با حربه سر کتی ایش  
حصول نموده کوشالی سرا فرمود و هم از ایشان عهدنامه موثق گرفت که اگر سال تاجران و مردمان و غیره  
و لطف شود در حدود هبک از رؤساء قری که باشد تلال آزا او بخاید و بگذرد را بکار گذاران سلطنت سپرد  
تا حکام وسط ارو باز برسد دیگر اینکه راه حلالی نبیند و بیرون از اطاعت و اقتیاد امر سلطنت دیگر امر  
نمویند پس راه مراجعت بر کرده در کابل شرف دست بوسی امیر کبیر مشرف گشته بعد از رفع خستگی از حضور  
مرحی عربی شد

د کر رفت  
سردار عهد  
الرحمن خان  
رو پدرش

ذکر فرستادن امیر کبیر سردار عبدالرحمن خان

(باغش وانه حاجتش در ترکستان)

مقدن احوال مذکوره اعلیحضرت امیر کبیر سردار عبدالرحمن خان را از عرض و انقیاد پدرش سردار محمدافض  
خان حکمران ترکستان از کابل باملازمان و خدمتگارش روانه ترکستان فرمود و چون در بنوقت میر حکیم  
شیرانی از راه نادانی سر از حیل طیمان بر آورده سردار محمد اصل حاش در شیرخان بمحاصره انداخته بود سردار  
عبدالرحمن خان وارد بلخ شده مفت دومه از دست گرفتار بودن پدرش بمحاصره شیرخان شرف دیدار پدر را  
سرمه همچون در طبع سر رود و بعد از فتح شیرخان و محلول شدن میر حکیم حال که سردار محمدافضل  
و منصور به طبع مراجعت کرده راه زدن نمود سردار عبدالرحمن خان بلسغال بیرون شده در دست از راه

سردار بوسی حاصل کرد و از انجا مسافت پنج کرده نابلیج بلارمت رکاب پدرش راه ورزیده بهم در بلخ نزل  
حلال نموده بعد پدر نیکو سپوش اورا که قدم بر حقه مسالکی نهاده بود بمل سپرد

وقایع سال هزار و دویست و شصت و هشت هجری

درین سال سردار کهنل خان حکمران قندهار از رشك آنکه سردار شیرعلیخان بجایگاه معزوم کت مردم  
و بی و هوتکی نواحی قلات را که قطعه عیب و حد قاسه حکومت غریب وقد هار است تبه و تهدید نموده  
بیت اداسی مردم مذکور را با عهدنامه اطاعت ایشان زد امیر کبیر در سادا که هم صرف قلات را که تصرف  
ن فشار دهده کلوی حکومت قد هار است نموده تصرف شود و بمحکومت قد هار مداخلت نماید پس بدین  
دست و رشك سردار میردل خان برادر کتیز خود را با چهار هزار مرد آزموده بردار قندهار روانه قلات نمود  
و بعد ضرب توپ با او همراه فرستاد که قلعه قلات را استحکام داده استوار نشیند تا که امیر کبیر هم نصیر  
آن کند و نگذارد که باغرا پیش گذارد و امیر کبیر ازین واقعه و میقتاد ضعیف سردار کهنل خان آگاه گشته باز  
سردار شیرعلیخان حکمران غزنین را فرمان کرد که بالکر حاتب قلات و حیر شود از غلبه سردار غلام حیدر  
را نیز بپناه از کابل کبیل فرمود و محدود برادر در عرض راه بهم پیوست چون راه قلات نزدیک کردند  
سیران سردار غلام حیدر خان یقرب قلعه شده سردار میر و طخان ضرب توپ ایشان را رانده از حصار قلات  
دور ساخت و سردار غلام حیدر خان شاه مردخارا در پای دیوار فرستاده از سردار میر طخان سب کلاه انداختن توپ  
و استسار نمود و او جواب داد که با سر برادرم سردار کهنل خان درین قلعه جای گرفته نخست از دمن توپ  
بشما سخن راندم که بداید بازنده باشم بیدان مدافعت و نمائنت شما (۱) بازنده باشم و نگذارم که بی تصرف  
بر اندرون قلعه قلات گذارید و این امر از هر صبه سردار غلام حیدر خان که بیایه سر بر سلطنت بدب خاطر نشان امیر کبیر  
شده دانست که گاهنگامیکه خود رفته آتش خاق را خواوش سازد جوش و خروش نزاع هرگز فرو نماند  
پس سردار محمد اعظم خان نجیب فرزند برومندش را بمحکومت و حفاظت کابل گشته خود با توپ عید الحبار  
خان و سردار سلطان محمد خان و سردار میر محمد خان و سردار سعید محمد خان و سپاه شایان و اتواب آتش قتان  
از کابل روی بسوی قلات نهاد و چون نزدیک قلات رسید به لشکر پسرانش حلق کت سردار میردل خان  
زاده و به شکام قلعه داری پرداخته دروازه حصار را شک و بخت مسدود نمود و امیر کبیر با واده اینکه در کوه طوق  
روا که مشرف بر قلعه و جانب جنوب آن واقعت لشکر که فرا داده مد حکام لشغال نازه جنگ از انجا صرب  
توپ کورا بر قلعه کبان تنک سازد از حصار قلات در گذشت که در انجا فرو کت و سردار میردل خان  
مراعاتش در حین عبور لشکر امیر کبیر از کابل قلات از فراز باره حصار دمن توپ را بدن باز کرده که کلاه  
بب برسد بی هم کلاه انداخته معنی از سواره و پیاده را صالح ساخت و امیر کبیر در جانب کلاه نمیرسد رسیده  
رود آمد و بر پشت طوق سر را بزماعداد سپاه محکم و استوار فرموده چشم انتظار برادر رسید سردار کهنل  
خان که از قندهار بزم مساوت سردار میردل خان و مدافعت امیر کبیر راه افتاده بود نهاد که او نیز بپناه کیه  
حواله وارد منزل جهش شده لشکر که ساخت آنکه نواب عید الحبار خان که مصلح و حیر حواء حه برادران  
میش از آنکه بخاری روی دهد سردار غلام حیدر خان را بدون آنکه آگاهش کند با خود وداعت از  
اه حیح و صلاح و خط حیر و صلاح هر دو ن زد سردار کهنل خان شده باوی سخن رانده نم صلاحیت  
سر مرغه مسبوش افشاندند و خود او بر سر بکشت و قوت و اقتدار امیر کبیر خویش را در حارعه  
خوش نموده بلکه زبون بداشت و باط خاطر سردار غلام حیدر خان را که ولیعهد امیر کبیر بود هم نهاده  
گفت که با من خاطر او از قسقه قلات در گذشت و این سردار میردل خان را از انجا طلب دانند سر خویش  
راه قندهار پیش کیم و نواب عید الحبار خان ابراهیمه کت که اگر چه از قلات گشته دج ساخته کردی  
کی چون امیر کبیر از کابل و شما از قندهار با حث سبزه نا انجا آمده اید سزاوار است که بهم صلاحیت کرده  
نه ترک دورات را بمصافقت میل سازید و سردار کهنل خان این مقوله نواب عید الحبار خان را نید رفته صدر

وقایع سال  
۱۲۶۸ هجری

(۱) بازنده  
دوم سباده  
در حصار



در میان آورد که امیر کبیر مرادش حاصل شده از ملاقات من به خورسند شود و نه مخلص گردد و در  
 بعد الحیار من از جای جسته دست او را گرفته کره بر خیزد و با سردار علام جدد من در حوضه بر روی  
 پشته صده روی سوی لشکر امیر کبیر نهادند و خواب عد الحیار من بخواب افتاده حکام شام پیش از این بر  
 امیر کبیر رسیده از آوردن سردار کهدل من عرس و آگاه نموده و چون تاریکی شب برده طلعت انداخت  
 امیر کبیر با مشعلهای امروخت و اعیان سپاه از خیمه بیرون شده دو برادر سردار کهسدل من به  
 و او دو شی مشعل را دیده از پشت پیل فرود گشته پیاده قدم بر نهاد تا که هر دو برادر بهم در رسیدند  
 بدیده و تواریخ مصافحه و مصافحه بیای رفت و دست بدست هم چند قدم گذاشته و برداشته از بدیگر جدا شدند  
 سردار علام حیدر خان سردار کهدل حار را در حیمه و سرایده خویش رفته پیش از این احترام گردید  
 نشستند و امیر کبیر و هر یک دیگران در سرایده خود رفته و سردار کهسدل من در خاطر چنان داشت و میدانست  
 که برسم و شک امیر کبیر که او بیای خاطر سردار علام حیدر خان که در نزدش رفت از قلات در گذشت  
 امیر کبیر از آمدن او در روضه واکدار خواهد گشت از امیر کبیر بخلاف پندار او رفتار کرده در وفای  
 است امانی در مبل آمدن و اسکنای مکنون خاطر سردار کهدل من شدن با بدیمن و حسدش گفت که هر که  
 بر از قید اطاعت پادشاهی کشیده راه نافرمانی باید و حواستار و لایق از مملکت شده پادشاه مسئولش بود  
 کرده آن ولایت را بدو سپارد اندک زمانی بر نیاید که تمام سپاه سلامت که بخته حواریخته شود و هر قدر  
 امیری و هر خبری و زوری کرده و مملکت حایل پذیر شود و اگر سردار کهسدل من از غیبت در سکندر هر که  
 کار بکار رار و بیکار بدم شمشیر آیدار و مصافحه بجاده خواهد پیوست و خواب عد الحیار من از شنیدن  
 حلال امیر کبیر امر را منجر صداوت دایمی داشت سردار علام حیدر خان گفت که من نیارم از او  
 کار را تا این مدار رسیده ام اگر نه قلات در دست او بود که نیکداشت شخصیت داشت و اگر  
 حلال پندار سردار کهدل حار شود شخصی در حشمت شای روی داده کسی از راه شک امانی روی آید سوی  
 تنها نهاده هر که اعتماد خواهد کرد و سردار علام حیدر خان سخنان خواب عد الحیار خان را بگوش دهی  
 رده اگر چه وقت نیم شب بود سردار شیر علیخان را با خود برداشته نزد امیر کبیر شد و عرض رسانید که  
 چون سردار کهدل حار با علیحضرت نسبت برادری دارد و هر از روی اطاعت بدرگاه اسلامیه آمده است  
 خود را موده عمو و احسان می پندارد اگر قلمه قلات حراپ گردیده برای اصلاح ذات بین هیچیک از حین  
 متصرفه آن نشود بیکوست و امیر کبیر عرس سردار علام حیدر خان را سبب اینکه آورده نشود حاضر نبود  
 فرموده مطابق طریق آیین سلامت که دو امیر درین مملکت یکجدا فامه امر حراپ کردن نمود و آمد گردش  
 مصفاه بوف مرست در دل حواله فرمود چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و روز دیگر سردار کهسدل من که لشکر  
 را با امیر کبیر حار از قلمه بیرون کشیده خودش هنوز در اندرون قلمه حار داشت بیرون شده و در  
 فامه حراپ کرده بعد امیر کبیر سردار کهدل حار را بخلاف حیره حوزرمد و سرمد ساخته بامر و داع کرده  
 و حسین خضر حکومت خویش را در کشید نمودند

(بنیاد نهادن سردار محمد افضل خان شهر تخت بلدا)

چون شهر بلخ از مدور حراپ شده و آب و هوا این نیز ردی و نا کوار بود و هم سردار محمد افضل  
 خان دیارت مرقد منور حضرت امیر المومنین علی اکرم الله وجهه را در دوازدهای همه بر خود لازم شمرده و  
 برای صراحت حین استنکات دای غنیه عبا مسود سا برآمود مد کوز و دور بودن برابر از بلخ مدور  
 موصوف همیم مهم بر احداث شهری بجز برابر شریف کرده در سال ۱۶۶۹ هزار و دویست و شصت و هجده  
 سال مدله تخت بل را احداث فرموده بخت به ساختن عمارت و بیوت و اسواقش را تمام پرداخت و  
 و بیوت نیکوای باصارت و صافیه نموده مکتبه برای تعلیم و تدریس سردار عبدالرحمن خان بنیاد  
 و اراحت و در شهر جدید مسکن گردیده که حکمت پیش از این مشعل گشت

شهر  
بلخ  
کس

(وقایع سال هزا و دوسه و هشتاد و هجری صلی علی حایرها السلام)

سرب سال در مردم نوحی و هوکی در هته باز کرده و در و سار تر کنار صارت مال قواهل و بخار ساز کرده  
 منی آید نمودند و امیر کبیر که نمعب قلمه قلات پیش نهاد صدیش بود اطهر فرموده در افواه انداخت که  
 علامه نوحی بتعبیر قلمه که در خون لکته لشکری باشد باید پرداخت و قواهل و نا حیران و راهگذران را شاد  
 منی حات سال بران سردار شیر علیخان را طاماً برای سرزشت مردم نوحی و طاماً جهت آید کردن قلمه که  
 سال گذشته چنانچه مرقوم شد خراب کرده بودند و لشکر شایسته از کابل کابل فرمود و بواسطه مکتوبه خاطر خوش  
 و مکتوب نمود که با آوازه تهدید مردم نوحی و احداث قلمه در آنجا و بسیار شده و در حدود قلات باشد  
 و رویه آن لشکر که ساخته آیدش سلاطین سردار کهدل حار از اصل مدد فلان رسیدن سردار شیر علیخان آگاه شده  
 و به و سار به بر خورد و اگر احیاناً خبر به طریق تمامت اختیار کند بمصافحه روی در آورد و اگر او چیره  
 است گردد بی ثبات اقتضای منظر موکب هاون باشد خلاصه سردار شیر علیخان بالشکر و انواب آتش فتن  
 و افتاده پس از و در و منزل مقصود قلمه قلات (۱) را که تاکنون آباد است و اساس سابقش باید نهاده شخص  
 و به نامش حصان استواری با روج و باره محکم بر افراشت و از انیسوی سردار کهدل حار خبر گشته بنیه لشکر  
 و به که سپاهی فراهم آورده خواست که روسوی قلات نهد سردار شیر علیخان کار قلمه را تمام ساخته  
 و درویش رحل اقامت انداخته استوار نشست و سردار کهدل حار شنیده بزم آنکه خوب بزرگی ساخته شد  
 و به قلات نهاده حصارش را از صرب کالونه آن ویران سازد و سر کرده توبی ریخته بر سر ده سوار کرد  
 که بر چهار بیج ساه در اندرون آورده مسلول و بیکشت و در وقت ساحل توب مد کور از عید بر سر آمد  
 که با بدیگر که قلمه جدید قلات را از صدمه کالونه این توب ویران و ماحد یکدن مردم دست از حراپ  
 و به دل استراحت کنم توب مر جود در روز امتحان از صدمه بشماروت برفیده منفرد رسید و به هر  
 رده که های توب مد کور بخروج و معقول شده در وقت ساحل توب موصوف سردار شیر علیخان از غریبه  
 و او وف شده عذر نامه مرقوم و در قلمه نزد مرسل دانست که چون مردم نوحی و راهزنان طامه  
 و کی و مردان و نا حیران را در عرس راه کال و قندهار ادب و آزار رسانیده سال و سال این را عذر  
 کرد و به دفع این فتنه و حیر حاسبی قلمه قلات را با امیر علیحضرت قلمه الحکم از نو بیاد و بار کرده و دست  
 و به در دین مرده طامه مذکوره از تاراج اموال رعای طرفین و غیره گونه شده حصار امن و امن استوار  
 آورد و منی که پانها بیست برادر زادگی دارد و خود را بحدیثه فرزندان پیشگاه اگر بر روی واقعت محمود  
 و منی را با غنیه فیهو انطوب و الا اگر لشکر گشته ا قلمه بیوم کند بخارند فقط و منی از بیوسه این راه  
 و قلمه و در کهدل حار چون توبش بر قرار کرد آگاه گردید که عید ارمیه شرس موت گردار شده چنانچه  
 و داشت از شهر کشیده و به بخواب قلمه سردار شیر علیخان توانست پرداخت بلکه بعدی رده خود  
 و انداخت

(د کر مأمور شدن سردار فتح محمد خان بحکومت قلات)

(و عهد کردن اسکین با امیر کبیر و موت خواب حیران)

سردار شیر علیخان این رشت را بدون وقوع و قلمه در قلات سر رده در موسم بهار و در فتح محمد  
 و محمد اکبر حار مرحوم را سردار سلام حیدر حار با امیر علیحضرت اندک بحکومت قلات مأمور نمود  
 و فراموش حراپ با روح مدعی باوی همراه مرشد که در قلات بود حراپ قلمه و به حراپ و سردار  
 و حراپ و وصول ایشان در آنجا خروس صند در کابل آمده شرف دست بوس آمد و کمال شرف  
 حلال احوال مسطور و چون دو سه بر طایفه غنای در عهد و منی بسط کابل هم رده و به مدد  
 و موصوف حوی که قبل قلمه باشد در راه و انداخته و مردم مسلول و در و را محلب دول حد کور

وقایع  
۱۲۷۰ هجری  
سنة

د کرده  
آید کردن  
قلمه قلات

د کرده  
سردار  
حکومت  
قلات



( جلد دوم ) ( ذکر و ده عهد است اعلا حضرت امیر کبیر ) ( سراج الکوارع )

چند چیز مذکور این بود که کار صوفی کاعدی که درود و تکبیر را در آن بجا کرده و سران مود و غور  
 حاکم بدندان پریده و در قتلک می اندازند عومی مود وای مردم مسلمان بیه خود و برای هدو چون  
 کار صوفی گوید اندر شیوع این خبر هر دو طایفه یعنی هر دو اسکلیس در آنجا حوین ریخته و اگر  
 به دروازه خود اشد عالی کرده متصرف شدند و اسکلیسان از حوین اسکه نهادا اعلا حضرت امیر کبیر  
 آمده اسلام و هود متفق گشته اراده ستیز و بجانب هند نهادند تدریجی اندیشیده با امیر کبیر طرح معاهده  
 داشتند چنانچه مکتوب با امیر کبیر فرستاده خواندند آن شدند که تا موقع هر دو واقع شدن گروهی بپناهن  
 فرستاده رفته مودت و اتحاد را مجدداً بدولت اسکلیس مربوط سازند و امیر کبیر از آن اسکلین در  
 حوین را که و بجهتش بر نماندند دیگر از سرداران و اعیان مملکت و خعب و هدایی گران قیمت از  
 روانه چرود فرموده خودش کتیر برد و چون شیزاده و الا حاه و اردمیرل چرود شد اسکلیسان را برآمد  
 بپشت آمده مقدمش را گرامی داشتند و نیک نواخته مدارادای مراسم مهم نواری در تاریخ سه ۱۸۵۵ هجری  
 هجری در پنجاب پنج میلادی عهد نامه جدید درین نگار دادند که دوست هر یک از دو تن دوست و دشمن این  
 دشمن هر دو دیگری از چنین محسوب بوده و ایندوی آبدی باشد که هیچ واسطه و وسیله قطع نمایند و دیگر  
 که باعث ضرر یکی از طرفین باشد نگارند و این عهد نامه مختصر را دستخط و مهر کرده بیکدیگر دادند  
 جدا شده هر کدام بقده خویش رفت و نموش هدا اسکلیس سردار غلام حیدر حن بدیشان داد چند سراسب خود  
 و بیک ریجریل و اوان و ضروری ملورین و غیره همه از من پیش کشیدند بعد سردار غلام حیدر حن مراد  
 کرده سعادت دیدار اعلا حضرت امیر کبیر را حاصل کرد و مطابق احوال نواب محمداطوار حن را از قضای قدر  
 مثال ابره مریدی شده صبر هفتاد و چهار سالگی و کسری بدرد چهل کرده در جیب قیو اب محمد در  
 در هزار ماشقان و بارخان مدفون گشت و نامه تاریخ فوت او که طبعزاد میرزا عبدالواسع خان طیب کابلست از  
 مراسم قلم کتب شد

برداشت از بیان سرجان (۱) نخست و کتب حیدر خان محمود میان چنان مکان

﴿ وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و یک هجری ﴾

درین سال قریب یک هزاره دای زندگی ساکن یک اولنگ تهر و زیده پسر داری محمد اسیر حن به که هزار  
 دای زندگی طریق خلاف و راه دورنگی پیش گرفته از مالیات دیوان سرانزد و پسر داری مذکور طرح معاهده  
 معاهده پرداخت و چون سردار محمد اسم خان بدون از پیاده ساخو لشکر که در خور سر رفتن جرمه کور محمد  
 با خود داشت پس از کشتن و کوشش بسیار توان جنگ میدانرا در نیروی خود ندیده در قلعه که مسکن  
 داشت محصور گشته صورت حال را معروض حضور امیر کبیر نموده شرحی از قلعه بندی خویش و نمره و حسن  
 به محبت هزاره و سکانت و امیر کبیر از مطالعه عربیه دلگیر شده بمحضرین محفل پار فرمود که بروید و سردار  
 محمد اسم خان را در پیید که دو جای پیکار و دو تنگنای محاصره گرفتار است و محضرین بهمین قدریکه امیر کبیر گفت  
 بلا درنگ بر ست از پی هم بدون اسکه فراهم شود راه یک اولنگ بر گزیند و بیشتر از همه سردار شاه دای  
 حن که ضمیر محبت رفته الف و آشنای مدبیران داشت رسیده میزد کور را بیاسی حال آشنای بی کمکی  
 با خود برداشته رد سردار محمد اسم حن آورد و دای مالی دیوانی را بر دهنه اش نهاده و تسل و دلجو و نامه  
 از مبلغ و مضاف شد او را راحت جانبکایی بر گرفت و در عرض راه پسر داری محمد شریف خان کبیری مدد  
 سردار محمد اسم حن بداسو نهاده وای می بود ملاق گشته زیر غناب او افتاد که چرا مرا مسالت و مدد  
 مرعج بیت را نازیدن وی مسئل سکانت که شیکنای این امر بنام اوسر و مشیر میشد و او چیزی  
 بهم مراجعت کردند

(۱)  
 در ادعای  
 ابره مریدی  
 در بد و هدا  
 سه میانه  
 سه جیم که  
 سه حاکم  
 ال حدی  
 ساقی هزار  
 دو صد  
 در دکن  
 مع فوت  
 اسب میانه

و ده هجری ۱۲۹۱ هجری

( جلد دوم ) ( ذکر و ده عهد است اعلا حضرت امیر کبیر ) ( سراج الکوارع )

بذکر آمدن سردار محمد افضل خان

( اندر کتب بیرون امیر کبیر )

و درین کتب و ده مود رقی یک اولنگ در کابل سردار محمد افضل خان که کار شهرت پیرا اعدان  
 جرمه را کشت پرداخت سردار عبدالرحمن خان پس از آنکه در خفا دوازده سالگی تم ده بود فرستاد  
 فرار داده سره بیرون و سلام اعلا حضرت امیر کبیر راه دای بر کرده با خعب و هدایی بسیار اسکلین مرود  
 دای ال کوه کوه بار دار و احسان نموده بخاراتی و جیمی نادر و طایمی مسکوت سر هدا حضور  
 در عداست بسورنش شده در مدت دست پوس کرده نمک نیمه و هدایش پذیرفته کتب و رقی از  
 کتب سردار عبدالرحمن حن مع فی دستور العمل بدر کوه سیرش کار حکومت پرداخت بدو پشتکری لا  
 و مودت مدح مرور روز را تساع نه ارساعت بس و حیدر کافه بکشد روز که پنجم و بیست و دو ده  
 مر را داده بخلاف رواج صوب و محروم که در من ذکر میاید به عن دیارده و بر هر دو وقت مذکور و جیب  
 در سر حوین یعنی کرده اساع با عادی سردار و ال آقا و نصیب الهار بلا عام کشوده بداندی و باز پرس  
 خط سیم رسیدن کان از ملکی و نظامی و اجرای امور شعبة حکومت و نظم و نسق مملکت قرار داده از ساعت ده  
 بی از صرف ضعه و بیس دره رهن خوابه معین نمود و از هنگام عصر کشام که از بخواب برخاسته دستوره  
 منشب رای میر و گردش و تفریح فراخ عقود فرمود که بسواری اسب با طعمان و طعمان محفل خویشی بکات  
 و کب کشت باغ و بوستان و راع و گلستان گردش و تفرج می کند و تاشش ماه دستور مذکور امور میبرد و  
 چرا نموده اعلا حضرت امیر کبیر از حسن کار دای و قیامت سیاست و حکمرانی او از حرائض و لطف شکران  
 نکشت مطلع گردیده حکومت شمره ترا که با یوسف سردار محمد امین خان حکمران آن بود بوی خویش فرمود  
 سردار محمد افضل حن را امر نمود که دستور نیت دستور و لایب مد گور از برای او نگار و ارسال دارد  
 سردار محمد امین حن را حکم شد که پس از وصول سردار عبدالرحمن حن در مشقرین حسب کان راه برود  
 سردار عبدالرحمن حن بمحور مطالعه توفیق رفیع فله اهدش و دستور که مدو دستور نموده بود با مرار سوار  
 و در هر آن بیاده حصدار و شش عراده توپ ارتختن بره افتاده وارد مشقرین شد و سردار محمد امین حن  
 در سر بدیده فرزندانه بسبب بوی بخ آردده می حکومش معراره فرود کرده بعد خویش روانه کابل شده  
 بعد دست پوس امیر کبیر حاصل کرد و مقرب احوال میمون با سردار محمد افضل حن حیدر حن می نمود  
 حن بیست را که از دیگر حدها در روش محال و انهد مقدم و صاحب دویست سوار و طفل و غیره و ده بیست  
 و شکاری سردار عبدالرحمن حن مردم و سراجوار فرموده از کابل در مشقرین ردا و مرشد و شاه راه از مسکن  
 در کابل با مرده بسیار مودت و استی داشت دیده در در سردار عبدالرحمن حن معرزه و محضره کتب و سردار  
 و الا نادر در مشقرین بر بهمان روشیکه در تحت پل دانت بدین و شید عرس و ازدواج و گردش گل کتب  
 و حدها هم کاشت و عراده و عداد مسفره روزهای جمعه و تعطیل را اکثر شکار سر رده شاه بدین و حدها  
 شهر معاودت میکرد و بعد از عدها که در مشقرین هیچ مد کور روز کرد انید فله احمد و والده حیده ای  
 حضور امیر کبیر رحمت یافت و وارد مشقرین شد و پس از دیدار مردم سعادت احوال بدین مشقرین  
 مشقرین کتب که کار حسنی پسر خویش داشت که بدین و بدین راه تحت ال بر گرفت و وارد کشیده بکر حکمران  
 بدین و سردار عبدالرحمن خان علاوه بداندی و باز پرس احوال با حواص و غیره و پس از حواص  
 کشوده دایر نجیب اراسی و عقار آفت و سید و دای و عطای خلعت والده و امروم نموده حدها و راق پیش  
 پیش پرداخت همه را مشمول احسان ساخت

ذکر تمد  
 در دای محمد  
 اصل حن  
 از کتب

ذکر محمود  
 در سردار  
 عبدالرحمن  
 حن حکومت  
 و مشقرین

ذکر محمود  
 در حیدر  
 حن بیست  
 سردار محمد  
 از حن حن



























بانه را و در هر محلی که بود در محله اعظم آن پاره عرانی خدمت برای ایشان حاصل کرده و امیرا که در آنجا حاضر بودند و در بطنای خلعت برافرازی دادید دست بکار بده و در میدان تسخیر قلعه غوری را

ذکر اتمام حجت نمودن سردار عبدالرحمن خان

(بقلمه گیلان و فتح آن)

در عصر روز نوازش دادن سواران منصوره هم سردار عبدالرحمن خان مصمم تسخیر قلعه شده نخست بر دیوار سکر که نزدیک قلعه بود رفت لب پاندرز قلعه گیلان کنوده از راه اسلامیت دعوت اطاعت کرد که خوبان حاضر رخنه شود و دست برد بر سر روی دیوار بخت کرد و گفت که اگر بیم جان دارید هر قسم که امانت شما باشد امان خواهد یافت و از راه صلح و صلاح جانب منزلت بجای و فلاح خواهد شناخت والا در وقت طریق حجت خواهد رفت و قلعه گیلان پس از دویم شکسته سردار موسوف بر آشفته مساوت کرد و در هر کجا که مردم پورش حرم نموده دلاوران ملکی و بطم را بمید والد فرمود که از شام تا بهام قلعه را بر پر دیوار نور گرفته قلعه گیلان را بمیدار و در حاکم دست از کشد دامن توپ برداشته بموش شود تا مردم قلعه بداند که نذر رخ بخوابی شب و زحمت و تعب استراحت طلب شده و از بهی ایشان نیز از عمت ترک مدافع کرد استراحت گرایند انگاه در اول شفق تمامت سپاه آواز یاجبار برآمد کرده بر قلعه بتازند که حصار منسرف و حیران شده هر کدام محتاج از حصار دیواران بیکار گردیده از هجوم آوردن بیکسو بازمانده و محرم نبودند آنچه همه لشکر را بر طبق بنیم سردار عبدالرحمن خان سحر رسانیده حکام سپیده دم قدم پورش پیش گذاشته از بکطرف بر قلعه حمله کرده از جواب سه کاه دیگر صدای یاجبار بر و آواز الله اگر سید کرد قلعه گیلان را چسب و له و حیران نمودند که سر از پوشیده حصار خارج از قلعه اندر روی برداشته و در اندرون قلعه در گز شدند و قلعه حرج که بنای شیر خاکی بدور حصار اندرون افراشته و در دست اسواح بد شاهی آمده سلامت از قنای ایشان آملک تسخیر قلعه بزرگ کردند و از بیکه حوهای باریک سپیده صبح و همه بیک درع از سطح آب حدق فروز نهاده بودند که در وقت پورش لشکر دشمنی آوا دراز کرده از هدف که درع عمق و بسب و سه درع حرم داشت نتواند عبور کرد ایشان را صاف آب جسر مه کور را دیده از بر آن در گذشته داخل قلعه شدند و در کاین بازار را تصرف کنند دیوار آنها را شکسته از سوراخهای آن بکشتاد دادن خشک و تبی حجت برداشند و در بختال سردار عبدالرحمن خان نیز از حصار دیواران سپاه قلعه در آمده از میان کانهای متصرفه لشکرش با امان و استالکت مرفوع هر موه مصحوب آمد که از حصار شیر چنانچه آمدن کرده بودند در قلعه گیلان فرستاد که شهر را با حق و صل امن داده شمر آنکه مل از صلب سپاه ابراه اصاع پیش آمده حوش را سلیم کبید والا اسباب قتل و عارت آمده است و در حصار امر اسوده پس هریت این دو امر را که می میداند مرا بشکرم جبر دهید تا کار انجام شود و از پس آن به استکرا از محاربه و صفای باز داشت و قلعه گیلان نامتخیر شده سردار و لایار را بر دیده قبول پاره قلعه را در بار کدازان و دشمنی سپرده مودد عفو شدند و سردار عبدالرحمن خان همه ایشان را که در هر آن بی بودند به دست کمال حوش داده و لشکر گاه پیش سردار محمد اعظم خان فرستاده او نیز همراهی قتل داده و در کاین بازار صفای حلیت واجبه هر کدام را با نفی قومش رخصت منزل و تمام ایشان فرمود و ازین سلوک و کردار لشکر سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان مردم بیک از خوف و بیم لشکر امان ترک مناره و اوج حوش کرده با بجهل و افسال راه عرانی کسی پیش گرفته بودند باز گفته بجا کن ایشان قرار گرفتند و همچنین که بیک با بر ادب و در هر یک بر روی آرد برافته جانب ما و ایشان شتافتند و او با چند تن از قتل حاکم کو حده حوین و بر و مدد در مانده و در با همراهمان خود هزار خانوار از مردم پست و بی اعتبار را بر کرده اوج آن را روی قرار حاکم رستاق و در آنجا که از توابع و منافات بدخشان است و قتل پدران بدست به جنت و از ایشان اقامت مساوت بر دهن لشکر بدست کرده باید کت اقامه کنند

دکتر فتح  
قلعه غوری

ذکر پیوستن افواج کابل سپاه تر کستان و نظم و نسق سردار محمد اعظم خان

(و حاکم گشتن در محال قطن و خراب ساختن قلعه کابلان)

و در آن احوال مذکور سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان از قرار کردن به انالین و به برکش در رستاق آگاه گشته از غوری و حوات وارد بطن شدند و در بختی سردار محمد اعظم خان و سردار شمس الدین خان که بالشکر چنانچه مرفوع کتب از کابل بداسوی رهبر شده بودند و ایشان ملحق گردیدند و روی بر ک شده سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان که ارم کی و مسل ایشان قرار کرده بودند بمصوب ایشان هدایت نموده تمامت رعیت بطن و اندر ایندا مراجعت داده برداشت و فلاحت مشمول شدند و امر و سپهانی را بگردن اطاعت نهادند و هر عمل از محال قطن بجا کی از حضور سردار محمد اعظم خان مانور شده و حاکم مدودی از سواران سپاه همراه گشتند و همچنین در هر موه از حاکم شمس الدین و متقی حجت احرار احکام آملی معین گردیده اتراف مرقوم بطنای خلعت برافرازی بصد و پس از رسم و نسق قبولیت از صلا کوچ نموه داخل الکای خان آباد شدند و در کسار رود ساه نجار فرود گئی کرده لشکر کاه ساخته و از آنجا به قونج پیاده نظام و هزار سوار کشاده اوزبک و بخمد سوار از حواین اوج و پنج دسته پیاده ساحلو و شش مرد توپ سالاری سردار محمد زمان خان بن امیر کبیر و سردار محمد اعظم خان راه نعل بر گرفته خود در سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان و سردار محمد سر و سردار شمس الدین خان و قبه لشکر در خان جعفر گزیدند و سردار محمد زمان خان وارد کابلان شده قلعه آرا و روان ساخته غریب قلعه غریب ایشان در موضع بلندی لشکر کاه قرار داده در دور لشکر سیدی بر افراخت و استوار نشاند و در آن آباد سردار محمد اعظم خان نظم و نسق نهاده نام آورا داخل خطه زور مسر صاحب و اعیان طلب را معنی صلاح فاحره نواخته هر یک از رؤس قرا بر در کابلان و حاکمی روانه غریب متعلقه این بود و همچنین کرم انتظام و سپاه مملکت بود و اجرای اوامر و نواهی حکومت می نمود که مردم خوست و اندراب و غوای و غنی و میران بدخشان سلسله جبین قله و طبلان شده با حاکم خود عمارت عسارت و طریق مخالفت پیش گرفته سردار محمد اعظم خان غوراً دانت سر زشتی آن مردم نکو حیده منش بر افراشته چهار هزار پیاده و سوار و لشکر رکاب سالاری سردار محمد عمر خان در کرائی و جدتی از صاحب مصال نظامی از آن آباد من کرد که آن مردم را کوشالی دهد

ذکر پیوستن لشکر سردار محمد شریف خان

(بشکر ماموره اندراب و ظفر یلق ایشان)

حون افواج ماموره مذکور روی سوی موب مصمود سپید سردار محمد شریف خان و بیک از نامی و در این مرفوع کتب و سپاه آن دیر شده بود و در قونج پیاده بطم و هر آن بیاده و جو بی حده را در سوار کشده و شش همراه توپ در موضع بزرده و بشکر ماموره اندراب ملحق گشت و هر دو سپاه با هم در بی مسکن و موای بساه گردیده پس اردو در موب مصمود فتح حاصل نمودند و در هر آن بی از آن مردم و سوار را مقتول و عروج ساختند و پس از حصول فتح سردار محمد شریف خان و سردار محمد شریف خان و سردار محمد اعظم خان دست بدو آورده و آشفته و طر شده از اندراب را مراجعت کابل بگرفتند و چون وید کابل گشتند و در کابل امیر کبیر گردیده حکم بدشمنی اقتضای مود که مواج منعمه آورا بگرفته عودش شد و بیک سردار و حاکم که در این اوقات سردار محمد امیر و در کابل در هر طر شده و در کابل حاکم حوش حکومت در کابل کابل زیارت و دست یوس اعلیحضرت امیر کبیر متفرق شده خود مراجعت سکوده بود و در کابل و در کابل حاکم و مامور حکومت پیش رود گردید و سردار محمد عمر خان در کرائی بر پس از مراجعت در محمد شریف خان نظم و نسق و امور حوست و اندراب نهاده و بخمدن سپاه حاکم را که آنجا بگذاشت

دکتر فتح  
سپاه  
کابل

دکتر فتح  
شهر  
محمد شریف  
خان  
اندراب







سوار بکامېد که اورا ار حاکم دست کړ نمېد چاچې نه و اوای او آمده اکثر کشته و چېن که هېښم  
 کشته اېم و سردار عبد الرحمن خان سید را دېکړ اسیران بدخشن باحویش برداشته بشکر که مراحم کړ  
 و باثبات جراحات آمان برداخته سید را مکتوب شرح مکذبه اش در حال آید نزد سردار محمد اعظم حاکم مرید  
 داشت و دېکړا را هدايتي پېچ شکر حاکم راه واریاب لېقت را زیاده بران حطعت یز عطا فرموده رحمت مومنان  
 و صاکی ایشان داد تا دېکړ مېدم را هدایت و استقامت نمایند و اسیران مردم نافع و بدخشانرا که هور و لاس  
 ایشان چاچې باید تصرف دو نیامده بود دهاتی نداده هېچن زکاه داشت و کسان و حویشايش پیام دار که  
 هر که از راه اطاعت جانب مارل و اوطان خویش شويد هراته اسیران را که گرفتارند پنجم دهاتی خواصه  
 والا بیایا خواهد رسید و اسیران را یز تعلیم و الفانمود که بر طبق پیام او بذریعۀ مکتوب خویشاوندان خود  
 اعلام نماید چاچې دوهزار سده وار از پیام سردار عبدالرحمن خان و نامه اسیران طریق فرس پدیری پیش کړو  
 بحث عمده و سادات را نزد سردار غني تبار مرسته اخذیال خاطر حاصل کرده بعد پسا کی ش مراحم  
 کرده سر در خط فرمان نهادند الا میر یوسف علی خان که سر باز زده قبول اطاعت ننکړد و پامیر شه سرور  
 خود و میر سرهیت خان مشاوره برداخته قرار دادند که در دو موضع جال و تالفان جنگ سخت با هوجا به در  
 اصن انداخته کار را بکمره سازند چاچې بشکر بر روی فراهم کرده نصف آن سپاه داری حسن مراد خان  
 میر انالین و بابلیک بن امرالله خان صاحب چال که سردار محمد علم خان بن سردار سعید محمد خان مانکر در اس  
 بود و نهاده صف دیگر مداری میر الله و یردی خان عمر زاده میر انالین سوی تالفان که لشکر که سردار  
 عبد الرحمن خان بود ره ورد شد و لشکر که رو شدن پده بود شش خود را نزدیک عسکر که سردار  
 خنر همراه عبد الرحمن خان رسانیده دو باغي کین کړیدند و دو دور حمله که اشتراک بار بردار اردو رو بپراک  
 نهادند صد سوار از کین کړن باغ مذکور تاخته هه را بنزاح و دند و ساربان سر کرده سواران محمد  
 اطراف اردو را خنیر داده او دو صد سوار فرستاد که اشتراک را از کړداند و ازین امر سردار عبد الرحمن  
 خان آکه شده سر کرده مزبور را معاتب ساخت که صد سوار در چنین امور بکشتن خود را در مهله  
 داخل است و ترا که حمله و تاخت صد سوار دول آنکه لشکر اسوهی در عقب داشته باشند و بشکر و شکر  
 دستور است و بختن که سپاه بر روی پس پشت دارند که دین کار اقدام نموده اند اگر نه حق حساب  
 بنواستد کرد پس تمام افواج را امر سلاح آراس و آمده و نه صد موم کشتن حقیقت کار کرد که کپ  
 سواران مأموړه سر کرده فراوان بحدال شکسته و عیان کشته عودار شدند و از قذای ایشان تحمیل سوار  
 سوار و پوی اردو آشکار کړیدند و سردار عبد الرحمن خان فوراً چند همراهه توپ را با دویم تن به  
 ساحلو پرېته موسوم بلور پتوژ که حالت غیبه و غریب لشکر که بود سوغه داده خود با تمام سپاه و توپ  
 ارسرک بر و نه سده وار و اسوار ایستد که سواران مغلوبه و در سیده اردو پیوست و از حمله صف سوار  
 چهل تن مایکس مصدا که از ستر ملائوس مرحوم بود غریبه تبع کړوه انحراف شده شمس تن سلامت  
 داخل بشکر کړیده بیای تارکال میدان را حاکم در سیده سبه های شارا تاج کالوله توپ و نهفت ساه  
 جنگ سخت با سردار عبد الرحمن خان و لشکرش در انداختد و نو در عین کار دانه پیری تروی کار آورده بنفاج  
 پیاده نظام را لاس صرف توپ ارا راه حقیقت حاکم و پېچ بدنی پیاده ساهو از دیکر طرف حصار کانه خو  
 دېکړ سپاه و وروای قذ و حداث اعراشت و سرگرم پیکار بود که دفته مأموړین هېډو طرف روشن هه  
 و رکنه ایشان را از پش برداشته هریشت دارد و بدخشانیان جوان پشت سمحاره داده و دېکړه نهادند سرد  
 عبدالرحمن خان تعجب کړیده سواران مایک اصن و قرلانش و عیبه را متعجب کشته از قذای سواران مسر  
 سوار نظامی را پرامر تاج کړد و این مع پس از مدتی به ساعت مصیبت سردار نهادار کشت و نه هه هه  
 از دشمن قتل رسیده هېچان در مېر که کار نمادند و از رؤس ش ماری بیادکار اعراشته شد و شش تن  
 امیر و زنده دستگیر کړیدند که اکثر سپاه پر دهمدار بود و پېچ هه را اسب نیر ستداف سپاه سرد

د رحمن خان در آمده چون توبه نه آتش بار و بشکر نظام داشت قللی از دلیران لشکرش جریح و فېن کړید  
 هېښ سوارانیکه روی قتال جانب چال نهاده بودند در عین روز حمله پر سردار محمد علم خان و لشکرش حمله  
 کړه مطلوب شدند و صد تن از ضرب تیغ دلاوران سپاه لوکته کشته اجساد کشتگان را بار کدشته رو پیر  
 و دهمداران شان دېده شد که چند تن بودند و از پیران سردار محمد علم خان دوتن مقتول و نه تن مجروح  
 کړیدند و سردار عبدالرحمن خان مزده فتح را نکار داده نزد سردار محمد اعظم خان فرستاد و هېچن سردار  
 محمد علم خان پش پوید داد

د کړ توجہ امیر بخارا جانب ترکستان

(صبر جهت استمراج مریدان)

د محمد بن حکام امیر مظفر خان پادشه دېخواه بخارا در آده ابکه معلوم نماید و معروه شود که سرداران  
 و شال اصن با مردم قطن و بدخشن و میران ایشان چه در میان دارند و کدام شیوه اختیار کړه کدام  
 مرتب پېژند از بخارای شریف باباه آراسته بیرون شده در کړی دوتوړول امیکد و را بخارا و کړه  
 د پېر جوی اند نهیر حیچون عبور کړه در خار جوی با مېرکه پش نهاد خاطر داشت ددنگ عود و اردو او  
 رانیا سردار محمد افضل خان حکمران ترکستان که در هه تخته پل اقامت داشت با دشت ابکه ددالامیر بخارا دست نغری  
 ترکستان منطقه افغانستان دراز کنده و اکثر مردم از حده قومی و ابلت موی کړیده شورش و دیکر پرا کړد  
 شوش و مضطرب شده بذریعۀ مکتوب به دار محمد اعظم خان را خبر داده که از نعمت سپاهیکه در تحت رایت او  
 سردار عبدالرحمن خان در محال قطن و عیبه اند و پست هه را تن می شود هشت هزار مرد پیکار را بخارا  
 د رحمن خان ملا ددنگ و اهل رواته تخته پل تید رپرا که در تخته پل و اطراف و وواحی آن زیاده برده هه را  
 د خدمت مرد پیکار نیست تا توجہ پادشاه بخارا بدین سوی واقعه او در خار جوی باعث احتلال احوال ترکستان  
 مسه اصنشان د کړد و سردار محمد اعظم خان هراته کشته بی درې نامه فرستده به دار عبد الرحمن خان را  
 که قرار مکتوب قضا امدش بمص حیرانی نام بردار شد از احوال در حال آید طلبید و وا کړیبه و لایت را جدید  
 معری کشته و چاچې باید در تحت فرمان مکرده بود که مسدود نشود باچار محمود المأمور معور از تالفان  
 سفر جانب خان آباد برست و از هدم کدو بار کپر لشکرش را امر کړد که هریث مقدار توان خوش ارفور  
 به برداشته و پرا هه ته و صد تن مه کړیده و از خشون بیرون فرستاد که پزده هزار کوسید که در حوالی  
 دلا و کپر تپه اور تیور جیرادارد برداشته پادو رسانند که از خان قباد تخته پل بخارا پس که دکر آروقه  
 د لشکر مبسر نخواهد شد پس ازان پاره اسوار او ا ددز دایت سردار شمس ایدخان بن سردار امیر محمد خان  
 موم قرار داده بقراولی کشت و بجه سواران کسانه را پایاده کان ساخو و چهار همراهه توپ در قلعه ای  
 حاکم راه پیود معین کړده خود با فیه افواج سواره و پیاده مسافه (۱) لشکرهای کړیده روی سوی تخته پل  
 د رحمن خان مردم تالفان و نواحی آن کوچ عیوض سردار عبدالرحمن خان حرا ددرا مشاهده کړده حل درونی  
 احتیاط او کړده ارفقای اردویش حاده پیمای عزت و تراج شدد اسقل از آنکه ایشان در سیده ترکستان بردارند  
 اسب بنزاج مال و مواتی اردوی سردار عبدالرحمن خان دار کد مأموړین سردار موسوی کپه کوسیدان  
 دده و انصرف شده در موضع خواجه چشکال اردو پیوسته بودند که نامه پش به در عین مکان در سده  
 حاکم ابکه رو کپن کشاند ارفقای اردو راه هه پیود و روی به رنمی نماند تا کپه دار عبدالرحمن خان  
 به روی ایشان بر آشته آمدت جت کړد و ددنگ روی ستر باتان که تقریب شش هزار سوار بودند  
 ددالامیر پیاده را در مدای که در کسار معر واقع وه وار دیکر موضع که در راه ددع پست و هه را  
 د حاکم بود محی قشطن فرمود و تعلیم کړد که نا کړوه متعاقب از ایشان که ددع کدو و او ا توپ  
 ددند کړد آراه دشته باشد ددرا دخواست از عقب پیش رو ددع کدو و او ا کړه ا دده

د کړ توجہ  
امیر بخارا  
صبر جهت  
استمراج

(۱)  
سافه هه  
پیشاورد



















روز از آمدن در آن طرف اردو بمقداد و بیانی کاشت و امکاه که سواران بخندیدند و سواران اردو  
در آن روز که در آن سلطان احمد خان یزید شیعون بسالاری سردار محمد دوست خان و در  
فتح خان مرحوم که در آن مشورت بود و محمد اکرم خان بن عبد الله خان شهید ایچگری و در آن سواران اسبی  
هران یزید مرحوم و در آن سواران در موضع که دانه واقع قرب اسفزار قرار داشتند با سردار محمد تر  
ن سردار محمد و در آن و حضرت امه خان جبار خیل علیجانی که با محمد سوار از شیع خود ایشان نام  
حماص یوای که دانه شده بودند در شیع دوجار کشته باز گرفتار کار را شده و دانه دست قزاق بخترشانی  
که مدحها بود در آن کرده تاراج بودند و حضرت امه خان بسوارانش جان را که ایستاده بود با خیمه و اسباب  
نم فرو گذاشت از بیم جان روی بدیکر سوی نهاد که از حضرت دشمن برگر شود و در آن حال که در آن  
ا همراهانی نزد غائب هدیان کشاد داده از قضا کلوله یکی سردار محمد یوسف خان یزید در آن محمد فیض  
و بدیکری یزید محمد اکرم خان بن عبد الله خان رسیده هر دو تن سالار از با در آمدند و سواران ایشان در آن یکی  
نفس هر دو را برداشت بنیال مراد رو به بران نهادند و دانه خسته و خزان کشته داخل هرات شدند و امیر کبیر  
خلوفا نموده روز ششم از اسفزار رایشه منصوره و دانه کشت فرموده در منزل معالی فرود آمد و در آنجا در  
ادرس کن و از آنجا پرده گز واده گشت فرو کش کرد و ازین منزل سردار میراصل خان بهر احسان امیر که در  
فراموش کرده بایش بدیکر از سرداران که نسبت بسردار شیر علیخان بدل حسد و عداوت داشتند یکجه  
شده روی دله لاری کبیر گرفت و از هیبت سرداران مخالف نامه اتحاد برای سردار سلطان احمد خان حاصل  
کرده در هرات ردا و آراء حقا هر چند و همچون و نیمه بهر آراء کرفته آراء فرار در هرات رفت و سردار  
سلطان احمد خان را با مردم شهر هرات امکاهات و داران که با خود برده بود قوی دل ساخته اطمینان خاطر  
داد که اکثر برکن لشکر از امیر کبیر برآید و هر دین یار و مددکار حلاصه ایشان را گفته گشته جان بدار  
و استوار ساخت که بهم فرار دادند و سوگند در میان نهادند که تا جان در تن و رمق در بدن داشته باشند همت  
نمیدهند و دست از فعالیت باز ندارند و امیر کبیر از کرم حق اوجیح در خاطر راه نداده و وجانب منزل شامید  
نهاد و از آنجا وارد منزل میر داؤد واقع هرات گردید و در آنجا فر اول سپاه سردار شهسوار خان  
و سردار سکندر خان و سردار محمد هر خان پسران و برادر سرداران سلطان احمد خان که بالشکر شایان یزید مدد  
در هرات برون شده بودند بطرف اولان سپاه امیر کبیر دوچار و گرفتار یکبار کشته فخر علیخان و چند تن  
دیگر از مردان مقبول و بعضی مجروح گردیده و چند تن اسیر نیز بدست قزاقان امیر کبیر افتاده  
آنرا اسیر یشت بچک داده و بگریز نهادند و بالشکر یک در عقب بود پیوستند و روز را با بعضی  
شعبه رسانیدند که جماعت سپاه سرداران هرات با یشت نهاده میبایست مغوش را بالشکر امیر که  
شان داده از طرف خوب را کرده میشد و س می شمشیر تا که روز یکبار کشته هر یکی از هر دو سپاه خود  
خوش شده شب را بپای و هرات و در آن میداد و مداران امیر کبیر سردار شیر علیخان فرزند ارشدش  
هم از هرات پیش رو لشکر قرار داده سردار محمد امین خان برادر اعیانی او را به کروی او سپاه و چند تن  
خوب حساب دست راست و سردار یحیی خان و در آن فتح محمد خان و سردار شمعن الهی خان را باز از دین  
طرف جب امر راه پیدان کرد و خودش سوار بل شده بایست و آنفرو و توپخانه و افواج پیاده در فلکاه جاد  
گریه و سردار محمد شرف خان را باز از لشکر به موضع رفتن معذور کرده راه برگرفت و سواران هرات  
که دوا ده هزار مرد یکبار بودند نه کوه انواب سردار شیر علیخان را که از پیش رو حساب ایشان میامکاه  
نموده و دوحه شده و در آنجا این سردار شهسوار خان می گردیده و در آن کروی و دست دیگر بسردار  
یکبار خان و سردار محمد عمر خان بدیکر حساب گردید و در آن حساب پیشانی قوی شید و شاه پسند خان  
و در آن و میر آخوند فاسم خان و میره حویلی رکان جوی شاد علیخان هزاره و حبیب الله خان و میر محمد  
خان و فتح محمد خان پسران حاجتین خان حواتیر و حبیب خان شعی شوند که حاضر رکان به دست امیر

[illegible]

(۱) بیوہ



عربی شهر را مراکز و دربار تیر علی بن محمد و در آنجا در آنجا که متصرف شده بود حتی گریه و امیر که  
موضع که در آن را لشکر که قرار داده تمام اطراف عیادت را در آنجا قرار داده و آنجا که متصرف شده بود  
بخت و قسمت و سهم قلمه که آن استوار است

مذکر: رف یاریافتن سردار جلال الدینخان کے

(و مرصع شمس و صفت یہاں امیر کبیر)

و در حال که هرات در تنگدست محصوره اعدای سردار حلال المیّت که پس از فوت سردار سلام حیدر خان  
چنانچه از پیش رخ گشت دونی، صرفاً سرحد کور را گرفته و از حواف این امر اعدای کمر بسته در دست  
رخته امان کرده بود در اماند وارد بشکر گاه امیر کبیر شده شرف باریافت و امیر کبیر حدّ نعمت و نعمتش فرمود  
که عیانیکه اعلیٰ حضرت والا و شزاده باور کردند از خدمت جنس چون حیمه و مروت و طرور و غیره سکن رویه  
ایران بحساب آمد و پس از آن قدر اواخر طه ربیع الثانی سال ۱۲۷۹ هزار و دویست و هشتاد و نه هجری مر  
میر کبیر الامرین دو و شوق النفس قله بایسته حذف پذیر گشت اما از فضل خداوند بیامند صحت و در حوت و سس  
را عصاب و احشاء و ارکان بدش روی داده جدا نمایند حلیم المراح بگشت تا که از صفت و با توانی در سه هادی این  
نی و این روی داده روز و روز نجیب و لا عمر می شد و بعد کامل نیافت

﴿ ذکر فوت زوجہ سردار سلطان احمد خان ﴾

(در بیان نامه استوبك اكليس از طهران)

وامیر کبیر همچنان از مرض مرمن مذکور گرفتار مانواتی بود که در ماه رجب المرجب زوجه عذرة نیکوسه  
سردار سلطان احمد حاکم ایام عمر سیری شده حارّه او را توسط عداغه حال بسر کوجب آن سر حبل دوز  
بست و جبا و ملا رحمداد و ناصر محمود از شهر بیرون کشیدند و چون بست دخترى با پدر کبیر داشت برادرش  
میره چون سردار شیر عیسی و سردار محمد امین حال و سردار محمد شریف حال و سردار محمد یوسف حال  
سردار محمد عمر حال و سردار فتح محمد حال و سردار خللا اندیج حال و سردار سیف الله حال و سردار شهباز  
حال و دیگر اعیان و بررکان که در اردو بودند سراسر بمشایب بر حاسند و تابوت او را بمرگ و احترام ملوک  
داشتند در کازرگاه سر دانه که جهت شیر احمد حال پسرش ساخته بودند دفن کردند و پس ارفش آن مرحوم  
قائیم از عیال و محاربه نگاریکه داشتند مشغول شد بد چنانچه هر وان بقلعه داری و لشکریان امیر کبیر محصور  
داشتند و مقارن ایام میر عبدالعزیز نامی نامه از استیون اسکلیس که در طهران با عیال محصور  
بود قاضی در باب قرار داد دولتی اسکلیس و ایران بخصوص مملکت افغانستان و عدم مداخلت حاکم ایران در  
املاک طرفین و سران و سرداران امیرا که عذله و مافقه در بی ایشان رخ دهد گفتگو کرده ناصر الدین  
شاه را که عنم کث و بازی سردار سلطان احمد حال حزم کرده بود از امدادش باز داشت تا کافر قلعه آورده  
و اینجا مصحوب فاضلی رد امیر کبیر فرستاد که مضمون آن نامه این بود که دولت فویه برطانیه دولت ایران  
و بازی سردار سلطان احمد حال کثمت کرده است باید که در تسخیر هرات ثبات و وزیده از نصرت شاه و  
شهوده حاضر باشد و میرزای مذکور فراخا که در بیت کرده نامه مر بورا فرستاده بود جانب مشهد مراجعت کرد  
بر نامه او حسین حال نوکر سردار سلطان احمد حال که دو مشهد اقامت داشت و بر طبق نامه استیون مذکور  
مسلط و مرسل نموده بود در حدود کهان بدست کارگذاران امیر کبیر افتاده پس از مطالعه حضور تو سردار  
سلطان احمد حال فرستاده پیام داد که این مکتوب حاده خویش را ملاحظه کرده جنم انتظار براه و جبا  
کثت شاه قاضی دارد و بجایه امیر که دارد ناحونها ریخته شود و حاکم عداوت بیخه سکرو و سردار سلطان  
احمد حال از اندرون شهر هیمی یک پند را مکار داده نزد امیر کبیر فرستاد

ما جدا دکنی ما گرنشد گویان

در جواب این پست میرزا محمد عکس حال دیر از جاس امیر کبیر این بك پست را بر مکتبه ارسال داشت  
در جیب (۱) این كشتی نور دستکاری نیست یا حطر از دور است یا كدر نوديك است

وسردار سلطان احمد خان هیچ ننگه مردم سکنه هرات را بجزه رسیدن کنگ از طرف شاه قاجار استوار  
میکرد و ایشان هر یک که دل قوی دارند و عمت و استعلا قلمه داری بجزه بنامیده میگویند گفت حلاق  
واقع اهل هرات را بر رسیدن کنگ طامع ساخته کار محاصره را نامنت ماه کشاید و سیم فتح و بر جم غم امیر کبر  
پوریده روز زندگی سردار سلطان احمد خان یا آخر رسید در اوایل ماه رمضان سال ۱۲۷۹ هجری و دو  
صد و هشتاد و نه هری مطابق روز ششم ماه اپریل سنه ۱۸۶۳ هزار و عمت صد و شصت و سه میلادی ابد عرش  
بری کنت

﴿ ذکر عزیم بنامان نمودن سردار شهنواز خان ﴾

( فوت پدرش را و بروز یافتن آن و دفن فرمودن امیرکبیر اورا در پہلوی قبر زوجہ اش )

پس ارفوت سردار سلطان احمد خان سردار شهوار خان پسرش اورا عمل داده و کمر پوشانیده خواست  
که عین دارد است در مسجد جامع نهاد تا در کار قلعه داری استواری و در برده در نظر امیر کبیر و لشکرش  
تعمیم قلعه و نبات قلعه کی ترا از پدرش بجاید اما روز دیگری از سیاهپن نظام مهات بدست خدمت سردار محمد  
نیراف خان افتاده خبر فوت سردار سلطان احمد خان را بدیشان گفت و ایشان اورا نزد امیر کبیر حاضر کرده  
گفتار اورا حل بران کرد که از خوف جان این بیان کرده و می کنند که بدین جهت و هائی باید پس اورا نزد  
فرورد از خدمت سردار شیر علیخان فرستاده امر کرد که از وی بهره خوا یک بداد این امر را بر سینه بپا نهی  
تا اگر راست بود میت اورا از شهریان بخواند تا بر اسم شایسته مدفون شود و الا دستگیر شده مد کور را  
حفاظت نکند دارد که مبادا جاسوس باشد و سردار شیر علیخان فرمایش اعلیحضرت قله اعدش را بتقدیم رسانیده  
مد کس زیر دیوار حصار فرستاده قمری حال کرد و قلعه کیان نخست سکوت کرده جواب نداده تا که از سردار  
شهوار خان احوت حاصل کرده بعد پاسخ بم داده و آنگاه که راز از برده ما و از شد امیر کبیر تحت شهزادگان  
و در کل حاضر اردو را امر کرد که در باغ مراد رفته حارث مرحوم مد کور را از شهر بد بیرون خواست  
عش کسد چنانچه ایشان با امر امیر کبیر اجازه اورا طلبیده و شهریان بتوسط عداقه خان پسر کو چلت خودش  
املا رحیمداد و ناظر محمود و چند تن حامل جنازه بیرون فرستاده سردارانش در چپ و چپ روبرو اش مدفون  
رحمت و بعد از آن امیر کبیر حارث پسران را با سردار عداقه خان و املا رحیمداد و ناظر محمود از راه قله  
حصار و تسلیم داده رحمت معاودت شهر فرمود و سردار شمس و از خان بعد از چیدن اسلحه و سلاح و بار روی  
در راه مسالت و رکعت

﴿ ذکر طرح معالجت انداختن مردار شهنواز خان ﴾

(و نیز بر طبق خدمت امیر کبیر شروط اورا )

بعد از مرگ سردار موصوف کسی نزد جد امجدش امیر کبیر فرستاده خواستار آن شد که مرده را شش ماه بعد از آن از قبر کان دزد شهر فرستد تنها ایشان اموال مکتوبه خاطر خویش را مکتوب داشت پس از حصول این طریق تمایل شده سفیر علیه پیش گیری و امیر کبیر مسئول ادا باسمع قبول شنیده باشد که مرده را در محل دفن و سردار محمد زبیدی حال که ملاقات چون نوبت را لبست نشان ایشان را از مسجد دیگر حرکت را فرستاده خواهد شد و او اس امر را قبول کرده در واره عراف را بگشود و وصل و غسل شود و



(جلد دوم) (د کړ و فتح عهد امانت اعليحضرت امير کبير) (سراج الاخبار)

د ديوار شهر واقع قرب دره اړه مده کور را... د شمس ترمز راد و په دې تر کړي کړه در پر تر... د شمس ترمز راد و په دې تر کړي کړه در پر تر... د شمس ترمز راد و په دې تر کړي کړه در پر تر...

( ذکر پرون کردن سردار شهواز خان )

( د دار مير افضل خان را از هرات )

د سردار شهواز خان پس از مه و دوش در شهر بادينه ايکه مادا... د دار مير افضل خان را از هرات... د دار مير افضل خان را از هرات...

( ذکر امر پورش کردن امير کبير )

( حضرت پناه را و فتح هرات )

چون امر به... د شمس ترمز راد و په دې تر کړي کړه در پر تر... د شمس ترمز راد و په دې تر کړي کړه در پر تر...

د کړ پرون  
کړه سردار  
شهواز خان  
سردار مير  
افضل خان  
اهرات

د کړ فتح  
هرات

(۱) و...  
په...  
د...

(جلد دوم) (د کړ و فتح عهد امانت اعليحضرت امير کبير) (سراج الاخبار)

د ديوار شهر واقع قرب دره اړه مده کور را... د شمس ترمز راد و په دې تر کړي کړه در پر تر... د شمس ترمز راد و په دې تر کړي کړه در پر تر...

( ذکر انتقال امير کبير از دار فاني )

( سوی عالمه حوداني نامري داني )

چون مرگ اعليحضرت امير کبير شد کړه رمن د خلش... د شمس ترمز راد و په دې تر کړي کړه در پر تر... د شمس ترمز راد و په دې تر کړي کړه در پر تر...

د کړ انتقال  
امير کبير  
د...



(حد دوم) (د کړو فوټ اعلی حضرت امیر کبر جنت مصیر) (سراج التواریخ)

وحرین و جلال آباد و غیره بلدان و فسات مراسم تمیزه داری و قانع حوائی بیای دمت خلاصه این پادشاه جو  
آرامگاه متصف باوصاف حیده و متعلق باحلاق سیدیه بود و برای بازیم روز مبین جهت دادرسی امام داشت  
و محدود پس از ادای نماز و تلاوت باره از کلام ملک علام بمحصل مارشته احوال مرصیف و باو دراپرسید  
داد میداد بلکه اکثر ارداد حواهان اثاث و د کور بدرب حرم سرا و عرض راه عرض حال کرده داد میخواست  
جانش تکیه بر عا کرده داد میداد و مالیات عیالات اکثر بجا بیکر شهزادگان و بزرگان طوایف مبین کرده عرو  
بفرمود برای صبر هفتاد و دو سالگی بدوود جهان فانی کرده میرزا محمد محسن خان دیو سالات آن سرور  
دوای اعرافی شامراه وصف الحال با تاریخ فوټش در سلک این ابیات در آورده است

مهری جرج سلطنت ایدوستان گرفت  
شبی خوش کشت که دود مصیبتش  
شد خسروی زود که دایم بمانش  
یسی امیر دوست محمد که نیسج او  
از سکه مهربان سزیران و حویش بود  
ره کجیل زفت بخورد و بزد حویش  
هرگز بمر خوشی ز کس دل گران نشد  
مد عهد او بجهت امانت غنوده خلق  
ره را جان زود زن نایک پاک ساخت  
نسب کرد خلق جهان را بحسن خلق  
نایای او نهاد قدم بر سر بر حکم  
مکرفت کس دمر غن غنیش  
حکم آجیل بود که کاک فرانش  
کشان و قار او بهری لکراو مکد  
بمسود فتح شهر هرات و داد خان  
عس سوا کرد رهبر حرد که آه  
حوری سر از حال در آورد در حواش

و این پادشاه حله آرامگاه بیست و هفت و بیست و پنج دختر از شاهزاده بی رویه بار متده و دیگر سر و دست  
بفرموده یافته در دمن جانش بکوچکی بدوود جهان کرده و از حله تحت امیر شیر علی خان حاس بر رخصت  
شده و در دمن امارت او امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان بر بر تخت امارت احمدستان جلوس نموده  
جانشه مرقوم شده می آید و امیر شیر علیخان و امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان و امیر محمد افضل خان و امیر محمد افضل خان  
بد کانی و تاریخ فوټ و موضع دمن او و دیگر راداش این حدود معلوم میگردد

چون مدد امیر  
ساحه داری  
بجانب حل  
۱۲۸۲ مینوی  
و عدد جم که  
ساحه داری  
جانب بدر  
آورده شود  
۱۲۷۹ مانی  
میان که تاریخ  
فوت اوست

(حد دوم) (د کړو فوټ اعلی حضرت امیر کبر و مدت عمر و تاریخ فوت ایشان) (سراج التواریخ)

اسم	تاریخ ولادت	مدت عمر	تاریخ وفات	موضع دمن
امیر محمد افضل خان	۱۲۳۰	۵۴	۱۲۸۴	فتمه قوش محمد خان کابل
وزیر محمد اکبر خان	۱۲۳۲	۳۱	۱۲۶۳	مراد شریف نور کشت
سردار محمد اکرم خان	۱۲۳۳	۲۳	۱۲۶۶	مراد شریف
سردار غلام حیدر خان	۱۲۳۵	۳۹	۱۲۷۴	مراد شریف و مراد شریف کابل
امیر محمد اعظم خان	۱۲۳۶	۵۰	۱۲۸۶	مراد شریف و مراد شریف کابل
امیر شیر علی خان	۱۲۳۸	۵۸	۱۲۹۶	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار ولی محمد خان	۱۲۴۱	۷۲	۱۳۱۳	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد امین خان	۱۲۴۲	۴۰	۱۲۸۲	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد شریف خان	۱۲۴۳	۶۵	۱۳۰۸	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار احمد خان	۱۲۴۵	۷۰	۱۳۱۵	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد زین خان	۱۲۴۷	۴۲	۱۲۸۹	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد اسلم خان	۱۲۴۸	۳۹	۱۲۸۷	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد حسن خان	۱۲۴۹	۴۷	۱۲۹۶	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد کریم خان	۱۲۴۹	۶۴	۱۳۱۳	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد حسین خان	۱۲۵۰	۳۳	۱۲۸۷	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار فیض محمد خان	۱۲۵۵	۲۹	۱۲۸۴	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد عمر خان	۱۲۵۶	۶۶	۱۳۲۲	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار سید الله خان	۱۲۵۹	۲۳	۱۲۸۲	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد یوسف خان	۱۲۶۱			مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد قاسم خان	۱۲۶۳	۲۸	۱۲۹۱	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد هاشم خان	۱۲۶۳	۳۷	۱۳۰۰	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد الله خان	۱۲۶۸	۴۷	۱۳۱۵	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد رحیم خان	۱۲۷۰	۱۰	۱۲۸۰	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار نیک محمد خان	۱۲۷۱	۲۹	۱۳۰۰	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد دوق خان	۱۲۷۱	۱۸	۱۲۸۹	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد احمد خان	۱۲۷۲	۳۰	۱۳۰۲	مراد شریف و مراد شریف کابل
سردار محمد محمد خان	۱۲۷۳			مراد شریف و مراد شریف کابل

چون د کړو فوټ اعلی حضرت امیر کبر و مدت عمر و تاریخ فوت ایشان

(سراج التواریخ)















جواب

که قدم برخه چهارده سکی پناه بود بمحکومت هرات گشته جریبل مراصد حسن و جبران ولی عهد حسن  
 داد فوج پیاده هشتصدی از افواج کابل و سه هزار سوار از مردم در آن و علاقی و قزلباش و غیره و دوازده سرباز  
 توب کوچه و بکمر توب نه بی و توب چهاربازی و اقواب سابقه هرات و هشت فوج پیاده نظام مرانی و جوی  
 مدکی و سوارانش که در تحت دایه سردار سلطان احمد خان و استوقت داخل سپاه او بودند نزد سردار محمد  
 محمود حسن کیداشت و قاضی عبد السلام خان را بقتضای و ملا شاه محمد بافتای حکمته شرعیه آنجا نامزد فرمود  
 و سردار محمد علم خان بن سردار سید محمد خارا با سردار عبد الله خان ناصری و ناصر محمد نسیم خان و اشرف  
 آقاسی عطا الله خان و ابییک آقاسی عطا محمد خان و عبد الظاهر خان بادکرازی بمحضرش تعیین کرده میرزا  
 صدیق خان را بر سر دفتی برافراشته امور دیوان را بدو تفویض فرمود و خود پاهمه برادران و بنای سپه  
 کابل بر گرفت و از جه برادرانش سردار محمد اعظم خان پادشاه مالدیکه از امیر شیر علیخان در دل داشت  
 سپاه امیری در شهر دنگ کرد که از فضا پناه پیا شود و امیر شیر علیخان که از او چیزی در خاطر نداشت  
 سه روز در پل ملان جهت رسیدن او توقف کرد که با هم رهبر قندهار شوند چنانچه پس از وصول او  
 از دو از پل مذکور پل کوچ نواخت و قراریکه حضرت ضیاء الله والدین مرحوم امیر عبد الرحمن خان در  
 روزنامه خود نگار داده است که سردار محمد اعظم خان و سردار محمد امین خان و سردار محمد اسلم خان از حدیکه  
 امیر شیر علیخان و سینه خدمت شایسته اش در محاصره هرات و غیره نزد والد ماجدش هنر و عزت و در  
 سه تن از عباد او با سردار سلطان احمد حسن طرح موافق اداخته ارجعی امیر کبیرا از خود آورده صاحب  
 بودند و امیر شیر علیخان سرگران بوده راه مساعدت می نمودند فقط چنانچه سردار محمد اعظم خان پس  
 رسیدش در پل ملان از امیر شیر علیخان رحمت حاصل کرده در روستای کج که دو گروه از پل مزبور صاف  
 داشت فرود شد و همچنان در وقت کوچیدن امیر موسوی از پل مذکور معطل نکرده رهسپار منزل میرداد  
 کشت و امیر شیر علیخان پیام داد که من در منزل مسطور فرود گردیده حین وصول موکب پدشاهی بالار  
 همان شوم و امیر شیر علیخان پیام او را صدق دانسته چیزی فرمود و او وارد منزل میرداد شده بدون درنگ  
 آنکس منزل دیگر کرد و برای امیر شیر علیخان که از حال خویش غافل سازد باز پیام فرستاد که چون  
 باسفر از آفریقه نیست تا چار بدون توقف در هرات موقوف دیگر شدم که علوفه بدست آورم و پس از فرستادن این پیام  
 سردار رسید قامت هراتش را باسلام و اسبابیکه داشت در انبار فرو گذاشته از جه دوست و بچاه سوار و قدر کفایت  
 عوفه برداشته راه بهی محمد حسین نام هراتی که از توکران سردار محمد اعظم خان مرحوم بود پیراهه طریق فرار  
 اختیار کرد و از راه غوروات و هزاره جات جانب کابل روی نهاد و چون وارد موضع کوده واقع علاقه دای  
 میرداد هزاره شد از خود سردار محمد علیخان بن امیر شیر علیخان که حکومت کابل داشت جرأت داخل شدن  
 در کابل نکرده از راه شیخ آباد علاقه وردک وارد بری راجان علاقه لپو کرد کردید و استوقت سردار محمد علیخان  
 حاکم کابل آگاه گشت سواره و پیاده بسیاری از مردم مدکی علاقه چهاردهی و غیره نواحی کابل و شهر و ده  
 سر کرد که از سلاطین خان خلجانی و غیره یزدگان کوهستانی و کالی و قزلباش در علاقه لپو گرد فرس  
 ولیکن سردار محمد اعظم خان قبل از رسیدن این لشکر از خواست خوانین و ملکان لپو کرد که نزدش فرام  
 شده حواستار آنند که با علاقه لپو کرد بیرون شود کامردم آن علاقه مورد عتاب و سیاست پدشاهی نکرده  
 پادشاه دست بردار محمد علیخان بسیار توقف و اقامت را در لپو کرد دشوار داشت و چون خوست و دشت  
 و کرم که محل حبسش بودند نهاد و لشکریکه سردار محمد علیخان مأمور کرده بود پس از بیرون رفتن سردار  
 محمد اعظم خان داخل لپو کرد شده احریم و احتیاط در آنجا اقامت کرد تا اگر سردار محمد اعظم خان  
 حقه کت شورش بی روی کند راه او بده نگذارد که با عیدان هزاره گذارد و امیر شیر علیخان که رهبر  
 میر قندهار بود از کربخ او هیچ در دست حای نداده بجهت او را که فرو گذاشته گریخته بود با خود برد  
 و همه را نسل و دوطرف داده دو راه نهاد

د ذکر عجوس کردن تبعه سردار محمد اسلم خان

(اورا و فرار کردنش)

و همچنان از قضاى سردار محمد اعظم خان سردار محمد اسلم خان نیز پیش رفتن اختیار کرده چون در منزل  
 سردار رسید حواست که با همراهانش از راه غوروات داخل هزاره جات که حبسش بود شده با امیر شیر علیخان  
 طرح صادقان اندازد و همراهان و کاتبان از ادبته ناصواب او خبر یافته دوی از وی شناسند و عجوسى ساخته بود  
 گشته که مرکز مرتکب امر غاص حرامی بشوم و پادشاه داعی خلاف اطاعت بشوم و پس از قید کردن او با حرا را  
 حضور امیر شیر علیخان معروض داشتند و ادبته ناصواب او را به هر سوارا اردو فرستاده امر کرد  
 که او را به سبایه پیشگاه حضور حاضر سازد و همراه توکرانش بمقامت پردازد و همرا ازم تیغ کند و او را سردار  
 مذکور را از ده میلان واقع قرب اسرار خود برداشته نزد امیر شیر علیخان حاضر کرد و نخست او را  
 در عتاب فرموده بعد از راه برادرى دلجویی داده بحالت اولش برقرار داشت اما او از عدولیکه پس  
 امیر شیر علیخان در دل داشت خصمی و هم چنین را فرو نگذاشت چنانچه از اسفزار که منزل عمارت هرکابر هرات  
 شده در شب آنجا با چهار سوار اردو بیرون گشته قامت مل و اسانش را گذاشته از راه معاطه روی فرار  
 حاکم هرات نهاد و از راه او به و خواجه جنت داخل هزاره جات گردیده سردار محمد حسن بن برادر اعلى  
 خود پیوست و امیر شیر علیخان فوج متاعه او را اسباب و ادواتش را بردار محمد غیاث سپرد که نگاهداری  
 بید و پس از وی دیگر سرداران که حاضر رها امیر شیر علیخان بودند غیاث و محمد حسن بن  
 بیعت سردار محمد اسلم خان بر حسته عرس و استماع کردند که مشار اله از حالت دار و حش جاده چای  
 طالت شده است برادرش سردار محمد حسن خان را با حسان نواخته روانه هزاره جات فرموده شود که او را  
 آورد موکب والا در کابل هدایت کرده و بپ حصور سار و امیر شیر علیخان مشورت را بگوش دولت  
 شده سردار محمد حسن خارا از راه قندهار رحمت هزاره جات داد و در منزل هزاره ملا عثمان واقع گران علاقه  
 راه سردار محمد شریف خان حکمران فرام او را پذیرد و اردو بیرون می شده شرف پارو عمر دینار علیحضرت  
 او را حاصل کرد و شب را در محل حضور سرورده با ممدان و خصص مراجعت یافته جانب فرام معذرت کرد  
 و امیر شیر علیخان منزل منزل طی مراحل کرده چون وارد منزل و انبار کشت و از سبب فرار کردن سردار محمد  
 اعظم خان و سردار محمد اسلم خان در دل نشویش داشت و هم سردار محمد امین خان حکمران قندهار را چنانچه  
 پیش رفت گشت با خوش حالف می بداشت پس پادشاه آنکه مازا سردار محمد امین حش از در آمد  
 و عازم مع گردیده خدمت روی دهد لاجرم سردار خوشدل حسن و قاضی عدار حسن حطوط را پیش از خود  
 روانه قندهار فرمود که سردار محمد امین حارا اگر هوای محالمت در سر داشته باشد و در و صاحب  
 شمره هدایتش آرند چنانچه ایشان از و انبار پایوار و شبگیر اسب رانده وارد قندهار شده سردار محمد امین  
 پس را همچنانکه امیر شیر علیخان فهمیده بود برخلاف دیده بمواظف و لپو را چنانکه در دل داشت گردانیده  
 پس نمودن امیرش برانگیخته چنانچه از دیرینه بیرون شده در منزل غاشقه واقع عتب کروی شهر قندهار  
 در اردوی امیر شیر علیخان گردیده شرف پارو عمر دینار حاصل کرده از آنجا با هم رهسپار شدند و چون وارد  
 قندهار گشتند امیر شیر علیخان در باغ سردار محمد امین خان شرف نزول افکنده سردار محمد امین حسن در  
 شد و در جلستگاه روز دیگر که امیر شیر علیخان با سردار محمد رفیق خان و مشوق میرزا عبدالرزاق حسن  
 در سه اندرون باغ جلوسه محبت داشت سردار محمد امین خان پادشاه سلام و ملاحت صبر شده حواس که  
 حواس که در باید قابو بی صانع گردیده اردو آمدش در داشت و گفت که لحظه صبر و درنگ که نال و حوص  
 و او این امر آرد دل و حسته حاضر شده مراجعت کرد و ارجعی و رشکی که ارجعی در حصر داشت  
 صورت را با امیر شیر علیخان گذاشت و عمر کرد که مکتوب مرده سردار محمد شرف حسن و در کچه خود  
 مرده در قندهار حواست سار محبت امیر شیر علیخان - که و او این اراده سردار محمد امین حسن که

د ذکر عجوس  
 شدن سردار  
 محمد اسلم خان  
 و کربخش



(جلد دوم) (د کړ وفاق عهد امانت امير شير عليخان) (سراج الاخبار)

شده د پام وړه د خپل ځان خايلوم راځي راه استال ترد او فرستاد که نصيحت و هدايتي کنت و خايلوم ورسره  
د او دغه نصيحت و مو عطيني کړه از کته و غناد باز داشت و سردار محمد امين خان از غايت آورد کي اکر  
سره سرک شته اما باطناً د ملي کناره و جانب راه کابل و قندهار را اعلام فرمود که علوفه و آزون  
لشکر امير شير عليخان نهدن چنانچه د وقت راه چوڼي امير مذکور بالشکرش جانب کابل و طلي امر سرد  
محمد امين خان علوفه نډاده بلکه از کناره کورچيده خود را دور کښتند و امير شير عليخان نظر پانک ايتدلي  
نصحتي بود و هم پانديته برادران خوښي که ابتدا اورا منسوب بپدايي سازند سر داني و کونشالي سردار محمد  
امين خان را موقوف وقت فرست کفالت و از علوفه نډادن مردم کنار راه و کرښن ايتان پراشت و لشکر  
امر کرد که ذراعت اطراف و جوانب راه و بازاراج آورده صرف نمايند تا که از خش قندهار کښت واد  
غربي شته دست از کاراج باز داشتند

د ذکر معاهده سردار محمد اعظم خان با امير شير عليخان

د وړه د پام وړه د خپل ځان خايلوم راځي راه استال ترد او فرستاد که نصيحت و هدايتي کنت و خايلوم ورسره  
د او دغه نصيحت و مو عطيني کړه از کته و غناد باز داشت و سردار محمد امين خان از غايت آورد کي اکر  
سره سرک شته اما باطناً د ملي کناره و جانب راه کابل و قندهار را اعلام فرمود که علوفه و آزون  
لشکر امير شير عليخان نهدن چنانچه د وقت راه چوڼي امير مذکور بالشکرش جانب کابل و طلي امر سرد  
محمد امين خان علوفه نډاده بلکه از کناره کورچيده خود را دور کښتند و امير شير عليخان نظر پانک ايتدلي  
نصحتي بود و هم پانديته برادران خوښي که ابتدا اورا منسوب بپدايي سازند سر داني و کونشالي سردار محمد  
امين خان را موقوف وقت فرست کفالت و از علوفه نډادن مردم کنار راه و کرښن ايتان پراشت و لشکر  
امر کرد که ذراعت اطراف و جوانب راه و بازاراج آورده صرف نمايند تا که از خش قندهار کښت واد  
غربي شته دست از کاراج باز داشتند

د ذکر معاهده  
د سردار محمد  
د امير شير علي

(جلد دوم) (د کړ وفاق عهد امانت امير شير عليخان) (سراج الاخبار)

د امير شير عليخان سردار محمد اعظم خانرا بجلت شاهانه نواخت اسب موسوم بخيبر خوښي واهه هس هرا  
د پام وړه د خپل ځان خايلوم راځي راه استال ترد او فرستاد که نصيحت و هدايتي کنت و خايلوم ورسره  
د او دغه نصيحت و مو عطيني کړه از کته و غناد باز داشت و سردار محمد امين خان از غايت آورد کي اکر  
سره سرک شته اما باطناً د ملي کناره و جانب راه کابل و قندهار را اعلام فرمود که علوفه و آزون  
لشکر امير شير عليخان نهدن چنانچه د وقت راه چوڼي امير مذکور بالشکرش جانب کابل و طلي امر سرد  
محمد امين خان علوفه نډاده بلکه از کناره کورچيده خود را دور کښتند و امير شير عليخان نظر پانک ايتدلي  
نصحتي بود و هم پانديته برادران خوښي که ابتدا اورا منسوب بپدايي سازند سر داني و کونشالي سردار محمد  
امين خان را موقوف وقت فرست کفالت و از علوفه نډادن مردم کنار راه و کرښن ايتان پراشت و لشکر  
امر کرد که ذراعت اطراف و جوانب راه و بازاراج آورده صرف نمايند تا که از خش قندهار کښت واد  
غربي شته دست از کاراج باز داشتند

د ذکر فوت ددو نیکو مير عليحضرت امير شير عليخان

د وړه د پام وړه د خپل ځان خايلوم راځي راه استال ترد او فرستاد که نصيحت و هدايتي کنت و خايلوم ورسره  
د او دغه نصيحت و مو عطيني کړه از کته و غناد باز داشت و سردار محمد امين خان از غايت آورد کي اکر  
سره سرک شته اما باطناً د ملي کناره و جانب راه کابل و قندهار را اعلام فرمود که علوفه و آزون  
لشکر امير شير عليخان نهدن چنانچه د وقت راه چوڼي امير مذکور بالشکرش جانب کابل و طلي امر سرد  
محمد امين خان علوفه نډاده بلکه از کناره کورچيده خود را دور کښتند و امير شير عليخان نظر پانک ايتدلي  
نصحتي بود و هم پانديته برادران خوښي که ابتدا اورا منسوب بپدايي سازند سر داني و کونشالي سردار محمد  
امين خان را موقوف وقت فرست کفالت و از علوفه نډادن مردم کنار راه و کرښن ايتان پراشت و لشکر  
امر کرد که ذراعت اطراف و جوانب راه و بازاراج آورده صرف نمايند تا که از خش قندهار کښت واد  
غربي شته دست از کاراج باز داشتند

د ذکر مرگ سردار محمد اعظم خان

د وړه د پام وړه د خپل ځان خايلوم راځي راه استال ترد او فرستاد که نصيحت و هدايتي کنت و خايلوم ورسره  
د او دغه نصيحت و مو عطيني کړه از کته و غناد باز داشت و سردار محمد امين خان از غايت آورد کي اکر  
سره سرک شته اما باطناً د ملي کناره و جانب راه کابل و قندهار را اعلام فرمود که علوفه و آزون  
لشکر امير شير عليخان نهدن چنانچه د وقت راه چوڼي امير مذکور بالشکرش جانب کابل و طلي امر سرد  
محمد امين خان علوفه نډاده بلکه از کناره کورچيده خود را دور کښتند و امير شير عليخان نظر پانک ايتدلي  
نصحتي بود و هم پانديته برادران خوښي که ابتدا اورا منسوب بپدايي سازند سر داني و کونشالي سردار محمد  
امين خان را موقوف وقت فرست کفالت و از علوفه نډادن مردم کنار راه و کرښن ايتان پراشت و لشکر  
امر کرد که ذراعت اطراف و جوانب راه و بازاراج آورده صرف نمايند تا که از خش قندهار کښت واد  
غربي شته دست از کاراج باز داشتند

د ذکر فوت  
د امير شير علي

د ذکر مرگ  
د سردار محمد اعظم























حانی و به نوبت می رسید و نه طایفه کلاه زری رسم ارمنان پیشکشیده بود خلاصه چون سردار عبدالرحمن خان با همراهانش خلایع خویش پیوسته فرستاده امیر بخارا حاضر شده پیام گذارید که از آمدن ملاقات بزرگوار امیر بخارا

طرح دربار پادشاه بخارا

چون پیام امیر سردار والایار رسیده ملاقات خویشین طلبید او از جای برخاست داخل ادرگشته در آمدن ادرگ خوش بیکی پذیرد و شاه کرده با خود بدرج بارگاه امیر برده دید که امیر بدون از محرم بچه کان خورد در میان بزرگ نشسته و بزرگان و افسران در بر صفا طولانی کم عرض که بیای دیوار بارگاه ساخته اند نشسته اند و غیرت کرده که دون صاحب بدروازه سرای بزرگ که پادشاه در آن نشسته است بیا ایستاده و خطه خطه سر در اندرون در برده نگاه میکند که اگر پادشاه جهت کاری بدیشان اشارت نماید تودش رفته امر پادشاه را بدست و گوش گرفته تود بدیعی بنی ابوبک آقاسی رسانند و همچنین سوال و جواب مکتوبی را با منشیان حضور پادشاه که در حاکم سوم جای نشستن دارند نیز همان دون صاحب برده و میا آورد پس سردار عبدالرحمن خان بدآب آنها تود حاضر شده حال بازداشت و حاجب تود پادشاه رفته از امر پادشاه مراجعت کرده بدیعی را آگاه کرد و او تود سرافراشته بوی پیاموخت که عنان هر دو اسب پیشکش را که ایستاده آورده است بدست خویش گرفته و منلی از نگر که بز رسم هدیه با خود دارد بر گریخته پیش کشد و چون نزدیک شود فلق گفته سرفروود کند و سردار از تعلیم او سرافراشته فرمود که دون جهت پیش کشیدن اسبان و یکت برای بدوش برداشتن تنگهای هدیه بکراست و روا که هر دو کار بر من دشوار است و هم فلق گفت و سرفروود کردن در نزد بنده نامزوار و مرد صاحب این گفته سردار عبدالرحمن خان در شکست مانده ساکت شد اما سرافرازش امر کرد که زود تود امیر شده احوال کن حال باز آمد و فوش بیکی و بدیعی نیز بزان ترکی بدریان چیزی گفتند چنانچه او فوراً تود پادشاه رفته زود برگ بر سرافراشت که رسم و شیوه افغانی که داری تود امیر شو و سردار عبدالرحمن خان در اندرون سرای شده سلام گفته دستامبورا بمصافحه برگرفت و امیرش نیز از اعزاز و اکرام نموده پهلوی خویشین حای نشسته و او سرافراش پس از یک ساعت محبت بمنزل خود مراجعت کرده با همراهان و ملازمانش بکاریکه در غربت سرفراشت پرداخت

ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان در بخارا

( و سر باز زدن او از نوکری امیر آتجا )

پس اردو به بنعلیم پادشاه شخصی تودا حاضر شده رأفت و ملاطفت پادشاه را که نسبت بوی کرده بود رشرده آخر الامر سردار اظهار کرد که اگر شما نیز ملحق یک لک طلا و سه تن علام ماه سپا که حدود دایره تود امیر برده محله گذارید بدخواهد بود و سردار عبدالرحمن خان پاسخ داده فرمود که اینست اما بختا فرموده است و عطای یک لک طلا نیز از صفت پادشاه است نه عادت غریبه و من باز دانه و توان خویش هدیه پیش کشیدم اکنون امیدوار عنایت امیر هستم آن مرد خاموش گردیده راه مراجعت برگرفت و ده روز پس از وی حاجب پادشاه تود سردار عبدالرحمن خان حاضر آمده سلامی از جانب او داده کرده بعد گفت که امیر مرد و زشوار اجازت بداد که حواسار آست که نوکر شوید و او از نوکر شدن سرافراشته مرد حاجتش امر کرد که اگر نوکر شوید پول و دیوار از امیر خواهی یافت و سردار نیز بیکه دوباره حاجتش از راه خبر خواص گفت که اگر قبول نوکری نکنی کانت دشوار خواهد گشت و وی چون مصدر امریکه باعث و جهت حفاظتش شود نکر ندیده بود هیچ در خاطر و اندیشه ایستد فرمود که بدون از نوکر شدن هم مرخص میشم مأمور شود بتقدیم خواهد رسانید و مرد حاجب در جواب گفتار سردار و آلتا سر گفت که اگر نوکری اختیار نکنی محبوس خواهی شد و ازین گفته شخص مد کور سردار عبدالرحمن خان بر تخته فرمود که کسیکه از خدمت من که پادشاه امانتشان باشد سر نباید چگونه ملاقات دیگری را کرد خواهد بهاد باری در صورت بدرفتاری بفرموده بود بطریق صدق خواهم بود و کسر محبت خواهم نمود که در وجه اجیر مثل دیگر خدام خواهم بود و بوجه اول تمامت سران و سرکردگان قسم می

طرح دربار پادشاه بخارا

سرگذشت سردار عبدالرحمن خان در بخارا

خواهند شد زیرا که از صداقت من خیانت ایشان در نزد پادشاه ظاهر گشته از حد مرز منم ساخته جانبی در محل خطر خواهم بود دیگر آنکه بامیدواری بسیار وارد ایستاید شدم که در ظل حمایت عالی حاکم کرده با مردم ماسان راه مراوده به شایم تا در وقت فرصت از حساب عالی رحمت حاصل کرده رهسپار بدو خویش شوم و چون و کر شوم باید راه ارسال و مرسول را از حسب امانتشان بر بستم زیرا که مست مثنی علی باعث بدعت است که جانبیان خواهند گفت نوکر عالی باجارت و اشارت خودش در ملکیت غیر محل ابداری می نماید و این گفته سردار والا نادر گناشته امیر بخارا رنجیده حاضر گشته گفت که امر حاضر خواه عالی را بدوشی جواب نگوئید بلکه از طوع و رعت بگردن قبول نمید و او مناسب حال این بیت را بر سبیل مثال در جواب برخواند

خبر اشتری سوارم تا جو خربزیر بدم نه خلیفه رعیت نه غلام شهریارم

الفرض فرستاده امیر بخارا همه مذاکراتی که بیای رفت نوشته راه خویش برگرفت و مقارن اعیان نام علام احمد خان باسحق و کیدان سکندر خان پادشاه تن همراهان خود از سردار عبدالرحمن خان بدون سی روی برانگشته ملازمت امیر مظهر اختیار کردند و هم ماه رمضان پیش آمده سردار شخصه اطوار روز را روزه داشت و از سبب آنکه نوکری امیر بخارا را نپذیرفت بنده نظریست در زیر حاکم میرش سر برده دل هیچ در اندیشه و نوکرانش را نیز آگاه نمیکرد که مبادا دلگیر شود تا که ماه رمضان آخر شده روز عید سید مظهر رسید در شب عید دوست لباس و یک دستار و یک دستار از لباس خانه امیر برای سردار سعادت شایر رسم خلعت عید آورده خورش نیز دادند که طلوع آفتاب جهت تنبیت و تبریک عید حاضر بارعام شود و سردار دفع مقدمار وقت موعود حاضر شده دید که چهل تن از بزرگان در آنجا و سببی نشسته و محمد جان سربل که از شکر سردار عبدالرحمن خان چنانچه در موفقتی مد کور شد هزیمت یافته جانب بخارا نشسته بود بر دین جمع حاضر بود و دست تن فروز از وی حای نشستی برای سردار عبدالرحمن خان قرار داده بودند چنانچه رفته در آنجا بنشینند بعد امیر تشریف آورده بمسند خویش برشته حاضرین مجلس و سردار مذکور دست او را بوسیده چون اهل مجلس ریحی خود قرار گرفتند امیر بیرون شده شیرینی و حلویات حاضر آورده مجلس بیای رفت و سردار را بمقدار در عیدگاه رفته از نوکران خودش که تود پادشاه بخارا ملازم و ده تود خدمت شده بودند استعفاف بداد دیده در آنجا که برایش معین کرده بودند نشست تا که امیر مظهر وارد نمازگاه شده چهار ایستاد و از تود عید فارغ شده تمام رعیت و سپاه مراجعت کرد سردار و آلتا بار نیز وارد منزل خویش گشته قریب دلت روز سر می برد چنانچه پادشاه میر شیراز از سبب همان قول نوکری تا کردن سردار عبدالرحمن خان تعلیم و انفا کرد که او را نسبت روی زمان قاضی مأخوذ دارد و میرش عرض نمود که این امر ثابت دشوار است زیرا که جهت نشست خدمتش با وی بکجا اند پس امیر ازین تدریش مأیوس گردیده تدبیر دیگر بوی کار آورده فرمود که گذرا نوکرانش سپاه و حیل و سخت بگرد تا از وی دست باز داشته او را تنها گذاشته بودند که مضطر شود چنانچه میرش هم روزه نوکران او را تحویف و تخدیر کرده خودش را مضطرب و متعجب بمصاحت تا که دولت روس نماندند را متصرف شده در افواه سرگشت که آهت تسخیر بخارا دارد و امیر بخارا از اظهار این احوال راه مدافعه جانب سرفراشته برگرفت سردار عبدالرحمن خان از ایذا و اضرات او این گشت

ذکر توجه امیر شیرعلیحان از تاشقرغان جانب تختلی

( و از آنجا مراجعت نمودنش بدار السلطه کابل )

و امیر شیرعلیحان شش روز پس از رونهادن سردار عبدالرحمن خان حاجت بخارا سردار محمد اصل خان را میبایست مطریست از تاشقرغان با خود برداشته وارد تختلی شد و قضا افواج سردار محمد اصل خان و سردار عبدالرحمن خان را که در آنجا مانده بخای تفرقه بودند همه را پیش خوانده بتواخت و تسلی داده سپه خویش متعقی صاحب سردار حلال الدین خان را با ششصدای خودش رخصت مراجعت کابل داد زیرا که او در کان سردار محمد سرور خان

ذکر توجه امیر شیرعلیحان از تاشقرغان جانب تختلی



بن سردار محمد اعظم بن درویش امیر مو صوف متحد و همدانش شده در ترکستان با سردار محمد اعلیٰ بن سردار  
 مراد و پیش گرفته بخلاف امیر شیرعلیحان با الوسخن میراند و او ازین رفتار و کردار کابلی و نجیده خطر گردید  
 روانه کابل فرمود که در اردوی ملی نیاید و سردار فتح محمد خان بن وزیر محمد اکبر خان مرحوم در محکومت  
 سرافرازی داده میرزا محمد حسین خان بن میرزا عبدالمسیح خان قزلباش را با سرداری آنجا گماشت و حکوم  
 قبیله را با سردار فیض محمد خان قویون فرموده همچنین در هر حال و هر بلدی حاکم و نویسنده از خدای احد  
 اکتی سادات اندیش تعیین نموده بعد عیال و اطفال سردار محمد افضل خان و سردار عبدالرحمن خان پیش  
 از راه جبل هندوکن روانه کابل کرده سردار محمد افضل خان را تحت الحفظ با خود برداشته از راه بلقان مر  
 یای دارالمسلطه کابل شد و قبل از ورود موکب هایت سردار جلال الدین خان که از کردار خودش شرمسار  
 بر کابل گریخته در قندهار نزد سردار محمد امین خان که با امیر شیرعلیحان سرگران بود رفت و پس از وی سرد  
 محمد شریف خان نیز سواران مواجب خویش را اندک اندک از شهر کابل کشیده خود از قنای ایشان بیرون  
 شده از راه فرار در قندهار رفت و آنگاه که امیر شیرعلیحان در کابل پرتو زول اوکند و مار سرکن  
 اسر مروسی سردار شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان باصیبه سردار محمد اسمحان آفاق افتاده سردار  
 اسمحان و سردار محمد حسین خان در قتل امیر شیرعلیحان دل یکی کرده با هم قرار دادند که در شب زفاف یوسف  
 بیرون مروسی را با داد امیر شیرعلیحان را که حاضر محفل میشود بکشند و بعد از آن مقیدش ساخته و زلف  
 و سرش را بریده و اقدار خویش آرد و از غنای امیر شیرعلیحان بواسطه خبر آگاه گشته هر دو تن را محسوساً به  
 هر دو تن پس از آن از رادارش بدکل شده بهانه اینکه سردار محمد عمر خان سردار احمد خان و سردار محمد  
 در درگاه مکتوب از ترکستان در کابل جلبیده وایشان ترک رعایت احسانات سردار محمد اعلیٰ بن سردار کرده در ک  
 آمده و در موع متصدد ایشان را داخل امواج بدشاهی کرد وایشان را از فوج تپی دست و ناتوان ساخته فرمود که  
 شما پس احسان سردار محمد افضل خان را ننکرید هم چنان رعایت حقوق سلطنت را نیز نخواهید کرد و ایشان  
 از تحقیر و احقاق اگر چه سرگران و دلگیر شده اند اما از حبس و حشمت سلطنت چیزی نتوانستند گفته خواستش نشند

(ذکر کشته سردار محمد امین خان)

(حکمران قندهار)

حون سردار محمد شریف خان و سردار جلال الدین خان برادر یک مدکور شد از کابل گریخته وارد قندهار شده  
 به دار محمد امین خان را که از امیر شیرعلیحان بواسطه دشنام دادن و پیام فرستادن بصحابت سردار مدح  
 در وقت حرکتش بجانب ترکستان چنانچه از پیش رفت کشت و نجیده خطر و سرگران بود اعوان نموده بمخالفت  
 شیرعلیحان برانگیخته چنانچه سردار جلال الدین خان و سردار شیرعلیحان قندهاری و سردار مدد خان را پیش  
 هزاران نفر و سوار و چند ضربتوب از قندهار بمنحرف قلعه قلات گماشت و خود بالشکر بسیار ارفندی ایشان را  
 شد و امیر شیرعلیحان از غم آگاه گشت مدحال حکام و در طایع عرض داده و افرمان کرد که بجهت فرستادن لشکر  
 که در آنجا است و از انسو لشکر سردار محمد امین خان وارد نواحی قلات شده سردار فتح محمد خان و  
 محمد بن محمد خان و خواجه محمد خان قوم مذکور و سرتیب مهم الدین خان قوم ابراهیم خان  
 و محمد بن محمد خان و چند ضربتوب در اندرون قلعه بود بمحاصره انداخت و تا فصل بهار بدور قلات افتاد  
 و از آنجا که در آنجا بود قندهار مهاجرت کرد و امیر شیرعلیحان که از این امر آشفته و سرگشته و  
 غمناک و از حال و اوضاع حال در جبل علی را اندک غلب کابل گشته سردار ولی محمد خان را بخاک  
 من فرستاد و چون در راه متصدرا عدالت داشت و خود با سردار محمد علیخان مرزبان احمد خوش و شکر  
 کرده و هر دو تن سردار محمد امین خان پیش گرفت و در ماهی الحجه سال ۱۲۸۱ هزار و دویست و هشتاد و دو  
 هجری قمری را در قندهار بر گرفت و در موضع چشمه چمر واقع فرستاده قومی پرتو زول اوکند و از راه سردار

ذکر کشته  
سردار محمد  
امین خان

جمع مکان در کابل شهریار عدالت توانان سردار محمد یوسف خان احوال و اقبال خود را با اردوی ملی کوچ داده  
 خودش بجهت وداع و اقامه مأجده و سایر منسو باقی گذاشت کرده روز دیگر رهبر گشته دزده مرگت مشهوری  
 بر امیر شیرعلیحان پوی رسید که با سردار ولی محمد خان در کابل بوده در کار حکومت باوی اشغال داشته باشد  
 که مبادا دردی اندیشیده امر سلطنت را بریتیده (۱) سازد و او بنصورت ایشانکه از خدمت محض باز داشته با خود نمی برد  
 بر گشته نزد امیر شیرعلیحان شد و عرض کرد که چگونه از امانت و اقرانیکه مقدم و کابند باز مانده از ثواب  
 خدمت محروم گردید و امیر شیرعلیحان هیچ پاسخ نداد تا که شب رسیده علس از وجود اعیان حالی گشت امیر  
 شیرعلیحان با سردار محمد یوسف خان فرمود که عصمت افغان و اسلاح خان همدوش حاوی شیارا بواسطه شیار  
 دوست بنده است بمحافظت کابل گماشته ام که هرگاه سردار ولی محمد خان مصدر امر خلاص شود باقی ایشان او را  
 رفته باز داری و اگر طریق صلاح و صواب بیاید او را برادر بزرگ خویش دانسته راه مرگت پیش گیری و هم  
 حراست و حمایت بانوان حرم محترم را بمنزله ایشان شان دیگری نیدام که بهر حال دوست در کابل بهزار رفت قندهار است  
 و سردار محمد یوسف خان از مرده ابعده مت ساهی گشته یکمتر دیگر همان رفته بعد رخصت مراجعت و اقامت  
 کابل بجهت بار گیرهای خود را با امیر شیرعلیحان سپرد کارکنان اسطبل شاهی نموده وجه های ه و را بشام  
 همراه دار کابل فرستادن حاصل کرده مراجعت نمود و از خزانه دارنم بار گیرش را باز یافت فرمود و امیر شیرعلیحان  
 وارد عربین شده فاطمه ولی محمد خان حاکم آنجا مراسم پذیره بقدیم رسانید و از آنجا کوچ داده دو عرض راه  
 بهر چشمه مفرومزل چشمه بسک سردار محمد اسمحان خان بن سردار محمد امین خان که بواسطه امری از پدرش  
 روی رفته نزد امیر شیرعلیحان قرار یافته بود گریخت نزد پدرش رفت و همچنین سردار محمد زلمخان و سردار  
 محمد سرور خان بن سردار سلطان محمد خان مرحوم هر یک از منزلت قندهار فرار کردند و از آنجا در و سکت  
 بر شیرعلیحان با سردار محمد امین خان آگاهی دادند و او سردار محمد شریف خان و سردار جلال الدین خان را لشکر  
 قلات و سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان که پدرش او را از راه وزیری دو قندهار فرستاده  
 و در ارفندار مرم مدافعه جانب قلات کبیل کرد و ایشان وارد منزل جلفه شده اقامت کردند و امیر شیرعلیحان  
 ز قلات عبور کرده موضع کج باز را لشکر که فرار داده جانبین با راستن صفوف لشکر پرداخت

(وقایع سال هزار و دویست و هشتاد و دوی هجری)

و طرفین تار و زخم عزم ست ۱۲۸۲ هزار و دو صد و هشتاد و دوی هجری همدو و صد آرائی کرده يك مرد بگری  
 را بهی نشان همداد نمود و خلال این احوال سردار شمس الدین خان بن سردار عبدالغفور خان از منزلت سر اسبیا محمد  
 سوار خویش با امیر شیرعلی خان راه فراولی پیش گرفته و در منزل باغ بیرو بخوابد استراحت نموده بود باقامت  
 سوارانش دستگیر لشکر قندهار شد و مقارن حالتیکه صفوف جنگ آراسته گشت سردار محمد افضل خان که اینوقت  
 از شیرعلیحان در زندان قلات نگاه داشته بود از محبس برای او نوشت که اگر چه باطریق تراعی پیش گرفته قطع رت  
 و حق تروی کسی را چون و چرا نیست اما با راداران امینی راه خلاص بیود خود را مورد ملامت حق بار  
 گردست میباشد که چون مسلمانی بر روی و با راداران سنیری و امیر شیرعلیحان رقیبه او افتد مکرده حکام  
 ی قتل شد و از خیمه بیرون گشته برشته که اطواب پیش را گذاشته بودند برنده مواضع محاربه را بدرین  
 سده کرد که تدبیر امر مقاله نماید و در شب نیم ماه محرم سردار محمد شریف خان و لشکر امیر شیرعلی خان  
 سوار زده و اردوی او بمدافعه برخاسته در حدود کج باز با هم در آویختند و کمانها را فراوان خون همسگر  
 حاد هر کدام بجهت مقام خویش اسب مراجعت برانگیخته و آنگاه که آفتاب طلوع کرد سردار محمد  
 اسلاح آراسته چار آب در ترکشیده خود تهن و سرتیاد و شمشیر حایل آداشته در برشته مکور بر بدشته  
 و امیر شیرعلیحان دیده گشت که چنان تن قلات حون آراسته که کویا خود را اسلح کویا حرم حاد میباید  
 در کرده داخل میدان کارزار شوی ناخصص باشد و او را تبدیل لباس کرده از حضور دور تر  
 سردار چون مطورش مساحه و ترک متعبد بود کسی بد سردار محمد علیخان که تصور پدرش دو فرستاده نزد خود

(۱) بریتیده  
لغت فارسی  
است یعنی  
بریشان

وقایع سال  
۱۲۸۲ هجری



(جلد دوم) (د کړونکې عهد ابرت اعليحضرت امير شير عليخان) (سراج الاخبار)

عليه وحوال خوش را که دیده بود وی بدست که دو کلب کرده همه کرده هر کدام ارباب بزم گرفته میسر  
 میر گفت که غایت سپاه ارشدت عریضه شب چنانکه اگر زن مقاله امروز را از امیر استماعانی اقرب بصورت  
 و انداز اسطراب است و او باز گفته از همد سخن آغاز گردان که بوقع مناسب از طرف خود سجد می کرد و در  
 بزم پس آورد و امیر شير عليخان بر آتشفته فرمود که چنان است محمد علی را آتشفته جیت نیست پس او بر  
 در بزم نشسته غایت و نظاره کند که من بخار به کنم و سردار محمد عليخان ازین سخن بخود عیبه پیش دود و بر  
 ادب پوسیده عزم کرد که اینست آمده کار دارم و غل مستدارم که احداث یافته حال بدست می آید امیرا کی  
 دوست دعا رواشته ادب حاکم حواست و آتشفته پیکار کرده سردار محمد ابراهیم خان و سردار محمد رفیع حیدر اشیر  
 هوش از پیده نظام واکثر سواران کشده و چند عراده توپ حاکم می آید در مقابل سردار محمد شریف خان سی  
 استاد فرمود وجود با گروهی از سوار و پیاده حریف می آید بمقابل سردار محمد امین خان سی که در فوسفه  
 اعليحضرت پدر والا کهر کدشت و روز عاشورا نازده قتل شده و رکنه ناشاء آلات حرب بر روی کار بود و روز  
 در هم سه مذکور پنج من پور صفوف جنگ آراسته شده سردار محمد عليخان و بجانب سنکر سردار محمد امین خان  
 پیاده چون در حاشی از سخن طعن آمیز پدرش خراشیده بود بی باکانه با سردار محمد امین خان در آویخت و از دوسو  
 زده حاکم شده و رکنه سپاه حاشین فراوان خون هم دیگر ریخت و در آشتای گریه و در سردار با هم مقابل و در  
 شده ناگهانی کوله فکجه شقیفه و ضرب شمشیر از طرف داران سردار محمد امین خان بدست سردار محمد عليخان  
 رسید از دین بر زمین افتاد و جان داد و همچنین سردار محمد امین خان را از قیرو کشاد دادن قتل قوج لیل کر  
 بوله در بالای ناف رسیده از پیشش بیرون جسته بخت نشست و از دین سرنگون گشته هلاک شد و سپاهش بر آید  
 جنرال شیخ میروغوج مذکور پشت بخت داده و بهزیمت نهاد و در غل اسب سردار محمد عليخان کبیخته علی  
 و آویخته دوال (۱) با دین و از دین و پال یخون در دوزن و بیرون هر یکا چید و راست دویده پنجم امیر شير علي  
 افتاد و آن حضرت آمیز از نهادش بر آمده گفت این اسب محمد علیست البته گردی بدو رسیده که مرگش چنین در  
 دویست و حاضرین زبان تل کشوده عرض کردند که بمقتل در کتابوستی کرده او را فروخته سوار حریف  
 اش شده باشد صد امیر شير عليخان بالای توپ برت سردار محمد امین خان که بفراز پشته مشرف و آب سردار  
 لا کرده بود حله کرده توپ مذکور را متصرف شده خودش با توپ مذکور لشکر سردار منور را بزدن گرفت  
 تا که غایت سپاه قندهار از راه هزیمت و بفرار نهاده خبرقتل سردار محمد امین خان را شنید دست از توپ زدن  
 بر کشیده از دست بی صاحب دویدن اسب سردار محمد عليخان ریده و مضطرب گشت و بی معص حال و نجس احوال  
 و فتنه از حاضرین می پرسید تا که شنید که وی جراحت خفقی بدست یافته از سواری اسب دوبرگشته است  
 و این خبر غایت متوش گشته سوار از قنای سوار فرستاده قریس احوال میگرد و از هر کسی می شنید که او  
 جراحت مملک یافته و از هزیمت برنشته است پس از آن امر کرد که عطف غایت شاهی را برده او را بحضور آورد و خود  
 مرصد رسیدن او فتنه بود که حاضرین از کشته کشتن او آگاه گشته برض رسانیدند که آوردن جسم مجروح او را  
 در بعد و کشتن جراحتش و از دست آن از سبب حرارت هوا باعث عسر و حرج وی میشود هرگاه اعليحضرت و الاد  
 جبکه اکثر بقدر در اجازت او را مشاهده فرماید اولی خواهد بود و او عرض ایشان را بکوش قبول شنیده و او  
 لشکر که در در شب سردار محمد عليخان از اسب فرود آمده بستر خواب خاصه خویش را طلبیده بدست خود بگرفت  
 و اسب حراسی خود را که ناگه کنون بجراحتی رسیده بود خواسته و آمده گرد و چشم با انتظار رسیدن جگر بندش نشست  
 تا که عطف که بعضی سردار مقتول در آن و رویش پوشیده بود هویداشده بی تابانه سوال کرد که چرا پاره های عطف  
 را فرود آورفته اند و حور حوایی شنیده بود که عطف نزد دیگر رسیده باهی سردار مقتول را بیرون دیده  
 و اختیار بر حاشه راه استقامت و گرفت و در بخت حوال ولی محمد اشپور به ولو که با حدره بود سه و ده  
 و آن کشوده گریه کس گفت که حله خود و یکا را حراب کردی و این گفتار او تمام سپاه و حاضران  
 در گاه مرید و غل نموده خصوصاً میرا عد زرقان حال مستوفی دست در صورت خویش رفته رفته گریه

(۱) دوال  
دوسه لک  
که بدست  
سوار میباشد

(جلد دوم) (د کړونکې عهد ابرت اعليحضرت امير شير عليخان) (سراج الاخبار)

عبر چهره ش را رچه وریش کرد و چون من سر دار مرحوم را در جبهه فرو برد داشت آه و  
 شير عليخان امیر شير عليخان دیگر از از جبهه بیرون کشیده خود و در جبهه من فرود رسیدن اش  
 داری و نه و بفراری بسیاری کرد تا که آوارش گرفته و سپه سوخته اش حشته در میرا عذاب و ح  
 مستوفی زانو زده برض رسانید که اکنون بحر صبر دیگر حله بست میاید بحمل و مل پوش بداحت کار  
 گری هوا متغیر نگردد و امیر شير عليخان این عزم او حواموش گشته حله او را صعب سردر بود  
 حال بن سردار سلطان محمد خان مرحوم و محمد امین خان حاوی خویش و ششده سردار رو با کس فرمود که  
 در جنب غربی مرار عاشقان و عارفان امانت بکام سپرده در وقت حاکم مران حل داده در پیوست  
 حد اعدش امیر کبیر بزار حضرت خواجه عداقه اسیری دوش کسده و من سردار محمد امین خان را در  
 نهاد و نه قندهار فرمود که بطبق وصیت خودش در زیر نودان خرقه شریف دفن نمایند اما در وقت  
 من کردش کما لبکه حاضر بودند چون از وصیتش آگاه نبودند سخن حاکم حله را که اش دمی کرده  
 و همچنین جد سردار محمد عليخان را در موضعی که پدرش فرموده بود دفن کرده بجا بحرمت پیش فرورفته  
 وصیت که خودش نکرده بود در هرات نقل ندادند و سردار محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان دوست  
 گیر شده بود محبوس گشت و پس از فرستادن جنازه مرد سردار والا تبار آتش حرب مطلی گشته اعليحضرت  
 امیر شير عليخان اول سو کوار دایات عالیتر را جانب قندهار شقه کتا فرمود و در منزل قلعه اعظم سردار محمد شير عليخان  
 سردار محمد زماخان و سردار محمد اسماعیل خان و سردار شير عليخان بن سردار مهر دل خان که از راه هزیمت  
 داخل قندهار شده بودند با سردار جلال الدین خان و سردار مدد خان از طریق پذیره پیش آمده شد و رکب پس  
 حاضر کردند و از قصیریکه کرده بودند مضمون گشته مورد تسلیمات شامه شدند

د ذکر ترک کردن اعليحضرت امير شير عليخان سلطنت واک

(از مژده سردار محمد عليخان)

امیر شير عليخان از قلعه اعظم کوچ کرده در باغ سردار محمد امین خان مرحوم واقع خارج شهر احدی  
 نزول اجلال فرمود و سلطنت را فرو گذاشته بر پشت عبادت و تلاوت قرآن مواظب گشت بدینچه حد  
 در اویزه صومه کوشش بخورد و بر بستر زم خوابید و هفت جز و از کلام عید و فرقان عید در کعبه صبر حید  
 کرد و حرکت سلطنت کردن او در اطراف و اکناف سر گشته باعث گشته و آشوب گشت چنانچه سردار محمد  
 اعظم خان که در راویندی برای غربت و جلای مملکت اقامت داشت با همراهانش از راه طلب ریاست داخل  
 کوستان خوست و در وقت که محل جا بگوش بود شمه سردار ولی محمد خان که از جانب امیر شير عليخان  
 حکومت کامل منور بود مکتوب فرستاد که باوی متحد شده در کابل راه دهه نامه بر سلطنت می گردید  
 و ده را در دحتر خودش که نامرد سردار عبد الرحمن خان و در کابل بود روانه داشته سپاه داد که مکتوب  
 در باقر آن شریف نزد عم خود سردار ولی محمد خان رسیده زدن نیز با او گوید که کابل را بر حاکم خویش  
 می کشد و او نامه پدرش را شب هنگامی با کلام ملک لایم رد سردار ولی محمد خان رسانیده امیر صاحب  
 کرد و او را بر لغت و اتحاد سابقه که با سردار محمد اصل خان و سردار محمد اعظم خان داشت بکوش قبول  
 حاده مشروط بمشورت احباب کرد چنانچه با منتهی کشتن نموده فراد دادند که سردار محمد يوسف  
 سر را با لشکر او راه حله جاب حوست و در دست داشته سران سپاه را آگاه سازند که ظامراً ناگه کرد سرورده  
 سردار محمد اعظم خان رفته در آنجا مدتی گشتند و در وقت ورود سردار محمد اعظم خان پدرش کرده بود  
 گریه و سردار محمد يوسف خان نیز از مشاهده اینحال طوعاً و کرهاً اطاعت نموده بعد از دامن کاشنود  
 این مواضع و فراداد بواسطه محمد مهدیخان شاهی سوند حامل مکتوب سردار محمد اعظم خان می گاهی داده  
 سردار محمد يوسف خان قبل از آنکه فتنی روی کار آید از فتنی خوار شده آتشفته سان زدن خبر داده که آن در  
 من دردم باشد هر که از حرم محظومه می دور گشته و آمده می سلطنت امیر شير عليخان که هر چه در دست

د کړونکې  
مردن امیر  
شير عليخان  
سلطنت واک



(جلد دوم) (د کړ وفاق عهد امارت اعليحضرت امير شير عليخان) (سراج التواريخ)

مصادقت مصداق الله بن وارسلاح خان خالوان خود سردار اولي محمد خانرا دفع کرده بعد بمعا فطت شهر و مد ...  
سردار محمد اعظم خان بود ازین گفتار سردار محمد يوسف خان غامی سردار ولی محمدخان خود داده اوارت ...  
اندیشیده بود دست بار کشیده سردار محمد اعظم خان برخلاف احوالیکه فرستاده بودند پیام داد که تدبیریکه اندیشیده ...  
بودیم تقدیر مساعد و مساعد آن نکشت زیرا که سردار محمد يوسف خان آگاه گشته طریق مخالفت برداشت اس ...  
اکنون میباید صبح صدم کرده از داعیه که در سرداری در گذشته طریق مما و دت سیاری چنانچه او از ...  
سردار ولی محمد خان حوست و زر مند افرو گداشته داخل علاقه نبراشد

( رسیدن نامه سردار عبدالرحمن خان )

از بخارا سردار محمد اعظم خان

و مقارن انحال نامه سردار عبدالرحمن خان از بخارای شریف سردار محمد اعظم خان رسید که از راه سور ...  
که مشهور بصوات است و بجزار بدخشان جانب بلخ مرصه پیانود و همچنین طریق ارسال و مسائل را با احوال ...  
مقیمه ترکستان کشوده روی دل همرا بسوی خود کرد و سردار محمد اعظم خان بروفق نام سردار عبدالرحمن ...  
خان از تیرانه صوات (۱) برگشته وارد منزل آخوند بیکی صاحب شد و از وی دعای خیر حاصل کرده از راه بخار ...  
و کتل قصان وارد صفت بدخشان شد و بعد ازین اوقات سردار عبدالرحمن خان را نیز هوای مراجعت از بخار ...  
دوسر افتاده خواست که داخل ترکستان متعلقه افغانستان و از انجا لازم کابل شود

( وخت مراجعت خواستن سردار عبدالرحمن خان از امیر مظفر خان )

تفصیل این احوال اینکه سردار عبدالرحمن خان از غریب سفر و ندیدن روی پدر و مادرش بفاصلت منصر و منحصر گشت ...  
مرصه مرقوم و مصحوب ناصر حیدر خان و کیدان نصیر خان در سرقتند نزد امیر مظفر محمول داشت که رخصت ...  
مراجع حاصل نماید و میر شیب و قاضی و رئیس شهر بخارا از مرض و استعاضای او آگاه گشته پیام خطاب به سردار ...  
عبدالرحمن خان فرستاده که بجا برادرس احدث ایشال مرض بردار حضور پادشاه شد و او جواب داد که جز از خود بدست ...  
کسی از وکرائش اعاضادارم که در امر خویش پیش او رفته مشورت و احاطت ظلم و فرستاده ایشال در حو ...  
سردار بدست اطوار گشت نه که اعضا کار برداران با مشور امارت ندارید ایشال در حال کسی فرستاده فرستادگان شهر ...  
ازین راه و آمدن آمد و او را آشفته فرمود که اگر فرستادگان مراجعت دهد هر آینه بدو امر و احاطه پادشاه در راه ...  
خوا هم نهاد و آن وقت جواب پیام بدشت خود را میر شیب و قاضی و رئیس شهر خواهند داد و فرستاده مذکور ...  
این گفته سردار عبدالرحمن خان را نزد آقا یانش گذرانیده ایشان که فرستادگان سردار باوقار را از مرض و ...  
بخارا برگردانیده بدرب شهر رسانیده بودند از خوف و گداشته که مرصه او را در سرقتند رسانند و بدست ...  
جواب مرصه او را نداده حاملانش را مصل داشت تا که مرصه دیگر مصحوب سارحن میر علی عسکر خان ...  
بیات فرستاده رخصت حاصل کرد و امیر بخارا پس از اجازت دادن مراجعت سردار عبدالرحمن خان مشغول ...  
نام قوش بیکی اصدار فرمود که از وکرائ سردار موصوف پرسد که با فای خود میروند بقول ملازم بدست ...  
کرده در بخارا اقامت میکنند و قوش بیکی سار آ که منشی حضور پادشاه حسن و نوع نوکران سردار موصوف ...  
را غیر مکرده مرض نگار داده بود کسی رد سردار عبدالرحمن خان فرستاده تمامت نوکرائش را که او در راه ...  
رد پادشاه بخارا و کر شده و مطور اصدور مرمل مرچور ایشال بودند و دیگر انوا که نزد خود سردار موصوف ...  
بودند طلبه که اطلاع امر نماید و سردار رفیع مقدار این پیام قوش بیکی رسانند که نیجه او را که کرده ...  
خودش را محمول خواهد کرد بزان فرستاده محمد شاه خان قوش بیکی فرمود که امر عانی را میباید در میان ...  
مسو کرانم اطلاع مید و او نیز درجه در جواب گفت حکم قطعی آنست که ستن غلام و یکنن طبایخ و یکنن می ...  
رد شما بده دیگران هم رفته اصرافی را بکوش دل بشنوند و سردار عبدالرحمن خان بنای مشوریکه کرده بود ...  
گفته خویش حکم و استوار شده سخن بمشاجره کشیده و نامه سردار و الا بتار از متعلقه جانبین بر آشفته هر که

رسیدن نامه  
سردار عبدالرحمن خان  
سردار محمد اعظم خان  
(۱) مسجده  
بدل سواد  
مشهور بصوات

رجب  
مراجع  
خواستن سردار  
دار عبدالرحمن خان

(جلد دوم) (د کړ وفاق عهد امارت اعليحضرت امير شير عليخان) (سراج التواريخ)

ب مقدم خویش دوبنده تی سلاح آراسته زدهای شان بار آمده و دن بدشت کوش کشوده گفتند که قوش ...  
کی مدارن بد داشته که چپن حامل را در عقب ما گشته است و هرگز نزد او نخواهیم شد و فرستاده قوش بیکی ...  
تنش ایشال کار را در کون مشاهده کرده نها مراجعت نمود و ما بجا نزد بار داشته مدیکس نویسمه مامور ...  
که اطلاع امر پادشاه نمود و خدمه سردار سعادت مدار از امر بدشت و ملازمتش به رزده از سردار روی ...  
احلاس بر نشاندند بعد نویسمه قوش بیکی خصل و متفعل باز گشته سردار والا سار شیه سمن مصر بدست ...  
و طارن انحال نائب غلام احمد خان و کیدان سکندر خان که از سردار بلند مقدار روزانه حلاوت امیر بخارا ...  
انتخاب کرده بودند با همراهان شان بتریدوش حاضر شده اظهار کردند که کار کان امیر بخارا درم سکی از ...  
سروی او خواستند و ما با کرده باز آمدیم و هنوز سخن بپای نرفته بود که جوی از قوش خواهان از قاضی ایشال در رسیده ...  
دست و وجه کردند و چون بر شمرند تقریباً دوازده نفر غلامی سکندر بحسب آمده و هر اسرار یکو اطوار ادا نموده ...  
از کیدان سکندر خان استمرا جاسوال کرد که جانب بلخ میثوی یا خبری که دلحد بدست و دن بمران سیمین نداشت ...  
تن احسان سردار عبدالرحمن خان که تمام دینش را ادا فرمود روی احلاس ازو بر تافته با قاعه بخارا تن در داد ...  
و سردار خجسته کردار اسلحه آلات و غیره ادوات نائب غلام احمد خان را که فروخته خورده بود ساز کرده ...  
آنک حرکت کرد

( ذکر مراجعت سردار عبدالرحمن خان )

( از بخارا و بر مرهم و اصل شد )

مرحس سردار شجاعت دنا بفتح روز یسبح سردار کرده از بخارا روی بسوی بلخ نه دوازده مایل شبر ...  
مکتوب ایشال بدست بلخ و مصداق آل فرستاده از عمره خود آ که داد و سپه بلخ از وصول این مکتوب ...  
مشغول و شادمان گشته پیام دادند که از جانبیکه شرف ورود امکنده باشند عارم آتیه شده همرا در تحت ...  
دایت خود و در همیار خدمت دارند و او مکتوب دیگر وای سردار فیض محمد خان حاکم آتیه نیز بصحابت ناصر ...  
حیدر خان و سارحن میر علی عسکر خان فرستاده از حقوق احسانات سابقه و اولاده خایه خویش سردار ...  
امیر اعلان کرتیل ولی محمد خان دادوست سوار از مردم افعال مقیم بلخ وارد شد و پادشاه و کاب ضمرات ...  
سردار عبدالرحمن خان پیوست و همچنین بزرگان مردم و بزرگان که مواطب سرقت بودند نزد خود طلبیده دعای ...  
حسن نواخت و از ایشان معاوضت خواسته دو هزار سوار از مردم مذکور حاضر و کابش شد و بعد ازین وقت که ...  
سردار عالی تبار سرگرم تهیه کار و بارش بود فرمان امیر بخارا از سرقتند بجا که شبر آباد رسید که او را براده ...  
به روز مهلت بدست داده مجبورش سازد که جانب بخارا مراجعت نماید و باز جیحون عبور کرده هر طرف ...  
که بخواهد برود و حاکم مذکور با صد سوار وارد منزل سردار رشادت شمار شده از امر بدشتش آگاه ...  
کرد و از سب قات سواران خویش و کثرت همراهان سردار ما آندیش جبری گشته نتوانست از خودش ...  
سواران و اوتنظیم و تنقیدش کرد که احوال را مطابق واقم معروض حضور پادشاه نموده مصحوب سرد ...  
مشغول روانه کرده با و بگوید که با هستی راه پیوده اگر بدشتش از بدست بدست مشغول نماید بدشتش بر مرص ...  
سردار بخارا خواهد و حاکم شبر آباد ازین القای او شادمان گشته مراجعت کرد و در روز بدشتش سردار بدست ...  
بلاشتند و سردار عبدالرحمن خان از امر شبر آباد امیر بخارا و رسیدن جواب مکتوبش از سردار فیض محمد خان ...  
سنگر شده عبدالرحمن برادر آخوندزاده عبدالرحیم و نائب غلام احمد خان را از دیوان خواسته بعد ...  
مدارحه کرده این بیت بقال برآمد

ای جنگ مرو برده بخوب دل حافظ

ای مرد استیلا فرآن کردن امیر شیر علیخان را با دار محمد افضل خان و عیث نمودن او از آن کرده ...  
مست کسیر تر کشتن کرد و در حلال این احوال افواج مقیمه سر بل شوریده اند و امیرا که جدید امیر شیر علیخان

دکتر  
مراجع  
سردار عبدالرحمن خان  
از بخارا



(جلد دوم) (دکر دفعه عهد ابدت اعلیحضرت امیر شیرعلیحان) (سراج التواریخ)

وایشان گشته بود بمادگشته بامید ورود سردار عبدالرحمن خان دو باقیه نهادند و او از حدوث این امر  
گشته کنایش دیگر نکار خویش بداشت و بیانی حکام عصر حرکت کرده وارد و برآمدند و پس از  
ساعت اوانجام داده برگشته پس از جیغون فرود گشت و پس از رفع حرارت ناشی آفتاب در وقت اعتدال  
روز دو کشتی کوچک بدست آورده خودش با نائب غلام احمد خان و کرنیل نصیر خان و کرنیل ولی محمد  
و مرمره خان و فرهاد خان غلام مجه و چندتن از سپاهیان که مجموع سی تن میشدند در هم دو کشتی گشت  
عبور کردند و در آن درنگ نرا انداده دیگران از قنای هم عبور کرده با و بار و شکیله راه نور دیده در وقت ظهر  
آفتاب خیره بچک سرداب از مصافقات آتجه رسیده فرود شدند و سردار نیکو کردار پذیرفته مکتوب از درویش  
در آنجا هر دو روح پیاده که امیران شازرا گشته تا توپخانه اسریریل در آتجه رفته بودند و بحاجه دار یک  
وای سردار فیض محمد خان بودند آنکس داد و خود با شامانش چون دوش و سه روز راه پیاده حجت شد  
بودند و در وقت هر رتی از هوای که حر و رویش را بدیشان داده بود از آتجه راه پدیده برگشتند  
سردار والا مقدار از جواب بیدار شد بشرف دست بوس واصل شدند و سردار عبدالرحمن خان هم را پس  
داده بهم وارد آتجه شدند و سردار فیض محمد خان پذیرفته اش کرده در وقت ملاقات چون محسوب الخ  
سردار عبدالرحمن خان گفت که بامتد راضی نمودم که در اینجا بماند و یکی مردم سپاه حواشده بود  
که شریف پیاورید من چیزی نگفتم و او بسخ داد که جیره خویش را بخواست و چون سردار فتح محمد خان  
او در آتجه حیرت موراً دو هزار تن حصاردار و پنج هزار سوار از مردم اوزبک که سابق درخت راب  
عبدالرحمن خان قرار داشتند و سه هزار سوار از درایه قندهار سالاری شهاب الدین خان بن عبدالجبار  
را با ابراه مدافعه روانه نکل کرده امیر بود که پیاده در اندرون و سواره در بیرون قلعه آنجا حای کرده اند  
بنشیند و این شهاب الدین که کشت حصار قدیمی سردار محمد اعلی خان بود چنانچه در ایام حکومت خویش  
پدر او را در محلات ملخ مأمور حکومت می نمود و علاوه بر آن وقتی او حساب گرفته دولت رویه برده  
قرار پخته چیزی نگفت و پیش از وی شکر گرفته و این وقت بپوشش یاد آن احسان نکرده بمرم مدافعه  
دستی در قلعه نکل جای گزید و سردار عبدالرحمن خان از آتجه رو برآه نهاده با بکاه واقع قرب قلعه مد کو  
فرو گشت کرد و شهاب الدین خان و تمام خاصه داران نامه فرستاده پیام داد که ای ملک حرامان هزاران نفر  
و شیرین و حلل از خوان نوال ملو برید هیچ در خاطر نیارده اینک از آتش میدان چند جرعه شراب  
که از جام سردار فتح محمد خان چشیدید چشم از احسانات ما که دیده بودید بکسره پوشیدید و در نامه  
داران اقتدر افزوده که چون در سوابق ایام تحت دایت من بودید جنگ را با شما نیک دانسته فردا در زیر  
قلعه بیایم که بمکافات احسانم بضرر کوله از او آورید و خاصه داران از خواندن شنیدن کلام مؤثر  
گشته مدتی را بمخالفت قلعه گذاشته دیگران هم از راه اطاعت و پیروی سردار والا ببار نهادند

(ذکر بممانت شهاب الدین خان خاصه داران را)

(و باز نگشتن ایشان و فرار کردن او)

و شهاب الدین خان با همه سوارانیک همراه داشت بممانت خاصه داران برخاسته ایشان باز نکشته دست با  
حرب بودند و هم کس فرستاده سردار عبدالرحمن خان را از حقیقت کار آگاه کردند و او سواران حاضر نگاشت  
سرعت و شتاب بممانت فرستاد و سواران شهاب الدین خان از رسیدن سواران مذکوره دل پیاده داده و فرار  
نمودند و چهارصد سوار از ایشان بدست سواران سردار واقع مکان و خاصه داران اقتدار و خود شهاب الدین  
از راه فرار داخل تختی شد و لشکر شهاب که سردار فتح محمد خان در پیای صحرائ مدافعه سردار عبدالرحمن  
بودند حصار دیگر گون دیده پراکنده شدند و سواران نظامی آن باز دوی سردار عبدالرحمن خان پیوسته  
و پیادگان را فرار حایت دودوی و دشت از آن برگرفته و از حله چهار روح پیاده کابل که جبریل بود و جاک  
بسرین نور محمد خان حکم به بل و غیره کار آید از آن امیر شیر علیحان یکجا شده راه کابل برگشته و سه

دو تیر  
شهاب الدین  
خان خاصه  
داران را

(جلد دوم) (دکر دفعه عهد ابدت اعلیحضرت امیر شیرعلیحان) (سراج التواریخ)

فتح عهد حال و حال و ادبش را فرو گذاشته با چهار سوار و اندک فرار بدکشتن رفت و مرج و مرج شد  
مدت کشتن حادث شد

(ذکر متصرف شدن سردار عبدالرحمن خان)

(بلخ و تخته بل و سرپل را)

و سردار عبدالرحمن خان از نکل حرکت کرده در عرض راه نجات سپاه پراکنده شده سردار فتح محمد خان  
دست دهنه باز دوی او پیوسته شرف و کلاه بوس میا فتنه چنانچه بمانی داخل بلخ شده باقی غلام احمد خان را  
پشت از خود در تخته بل فرستاد و خود هم بدواً المطبقان خاطر داده پس از دو روز وارد تخته بل شد و در آنجا  
عسکران را بمنصب جنرالی توپخانه و نصیر خان را بمجنرالی افواج پیاده سرافراز فرموده دیگران را که در عمار  
و او همراه رفته بودند از عطای منصب کرنیل و رساله داری و غیره منحر ساخت و همه سپاهیان را بمنصب ورت  
ارقا داد و تادروز نظم و نسق در کار آنجا نهاده بدو وانه تاشقرغان شده خاطر جید خانرا بمحکومت تخته بل  
نمرد فرمود و جنرال علی عسکر خان را سر برسی توپخانه و افواج پیاده آنجا مأمور کرد و همچنین در هر محل حاکم  
بسی نمود و خود کویا کوچ راه تاشقرغان نزدیک کرد و مردم آنجا چهل نفر انتر و چهل فردا در بیکر که  
خاطر آورده ذبح و خمر کردند و سردار فتح محمد خان بشهاب الدین خان و دود سواران و غیره روح پیاده و سواره  
که همراه داشت از راه کتل هدو کس لوی فرار جاس کابل امراشت و سردار عبدالرحمن خان پس از دور و دور  
از و کران مضطرب را در تاشقرغان پهلوی سردار فیض محمد خان گذاشته خود راه ای بیک برداشته و از آنجا  
و از اسبوی مردم هزاره شیعلی دست از احاطه موانعی سردار فتح محمد خان دراز کرده اکثر اعداوت کرده  
و خودش با همراهان خویش روحی باصلاح و بعضی بیصلاح و اسباب داخل کابل شد و سردار عبدالرحمن خان قنای  
اواسط داده وارد عوری گشت و در آنجا سلطان مراد خان بر مبرالین رئیس قلع که پدرش فلان چنانچه  
مقوم گشت از استیلای سردار عبدالرحمن خان در آن ولایت فرار بخارا گشت در آنجا فوت شده بود و بعد  
سراسر و دود و دهنر اشتر و دو هزار راس گوسفند و بعد حروار گندم و جو و چهل هزار روبه حد و غیره  
جاس خیمه و یکصد پوشتی سمور حصار آمده شرف باریات و همه را با هم میمان و رسم هدیه پیش کشید و او  
فاخته فوت پدرش را خوانده بعد از پزوهتی و پرستی احوال ولایت قلعین فرمود که در میان حکومت و الامجد  
خبر از قبائل حرب و اقنان و تاجیک دیگر تمام مردم قلعین در تحت امر و نهی شهاب خلا چکونه است اگر  
یکت باشند بهمان متوال که بود برقرار فرموده شود و سلطان مراد خان بزبان عربی بلخ داد که وطن سابق  
رعام مبه و لایب در نصروی است مگر امیر شیرعلیحان سابق یکت رویه برده ما گذاشته و در یکسال رده  
بسه کت رویه گرفته است و همور میل چوب گرفتن داشت که شهاب تو بول امگید و سردار عبدالرحمن خان  
طریقه سابق را برقرار داشته نیک بتواخت و دهی دوام عمر و دولت از روی آولای حاصل کرد

(و رسیدن مکتوب سردار محمد اعظم خان بسردار عبدالرحمن خان)

و مقارن آنجا نامه دار محمد اعظم خان که از راه باحاور وارد فیض آباد بدشتال شده بود رسیده نوشته بود  
که تا آنجا که در امر نکاح زوجة خود دخت مبر جهاندار شاه که از پیش نامردش کرده بوده درنگ کرده  
بد آمنت از دوی شما خواهم کرد و سردار عبدالرحمن خان پس از مطالعه نامه عیش از آن سر رستال آمده  
کرده از عوری روی عزیمت بسوی باب نهاد و از راه شولک تو و فر کتل و دهق و احکامه وارد دشتال شده  
و در آنجا میران هزاره دای و یکی و دای کندی و دای میرداد را با بررگان دیگر قنای وای بمیل رده خود  
صد از عادی حلت همه را حوشتل ساخته رسانید عوفه اردو را بر عهده شان نهاد چنانچه در آنجا  
دو هزار حروار گندم و جو و صد حروار روحی و سه هزار راس گوسفند در کمر که حصار کردند و پس از آنکه  
سردار محمد اعظم خان بپرا فیض آمد رسیده باز دوی او پیوست و دشتان اردخ و مشرف راه با حور و چنار

دکر متصرف  
شدن سردار  
عبدالرحمن  
خان بلخ  
و غیره را

دکر وصول  
نامه سردار  
محمد اعظم  
خان بسردار  
عبدالرحمن  
خان







(حد دوم) (د ک دفع میرزا علی محمد ت امیر شیر علیخان)

(مراج شواخ)

در کشت و مهاد روز دیگر به پیشه آمد کوره فرا شده از ری از آب بحر به دیده فرو شد و سوره در  
تواضع امور سپه و کار و خوش پرداخت به کشکاش کردن کار گذاران و خواهران امیر شیر علی  
بایک به راز محمد اصل حاکم را برادر و سرش سپرده کار را بمصالحه انجام کنند و در روز پس از صعود و در  
سردار عبدالرحمن خان و پشته مرز و در خواست امیر شیر علیخان خود را منسوب دیده هم مشورت  
قرار دادند که سردار ولی محمد خان را از بدین کشیده و بعد حبس او را حوسه از راه طلب صبح روز  
محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان فرستند چنانچه از محس کشیده و سردار عبدالرحمن خان را به دار محمد  
خان بنصره که در خوش حواسته نزد سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان فرستاده پیام دادند  
بسیار در حلال آمد رفته در میان در این سر برید تا از امیر شیر علیخان کس فرستاده مسئل محکم که سردار  
اصل حاکم را روانه کابل نماید که نماید تر کشیده آن مدکت برادر سابق از آن او باشد و کابل و همان وقت  
و غزنین و جلای آباد را او امیر بوده قناعت و در دوا ایشان رساندن سردار محمد اصل خان و رفتن ترکستان  
پذیرفته از رفتن در جلال آباد ایا کردند زیرا که بخود اندیشیدند که اگر در جلال آباد و در ترکستان دور بشود  
استظهار مانده کشاکش پس اگر در جلال آباد بماند و امیر شیر علیخان رأی خواهاش را مسلم ندارد البته متامل شد  
بهر حاجت دست سبزی و وی کرر خواهم داشت پس پیام دادند که از تره خیل کوچیده چهل روز در کوه  
افتد که آن که احوال امیر شیر علیخان از قندهار رسد و اقامت کوهستان را از هر آن اخبار کرده که  
سورت عدم قبولیت امیر شیر علیخان صوابید و خواهاش را و مظلومیت ایشان مانع در مراجعت جانب ترک  
داشتند باشند و کابلان قبولی نمی کرده بجای ایشان اقامت میزدند و از قندهار تره خیل فرستاده که سرد  
محمد اصل خان را بخود در کابل آورد و سردار محمد اعظم خان با سردار عبدالرحمن خان از تره خیل جانب کوهستان  
کوچ داده سردار محمد اعظم در چار یکار و سردار عبدالرحمن خان در قریه قلمچاق کوهستان فرود گشت  
از دورا بدعت تقسیم کردند که از سر ما آسیب و زیانی نبینند و مترصد رسیدن احوال از قندهار نشسته

در کشکاش  
خواهران  
امیر شیر علی  
خان

د ک دفع میرزا علی محمد ت امیر شیر علیخان

(و سردار یحیی خان مرحوم در جلا آباد)

و پس اراحوال مذکور و قرارداد مزبور سردار فتح محمد خان و سردار یحیی خان با چهار فوج پیاده و یک فوج سواره  
و شش سوار و سواره کشاده و جنرال میر جید خان و جنرال و لیمحمد خان آنکه رفتن جلال آباد کرده سردار  
یوسف خان را بر تکلیف همراهی کرد و او قبول کرده لیکن همانا ترغت و پس از آنکه او وارد جلال آباد شد و در  
سردار علامه جید خان مرحوم منزل کرد و وی از عقب او رفته چندی با او سرورده بعد در موضع کج بجای  
افتد من حاوی خود رفت که کاهی تره سردار فتح محمد خان میشود و آنکه که ماه رمضان بسر رسید و ایشان اقامت  
من رود امیر شیر علیخان شرف با حاصل کرده از سبب وعده و قرار یک با سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن  
خان داده بودند مورد عتاب گشت و اسما و غزنین مراجعت کرده خود امیر شیر علیخان بنیه لشکر و بسیج سرکار  
پرداخت و از سر کشش ایستاد حلاف قرارداد یک غیر خواهان امیر شیر علیخان کرده بودند ظاهر گشت سردار  
محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان و در او اخراج حوت که در سردی هوا قریه شست جانب کابل چش در حلال  
قریه و سردار محمد رفیق خان را با مردم اوسنی نکات و بحراب ابراه تره خیل مأمور کرده خود و تمام  
و سردار محمد رفیق خان راه گذر میبرد که از جانب بختن وارد شهر کابل شده متصرف نمود

د ک دفع  
سردار فتح  
محمد خان  
جلال آباد

د ک دفع میرزا علی محمد ت امیر شیر علیخان

(و فتح قندهار دوده مست)

و پس از ورود در کابل میرزا علی محمد ت امیر شیر علیخان حاکم را به دار محمد خان و در ویرق حاکم را به دار  
محمد خان و در ویرق حاکم را به دار محمد خان و در ویرق حاکم را به دار محمد خان و در ویرق حاکم را به دار محمد خان

د ک دفع قندهار  
دوده مست

(حد دوم)

(د ک دفع میرزا علی محمد ت امیر شیر علیخان) (مراج شواخ)

در کشت و مهاد روز دیگر به پیشه آمد کوره فرا شده از ری از آب بحر به دیده فرو شد و سوره در  
تواضع امور سپه و کار و خوش پرداخت به کشکاش کردن کار گذاران و خواهران امیر شیر علی  
بایک به راز محمد اصل حاکم را برادر و سرش سپرده کار را بمصالحه انجام کنند و در روز پس از صعود و در  
سردار عبدالرحمن خان و پشته مرز و در خواست امیر شیر علیخان خود را منسوب دیده هم مشورت  
قرار دادند که سردار ولی محمد خان را از بدین کشیده و بعد حبس او را حوسه از راه طلب صبح روز  
محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان فرستند چنانچه از محس کشیده و سردار عبدالرحمن خان را به دار محمد  
خان بنصره که در خوش حواسته نزد سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان فرستاده پیام دادند  
بسیار در حلال آمد رفته در میان در این سر برید تا از امیر شیر علیخان کس فرستاده مسئل محکم که سردار  
اصل حاکم را روانه کابل نماید که نماید تر کشیده آن مدکت برادر سابق از آن او باشد و کابل و همان وقت  
و غزنین و جلای آباد را او امیر بوده قناعت و در دوا ایشان رساندن سردار محمد اصل خان و رفتن ترکستان  
پذیرفته از رفتن در جلال آباد ایا کردند زیرا که بخود اندیشیدند که اگر در جلال آباد و در ترکستان دور بشود  
استظهار مانده کشاکش پس اگر در جلال آباد بماند و امیر شیر علیخان رأی خواهاش را مسلم ندارد البته متامل شد  
بهر حاجت دست سبزی و وی کرر خواهم داشت پس پیام دادند که از تره خیل کوچیده چهل روز در کوه  
افتد که آن که احوال امیر شیر علیخان از قندهار رسد و اقامت کوهستان را از هر آن اخبار کرده که  
سورت عدم قبولیت امیر شیر علیخان صوابید و خواهاش را و مظلومیت ایشان مانع در مراجعت جانب ترک  
داشتند باشند و کابلان قبولی نمی کرده بجای ایشان اقامت میزدند و از قندهار تره خیل فرستاده که سرد  
محمد اصل خان را بخود در کابل آورد و سردار محمد اعظم خان با سردار عبدالرحمن خان از تره خیل جانب کوهستان  
کوچ داده سردار محمد اعظم در چار یکار و سردار عبدالرحمن خان در قریه قلمچاق کوهستان فرود گشت  
از دورا بدعت تقسیم کردند که از سر ما آسیب و زیانی نبینند و مترصد رسیدن احوال از قندهار نشسته

د ک دفع میرزا علی محمد ت امیر شیر علیخان

و چون ندر و از محاصره گذشت از حاکم بزرگان کابل که نزد سردار محمد اعظم خان شده بودند حاکم  
و سردار شام و ده خان و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی دلا حصار نزد سردار محمد ابراهیم خان رفتند او را بحال  
شیخ میرزا نشان داده دروازه بالاحصار را بگشودند و جنرال شیخ میرزا نزد سردار محمد اعظم خان شده قبول امانت  
کرده سردار محمد ابراهیم خان در حرم سرای پدرش امیر شیر علیخان در آمده باز گشت و دلا حصار مفتوح  
شده سردار محمد اعظم خان از جای سردار عبداللّی خان برخاسته داخل بالاحصار گشت و در حرم سرای  
سردار محمد ابراهیم خان را تسلیم و دلجویی داده بیرون کشید بعد سردار عبدالرحمن خان سر قیام سکندر خان را  
بفتح برق خاصه دار نزد محس بمطاعت بالاحصار بگشود خود با تمام سپاه از کنار ده منک کوچ داده در میدان  
سپاه سنگ فرود کرده اقامه کرد و صدق جدید نوکر نگاهدشته بر دست عبدالرحیم خان مفرد کرده نهاد  
امور را وی سپرد و میر محمد حسین خان را نیز نوکر کرده بنویسد که او تبین کرده و چهل و پنج روز در ای سرور

د ک دفع میرزا علی محمد ت امیر شیر علیخان

(از قندهار جانب کابل)

و از جانب قندهار امیر شیر علیخان با هشت فوج پیاده متصدی و توپخانه و سردار شیر علیخان قندهاری  
و سردار میر افضل خان و سردار خوشدل خان و سواره ملکی روی بسوی کابل نهاد و سردار محمد اصل خان  
را همچنان نظریه با خود برداشته راه برگرفت و سردار عبدالرحمن خان پس از توقف چهل و پنج روز  
در میدان سپاه منک از توجه امیر شیر علیخان واقف گشت و لشکرش را در کابل تره خیل گذاشته خود با دو  
دیگر و سردار محمد رفیق خان و سردار محمد اسماعیل خان و سردار محمد عزیز خان جنرال شیخ میرزا در کابل  
گذاشته راه مدافعه برگرفت و به هزار تن مرد پیکار و سی ضرب توپ جلوی و قاطری رهیار عربی شد  
و خدای نظر خان و درک حاکم انبارا با ایشان اقامت میزدند و از قندهار مراجعت کرده و غیر مع کابل را  
نهی در غزنین توقف کرده بود بمحاصره انداخت و باز در روز بزم تسخیر غزنین بسر برد چون توپ در  
خاست کاری توانست از پیش رو که امیر شیر علیخان وارد قرا باغ شده سردار عبدالرحمن خان آگاه گشت که  
میرزا یوسف بالشر بزرگ از پیاده نظام و توپخانه و سواره کشاده قندهار و پشت رود و قرا و هرات که بجز  
مرازش منتهی میشود در قرا باغ رسیده است و سردار عبدالرحمن خان نظر طلب سپه حوش مرست گشت  
سردار محمد رفیق خان مشورت کرده از عدم توانائی صلاح کار جست که از دور محس و جبر و واری دار که  
کر لشکر خائف نشسته جل بر هزیمت نکند صواب آنست که اطراف شهر را فرو گشته در موضع مسدود  
مده شک شویم و او که بر لشکرش اعتماد داشت باسخ داد که قوی تربیت و تربیت کرده که در دلا حصار  
دری بر گیرد پس ا دور عربی در اوائل ماه دی الحجه سال ۱۲۸۲ هزار و دویست و هشتاد و دوی هری  
نهادند شش سوار و سردار اردوی امیر شیر علیخان که وارد ویرق (۱) اینج ده شده بود بکشت که مدی لشکر

د ک دفع  
حصار

د ک دفع  
امیر شیر علی  
خان

(۱) لفظ  
اصنی مید  
ده منی ده  
مید



استحکام داشت باشد نمایان راه برگشته از جهه جسم این باشند چنانچه در شب رهبر شده از دهن  
سوار کرده بودند که در هزاران اسواران قندهاری و هرات و پشت رودی که امیر شیرعلیخان بزم عقب یکی  
سردار عبدالرحمن خان که از کجدهائی خبر نداشت گشته بود که از راه خفا اسب دانه در قنای لشکر سردار  
مردی که کیم کرد تا خودش با غایت سپاه از پشت و ایشان از قنای اردوی او را در میان گرفته ( ١ ) مسدود  
شد و تشدد سواره مانور سردار عبدالرحمن خان که تا آمد کور شد و چون گشته در تاریکی شب بزم در او بخت  
و هم مأمور دین سردار عبدالرحمن خان از کثرت سوار خشم و شعله و در شدن آتش حرب بوی خبر دهائی  
شده و او در فوج پیاده از راه معاونت سوارانش رجعت داد چنانچه در عین گیر و دار بسر وقت آن رسید  
که بالان حاکم بردند و سواران امیر شیرعلیخان را هزیمت داده ده بیرون و سه تقاره بدست آورده اسلحه  
شکارا سمیت گرفته مطر و مصور از غف اردو راه برداشند و بلشکر پیوسته بعد از دهه تیر عبور کرده  
چون وارد منزل شش کلو شدند امیر شیرعلیخان ده هزار سوار دیگر فرستاده ایشان از سپاه سردار عبدالرحمن  
خان اثری ندیده مزده دادند که او را لشکرش هزیمت یافته جانب کابل رفته است و امیر شیرعلیخان موبد ایچرین  
دارند کرده سوار بسیاری بتعاقب گشت که سردار عبدالرحمن خان را در هر جا که بیابند دستگیر گشته و او  
را منزل شش کلو بخواسته جنرال صیرخان را با عبدالرحیم خان پیش دولتگر قرار داده سردار محمد رفیق خان را  
همی از سپاه جانب دست راست گشته خود با چهار فوج پیاده و دو اوزده همراه توپ از ( ٢ ) ساقه راه برگری  
داد که سواران امیر شیرعلیخان در رسید و سردار عبدالرحمن خان تنها اسب شجاعت تاخته شش تن را در  
اصحاب کوله از راه در آورد و لشکرش از مشاهده این جرأت آواز با چهار دیگ بلند کرده و بجهت نهادند و در چنین  
صورت سردار شجاعت در کج فوج پیاده را در مدتی امر ایستادن کرده فرمود که هر وقت صدای توپ بالا  
شود ایشان نیز بر خشم همه کرده شلک شک نمایند و خود بتائی راه برگرفت تا که سواران امیر شیرعلیخان  
بجانب مذکور راه زدند کردند انگاه سردار عبدالرحمن خان در اوزده توپ را که همراه داشت بروی کار  
آورده ایشانرا هدف کوله توپ ساخت و فوج پیاده مزبور بریز از کین گاه بخواسته دست بالان حرب ده  
پیک ٥٥ قریب هزار تن آدم و اسب را بخاک هلاک انداخته خیمه السیف پشت بچنگ دادند و از کوله توپ  
توپ چپ و دست توده میگردند تا که باز فرصت یابند به صد سوار از دیگران جدا شده بدنیاله اردوی سردار  
عبدالرحمن خان تاخته و او ایشانرا هدف کوله توپ ساخته هزار سوار بر گاشت که گشته همه را دست  
برد و هم کج فوج پیاده را صف بسته امر ایستادن کرد که مبادا همه سواران خشم از راه معاونت  
سوار پیش فوج پیاده بدافعه گرایند و سواران سردار طالب تیار یکصد و پنجاه تن از سواران مذکور را  
سنگ کرده زد او آوردند و فی الزمان قرار پیر ایشان پیوستند و او اسیرانرا امت اطلاق بدست  
اد و ایشان پیراهان خود پیوسته دستان از رشادت سپاه و مدارای سردار عبدالرحمن خان بیای بودند بعد  
ش از توپ کتان باز مانده روی بسوی قلاع مردم وردک نهادند و مردم مذکور از در آمدن قلاع خود ایشانرا  
بع کرده و هم در آویخته و صد تن از مردم وردک را بکشتند و سرهای کشتگان را با خود نزد امیر شیر  
علیخان رده مسوب لشکر سردار عبدالرحمن خان نمودند و از قنای ایشان افری کشتگان را راه برد  
چون از راه دیگر حواله شدند رفته همه را از اسیرانیک کرده بودند حجل و مسدود ساختند و سرهای کشته  
همه را برود آمده و سردار را کو اطوار وارد رسید آید شده در مواضع مستعد - کمرهای سینه را تراشید  
تافته حجل استوار داشت و به شش قلع چهار رور در عرض وردک کرده سردار فتح محمد خان و  
عیس را که در حلال آید بودند قریب فرستاده آسمی داد که با چهار فوج پیاده که همراه درید و مسدود  
سلاح و سرده اوسی حجل آید و نواهی آن روی سوی کابل نهادند و دو حواله در دست  
گرفته در حواله قنای آید و در بزم و در محمد اصل حلال سردار محمد سرور حواله در دست  
و حواله

( ١ )  
مستعد از  
بیج برگشته

( ٢ )  
ساقه  
فوج پیاده  
و افری

در عرض بین زد سردار محمد مرخان بن سردار محمد عظیم خان و سردار شهباز خان و سردار سکندر خان  
سیران سردار سلطان احمد خان که سابق از هرات آورده و در آنجا محبوس بوده گدشته خود پایله و اهل کابل  
بر گرفت و در وقت حرکتش سردار محمد افضل خان کس زدا و فرستاده پیام داد که سردار میر افضل خان و داشت  
سلطان خان اسکی زانی را با جند دیگر که حرب و مستعد باشند نزد او فرستند تا کسی بدیشان گفته و در نزد او  
بزدانته شود و او ایشانرا روانه داشته و در عرض بیان آورد که اگر چه امیر شیرعلیخان محبوس مراحل  
رعاض کرده بکوش قبول با نخواهد داد باری از طریق اقامت حجت با و نکونید که روا ندارد که حواله مسلمانان  
ریخته شود و دشمنی درین خاندان شاهی بیدار و پایله ماند زیرا که سردار محمد عظیم خان و سردار عبدالرحمن  
خان چندی آواره وطن شده بیکدیگر را واپسندی و دیگری در بخارا گرفتار عی بوده که کویا بن برود داد و میاد وطن  
کرده اند و هزار بار مرگ را بر زندگی ترجیح داده و در دم خواهند داد پس صواب آنست که همراه در حصه  
که رفته ایشانرا جانب ترکستان رجعت دهیم و بدانجا رفته بقرار سابق رور بریم و راه اطاعت ببریم و امیر  
شیرعلیخان سخنان او را نپذیرفت فرمود که اگر قبول این امر کنم تمام مردم حبل برهاسم کرده اطاعت  
و باسبم نکنند و تا آنوقت دست از جهت باز ندارد که ایشانرا از رود جیحون سکدرانم بعد از یکبار املات را  
تویضت کرده خود را به کنایه بگیریم و حالا همچنانکه شنید مطرید باشند

﴿ ذکر حرکت کردن سردار فتح محمد خان ﴾

( و سردار یحیی خان از جلال آباد خانکابل )

و سردار فتح محمد خان بمحرد وصول فرمان امیر شیرعلیخان از جلال آباد سردار یحیی خان و سردار زکری  
خان و میر آخوند احمد خان و عصمت الله خان و از سلاح خان و شاه محمد خان حاکم آنجا رسید محمود خان گری  
و لشکر شایان و جنرال میر حیدر خان و جنرال و لوحن روی بسوی کابل نهاد و سردار محمد اعظم خان که در کابل  
بود از توجه او آگاه گشته سر قرار حاکم را کرد که در موضع دو به رفته مردم اوسی را بدافعه  
و انبکزد تا سردار فتح محمد خان را گرفتار بیکار نموده از آمدن کابل باز دارند و از قنای او سردار محمد یوسف  
خان را بر که از جلال آباد آمده بودند اشتفاق سردار محمد اعظم خان شده بود با دوست پیاده ساخت و مان  
نیرنگ خان مأمور کرده از طرف سردار فتح محمد خان خود را آسوده خاطر ساخت و بتخواستی سردار عبدالرحمن خان  
که مکتوت فرستاده او را با دادا خویش طلید از کابل روی بردوی او نهاد و قبل از پیوستن بلشکر که سردار  
عبدالرحمن خان چون مردم وردک را روی دل جانب امیر شیرعلیخان بود علوه را از سپاه سردار و الاشار  
داشت او قریه انخی را در روزیکه امیر مذکور در منزلت است با فروکش کرد تا حته عوفیست روده رای  
بیا خویش آمده کرده باستحکام سنگر و مواضع مستعد پرداخت

﴿ ذکر عمارت سید آباد ﴾

( و مطلوب شدن امیر شیرعلی خان )

و از انسوی امیر شیرعلی خان در روز سوم حرکت کردند از عربین به سن شکرگاه و سکرهای سردار  
عبدالرحمن خان فرود آمده و روز را جانین بکشد دادن توپ پشام و سایدند و امیر شیرعلی خان در شب نیامده  
و امیر شیرعلی خان قندهاری را با هشت فوج پیاده و چند صرب توپ جانب راست شکرگاه - دار عبد رحمن خان  
بیرون کرده با او قرار داد که در اول طلوع صبح خود را در حرکت رسانیده مقصد حله او باشد که بعد در وقت  
آن خودش از پشت روی سنگرهای سردار عبدالرحمن خان و او از حالت راست حله کرده کار انکسره  
کند چنانچه خود امیر شیرعلی خان از جانب مقابل بالشکرگاه برگرفت و روف سید صبح بر روی سکر سردار  
حاجت رسید و احتمال اینکه سردار شیرعلی خان در جانب راست سکر رسیده خواهد بود در دست داشت

د ک و ق ع  
سردار فتح  
محمد خان  
جانب کابل

سید آباد



پیش کرده همه نمودند و سرور سردار شیرعلی خان وارد مکتبه بلکه در حوال بود که تازه حرب شده  
 گردیده از کینیت بریدن کوله توپ و تکت و کرمی و کامنجیت و هزاران ارسباه سردار عبدالرحمن خان  
 هزاران لشکر امیر شیرعلی خان گفته و زخمیدار شده از نامداران ایشان آفتاب امیر خان را در ایشان  
 شیرعلی خان مشغول و سردار سیف الله خان بن امیر کبیر مجروح و از آن زخم بیرون گردیده علامت حسن حال  
 و اینست آفتاب شیرعلی خان بر داشته دستگیر نبی گشت و سردار میرافضل خان در حرم حبیب پاشا در راه  
 برآمد و امیر شیرعلی خان با تمام سپاهش پشت به پیکار داده و بر فراز نهاد و این وقت سردار شیرعلی خان  
 شد را بخواب بر سر برده بود و او در موضعیکه امیر شیرعلی خان فرموده بود شده حال را دیگر کون شده  
 کرد و منجیرانه ایستاد و محمد بن خان سردار محمد اعظم خان که از کابل راه معاوت برگشته جوف اندک  
 قال تفتیک سکر شده از پشت قطار عیاره میگردد داخل اردوی منصوره سردار عبدالرحمن خان شده از حصول  
 فتح با هم ملاقات خوش بختانه کردند بعد چندین از بزرگان اردو را نزد سردار شیرعلی خان که حیرت زده  
 ایستاده بود فرستاده او را با سردار محمد خان و غیره اعیان نظامی و ملکی که همراهی بودند پیام دادند که بوم  
 و راه خود ایشان را آگاه نمایند زیرا که امیر شیرعلی خان را مهترم دیده اگر از راه اطاعت پیش آیند  
 مورد الطاف خواهند بود و اگر مصاف دهند و راه خویش پیش گیرند هم مختارند و ایشان اطیمان خبر  
 خواسته و نسی یافته حاضر خدمت شدند و سردار محمد اعظم خان با سردار عبدالرحمن خان هم را دلجویی داد  
 از سیاهی که همراه داشتند رسیدند که طریق ملازمت بیارند باز و بجانب دیار خویش آرند و ایشان چون هم  
 از قمار بودند رفتن را اختیار کرده اسلحه بگذاشتند و هر واحدی بخیر و بیه قد از خوان احسان سردار  
 عبدالرحمن خان خرج راه یافته حاجت قمار شتافتند و از قمار آنان بزرگان را که از راه اطاعت آمده بودند نیز  
 رحمت قمار کردند و از انجمنه شیرعلی خان هوتکی و سردار خان نور زانی و حاجی اخبار خان  
 شیر زانی باز گران و محمد سرور خان شیر زانی ملازمت سردار عبدالرحمن خان احتیاج کرده و در  
 هزار سوار که با سردار عبدالرحمن خان از عقب امیر شیرعلی خان ایامار کرده بودند و هنوز ایشان بودند  
 امیرین نوبت بودند که خبر فتح سردار عبدالرحمن خان سرگشته و زان با آن با سردار شهنواز خان و سردار  
 سکندر خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد سرور خان که محسوس بودند خبر یافته سردار محمد افضل خان مزده  
 و بزرگ فتح دادند و اردو داشت بیرون کشیده در محکمه غریب برخواستند و حدای نظر خان وردت که آنکه در  
 خدمت امیر شیرعلی خان که در غریب بودند زدا و بیای خدمت ایستادند بعد امیر شیرعلی خان با سواران عزیمت بکابل  
 سرم داخل شدن و اقامت جیس در غریب در رسیده شهرایش مانع گشته ضرب کاوله خنک برانند و او را بوسه بد  
 قمار و در غریب و کابل و زکاتل از ضرب تیغ سردار عبدالرحمن خان تصرف سردار محمد افضل خان بدو  
 احتیاج در آمده سواران متدفعه وارد غریب گردیده شرف دست بوس از سردار محمد افضل خان حاصل کردند و در  
 فتح دست و کشودند کوه سردار محمد یوسف خان که براه انسداد راه سردار فتح محمد خان از کابل با سردار محمد  
 اعظم خان در موضع دو آه رفت بود کاب مقاومت در خود ندیده بصواب دید ملک شیرعلی خان از بزرگان کابل مراجعت  
 کرد و پس از معاوت او سردار احمد خان و سردار محمد عمر خان و سردار محمد حسن خان و سردار امیر کبیر خان  
 به موجب پادشاه نظام و بعد بوقت خاصه وارد موضع او از کابل راه مدافعه سردار فتح محمد خان برگشته و در  
 کابل بل بکرامی واقع گردید شهر فرو گشت کرده استوار گشتند تا که سردار فتح محمد خان و او در حوال  
 کابل شده از شکست امیر شیرعلی خان آگاه گشت و افواج نظام را از خوف اینکه میباید او را گرفته بداشتند  
 سردار احمد خان بیارند مأمور تنگی خورد کابل کرده خود با سردار بجی خان و سردار زکریا خان و عصمت خان  
 خان و اسلاح خان و میر احمد خان و سوار و پیاده مردم الوسی جلال آباد مراجعت کرده در موضع حصرت  
 اقامه کرد و از آنجا بر نام نیابورده در جلال آباد رفت و مقارن انجمن سردار وفی محمد خان و سردار محمد احمد خان  
 و سردار محمد یوسف خان از کابل بزم همراهی برادران ایشان که در بکرامی اقامت داشتند بیرون شده در کابل

یک تنگی خبر یافتند که سردار فتح محمد خان از راه فرات در جلال آباد در تنگی با مشربای صاحب و سواد  
 در تنگی خورد کابل گداشته است و آنکه که وایه بکرامی شدند باقی هم کس نزد سیاه بار شده او را مرسته ده  
 خویش طلبیدند و ایشان پس از قتل یافتن جعفر آمده دوازده صرب نویدا که با خود داشتند سپردند و با هم داخل  
 کابل شدند و سردار عبدالرحمن خان مزده فتح را بوالد مدجش محروس داشتند و در آن استبدادی غریبی  
 محسوس پدرش را نموده از آخر کشتن مع فرموده فرستاد که سر کرم میام لشکر نظامی بود او را در  
 نزد خویش و سپیده فاند چنانچه چهار روز از دوی او مشغول تا آنکه نمود به و آسرو تنگی شکر شکست یافت امیر  
 شیرعلی خان بودند و در غم سردار محمد افضل خان احمد خان آخته زاده اندر با حکومت غریب گشته خود  
 سردار اینکه با وی محسوس بودند و غیره از غریب دو مکمل نهاد و در غمش راه سردار شیرعلی خان خدمتوری  
 و در دار مدد خان و غیره اعیان و بزرگان سپاه امیر شیرعلی خان که از سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن  
 خان جدا شده مرقوم گشت رحمت قد حار یافته و بسیار آید بودند و بزرگان کاب بوس صزد گشته او هم را باز  
 گردانیده بزم بزم به با خود برداشته وارد سید آباد شد و سردار محمد اعظم خان با سردار عبدالرحمن خان  
 و تمام سپاه پذیره اش کرده در مسگر فرو آورده و بعد از احوال بوسی دست بوسی سردار عبدالرحمن خان  
 از بد نیکی اختراش اجازت طلبید که سپاه کچه خواه از قمار امیر شیرعلی خان راه برگشته تا از قمار  
 امان بیرون گشت و خارج از مملکتش تمایز باز نداشت و بدوش قبول این معنی کرده سردار محمد اعظم خان  
 مع گردیده معطل بوقت دیگر گذاشت بعد از سید آباد رو بکابل نهاده چون وارد چشمه چمر شدند سردار  
 و محمد خان و سردار محمد حسن خان و سردار احمد خان و سردار محمد اسلم خان و سردار محمد بوسه خان  
 و در کابل شهر کابل راه پذیره وارد گشتی شده شرف دست بوسی و ملاقات حاصل کردند و در دیگر تمام سپاه  
 و مردم سکه شهر در میدان کنار ده مرتک صفوف پذیره آراسته شکر پرتو وصول و مراسم استقبال متدیر  
 رسانیده در بالا حصارش فرود آوردند و در بدو اینسال میان سردار فیض محمد خان و خاطر حیدر خان و جبران  
 علی عسکر خان در باب حکومت تحتیل مناقشه دوی داده ایشان از بدسلوکی سردار مذکور محسوس سردار  
 عبدالرحمن خان که هنوز در بامیان بود رسانیده او بتصور اینکه میباید قتل در زکاتل مدتی بود محمد خان  
 نزد خود طلبید چنانچه در موضع مذکور بزرگان کاب بوس رسیده در ده حوادث مسطور حاضر خدمت بودند

و واقع سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری

(و ذکر جلوس امیر حضرت امیر محمد افضل خان بر تخت امارت افغانستان)

چون قامت سرداران فیروزی شان براریکه آغا و فرود کلک بیان گشت داخل بالا حصار شدند سامان جلوس  
 بیست مائوس امیر حضرت امیر محمد افضل خانرا ساز کرده در روز جمعه اوایل محرم سال ۱۲۸۳ هزار و دویست  
 و هشتاد و سه هجری او را بر تخت امارت جلوس دادند و اعیان و اشراف شهر و اطراف در مسجد جامع اعمس  
 سه عقد بیعت و اطاعت بستند و اسمش را بر زبیر منبر کالی نام طبع نامین در خطبه قرائت کرده و در بار  
 اسم سعادت و شمس منقش و مروج ساختند بعد خودش بنظم و لیس امور مملکت و بزرگان احوال زدند  
 و در سپاه و رعیت پرداخت بزرگان را علی قدر مراتب بنواخت و از انجمله سردار محمد اسحق خان بن سردار  
 محمد اعظم خان را بحکومت کوهستان و سردار نصر الله خان وادر نواب محمد زماخان را بحکومت جلال آباد  
 و سردار محمد یوسف خان را بحکومت کابل و سردار محمد یوسف خان را بحکومت هزاره جات و سردار سکندر خان  
 سردار سلطان احمد خان مرحوم قویس فرموده بعد از این حال بن قاسی عبدالرحمن خان قاسی القصبه را از  
 نظامی مصب و مملوئی مفتخر گردانید و مأمور دفتر و دیوان را میرزا احمد خان کشمیری مرحوم و محول نموده  
 خود بهم سلطان موطب گشت و اینوقت ملاعزیز ده افغانی و ملا میر آفتاب کابل رفتی را کدربان مصب حاکم  
 نالست اوقات چنانچه از پیش و قم گشت از سردار محمد اعظم خان رای خود حاصل کرده بودند شریعت

دکتر جلوس  
 امیر حضرت  
 امیر محمد افضل  
 خان و تخت  
 امارت  
 افغانستان  
 واقع  
 سال ۱۲۸۳  
 هجری







(جلد دوم) (د کړو قېچ عهد امارت امير محمد افضل خان) (سراج التواريخ)

فلان در دامه کوهيک ماين ايشان وقلات حائل بود فرود شدد و امير شير عليخان اکاه گشته سردار  
 محمد سزا سردار سگنده خان که از حضور امير محمد افضل خان مأمور حکومت هزاره جات شده و از  
 کافر منفي در قندهار نزد او رفته بود به ده هزار سوار از قنای ايشان تعيين کرد و سردار محمد اعظم خان  
 سردار عبدالرحمن خان روز دگر از حنيکه فرود شده بودند کوچ کرده و در منزل ديوارک نهادند و در وقت  
 بموس سردار عبدالرحمن خان از راه برون درخت اردو حای راه نوردیدن اخبار کرد و عبدالرحيم خان و جزای  
 بهر خارا با چند تن ديگر از افسران و جوی از بياده و سوار پيشرو لشکر فرار داده امر کرد که عاصه هزار  
 و پنجاه کام پيش رفته باشند و نا که خودش از پهلو وارد و از میان بدیشان زد يك نشود داده چابند و نمرود که  
 بهمن سوال ده نورد باشند تا اگر سواران امير شير عليخان در رسیده حله کنند خودش از پهلو و ايشان از پيش  
 روستا مدافعه نمایند و چون زد يك منزل شدد سردار عبدالرحمن خان بادويست سوار و در ضرب توپ هتان باز  
 گشيده در عقب اردو در آمد و ديگر از اسيرين و قن فرمود و نا که تمام سپاه وارد منزل شده فروکش کرد  
 سردار عبدالرحمن خان در عقب از اسب فرود شده جای می نشیند که نا کبان چند سوار از دور پديدار گشت  
 و او دويست سوار را که همراه داشت پنج پنج بهرشته و مواضع مستعد مأمور کرده فرمود که از هر پنج سوار  
 يک نفر از شده پس از لحظه فرود و ديگری بر شده حياط نمايد و چهار ديگر در خنا ايستاده باشند کسوان مخالف  
 کان سوار ببار کرده حله را دشوار دانند و هم در اردو و سوارى را فرستاده کنگ طلبيد و عبدالرحيم خان و جزای  
 صبر خارا حله داده امر کرد که سواران خودم رزير پشتا در نظر شا از اردوى امير شير عليخان می نمايد و هزار  
 در دل ايستاده راه نداده با سواره و بياده و توپخانه آسوده حائل حاکم می آيند که گروه مخالف از آمدن شواراف  
 شوند که قل از وصول شا ندانند که درين وادی کسی در نزد من نيست و اينوقت تمام سواران مخالف نمودار  
 گشته راه بسردار عبدالرحمن خان زد يك کردند و همراهان او خائف گشته مرض و استدا نمودند که ميابد  
 سوار شده جانب از دو راه برگرفت که ضائع نشود اما او در يك راه هزار حرکت دانسته خواهش همراهش را  
 رد کرد و سواران خصم حاصه کلوله و س توپ رسیده ايستادند تا که کنگ از اردو رسیده گروه مخالف را بختي حاصل شد  
 که لشکری نا کتون در بخا نبوده پس بر محمد توبیکه سردار عبدالرحمن خان و مقدار هزار کام از خودش دور  
 بودند حله کردند و او سرم مدافعه سوار اسپيشده ديواره ايستاد و توپچيان سه چهار کلوله توپ جاب بر ريش  
 ها داده ايشان روی بر تافتند تا که توپچيان خود را برون پنداشتند مرد و توپ را بگذاشتند و سوار اسب توپ  
 شده خود را سردار عبدالرحمن خان رسانيدند و آنان توپ رسیده دونی توپچی را که در زير توپ در آمده  
 بود بکرا گشته و بکرا محروح نموده همدونوپرا متصرف شدند و بکش کردن آنها پرداختند و در يخال عبدالرحيم  
 خان و حواء صبر خان که با همراهان ايشان از راه امداد رسیده و از سرعت راه چوون می نشسته شده بود سردار  
 عبدالرحمن خان همه را از راهها که با خود داشتند امر آتشیدن آب کرده پس از سرباب کشتی دو موج بياده  
 را هواج ناحب عبدالرحيم خان بکس کريل و دو موج بياده ديگر از غير هواج از راه حفا حاکم سواران خصم  
 که بکش کردن همدونوپ متحول بودند گشت چنانچه زد يك آه شده دصه ايشان را هدف کلوله توپ و گشت  
 ساختند و در صدمه ششصد تن آدم و هزار را اسب در اطراف توپ بچاک حلال انداختند و باقی توپها را که متصرف  
 شده بودند فرو گذاشته راه هزار حاکم فلان و داشتند و سردار عبدالرحمن خان با سپاه خوش راه نصف پيش  
 گرفته هزار کوه طس سر رفته حله ايستاد کرد و رزير پشتا صعب رسته سواد لشکر و توپخانه اش را سپاه  
 امير شير عليخان که در اردو و برون فقه فلان حاکم داشتند شان داده ايشان پير از حواف اينکه بر فقه و - ک  
 و دشوار سوار نگاه و سوارها پس از رسيد شکست فته کل استوار ايستادند و سردار عبدالرحمن خان به دو ده موج بياده  
 حاکم لشکر کافتن مراحم کرده سوار را دو حقه نموده سافه داشت و امر کرد که حقه ايستاده حقه ديگر بفرستد  
 هزار کام راه بياده بهر استدا ناحصه او پس راه ر گرفته هزار کام پيش رفته بدو سوار و سپاه باشد و افواج  
 بياده را با توپ و پيش رو راه رهن فرمود و در هکام سحر وارد ميمر گشت و چون از کثرت باران حله احو

(جلد دوم) (د کړو قېچ عهد امارت امير محمد افضل خان) (سراج التواريخ)

بسته ايشان ترکشته بود دورور مکت کرده بعد ده نورد ديار قندهار کرده و امير شير عليخان بر ارفلات روی  
 مرحمت بسوی قندهار نموده حاکم گاهی چهار هزار و گاهی شش هزار کام از هم دور بهر سوار و سپاه بکرا  
 کرد و نرسانيدند تا که دور پنجم هر کدام عفاي فرو شده سپاه امير شير عليخان بشه پای تمام سپاه اردو را  
 بود سردار عبدالرحمن خان به و آه و قرا فرو شدند نگذاشتند اسرا و چوون کرد و اندک از لشکر خود را دو محل ابرار  
 داشت و باقی تمام سپاه را عقب جبال و نلال حکم کين کردند و عبدالرحيم خان را به دو موج بياده و در پير  
 حله دادند و منا کهای مقابل اردوی امير شير عليخان غنی داشت و در وقت ظهر اين روز نا که امير شير عليخان اراده  
 حاکم داشت از پنجره سردار عبدالرحمن خان و سپاهش دلتك شده آهک محاربه کرد و حقه لشکر خود را اسير و رش  
 بود که باقی اندک از سپاه سردار عبدالرحمن خان که صف آراست ايستاده بودند دو توپ و زده چن نچه بمبار  
 به کردن آتش حرب شعله ور گشته آلت ضرب کار افتاد و در عين گيرودار سپاهيکه از سردار عبدالرحمن خان  
 کين کرده بودند با سوار بر خواسته محاربه کرايدند و از طرف راست عبدالرحيم خان و جزای بسو خان که  
 در پشت پشتا پنهان بود بتاحند و از مشاهده اغالت سپاه امير شير عليخان خود را گرفتار چهار موج بمبار حاکم  
 بده پشت بحرب داده و در بهر سمت نهادند و با امير شير عليخان اراده هزار داخل قندهار شدند و حقه احوال و اقلان  
 اردو با حاکم و سوي و پنج ضرب توپ همه بدست سردار عبدالرحمن خان و لشکرش افتاد و اين فتح در روز نهم ماه  
 رمضان سال ۱۲۸۳ هزار و دويست و هشتاد و سه هجری قمری نصيب وی گشت و از حرب که مظهر او بلشکر که  
 سطرنگ صاف داشت نهاد و پس از نصف شب بمسکر خویش رسيد و امير شير عليخان در قندهار بفرمانت نوشت  
 دو هرات نزد سردار محمد يعقوب خان پسرش رفت و سردار محمد اعظم خان با سردار عبدالرحمن خان پهاى  
 داخل قندهار شده باز سفر بکشوند و زمستان را در انجا در حاقاقت انداخته پسر بودند و در چهار سردار محمد اعظم خان  
 خواست که سردار عبدالرحمن خان را بمحکومت قندهار گذاشته خود بکابل مراجعت کند اما او سر باز نه پذيرفت

(ذکر شورش سردار فيض محمد خان)

(بن امير کبير خلد صبر)

و مقارن اغتال سردار فيض محمد خان را هواي کمال ددسر افتاده از بلخ بمزم و زم سردار محمد سرور خان  
 لشکر حاکم مدر کشيد و امير محمد افضل خان آگاه گشته سردار عبدالرحمن خان را رای دفع او طلب لامل فرمود  
 و دو موج از قندهار و سپاهان شده بود که سردار محمد سرور خان از مدد بمدافعه سردار فيض محمد خان برخواست  
 و در موسم با حاکم تلاق جانين رح داده جنگ سخت در پيوس و سردار محمد سرور خان متو گشته با مدودی از راه فرار  
 داخل کابل شد و سردار فيض محمد خان قنجايب کرده تمام سرداران محمد زان و افسران نظم و خوانين ملک را که  
 سردار محمد سرور خان بودند بالشکر و توپ خانه و قور حاقه او متصرف شده مصورا جانب بلخ مراجعت کرد و از انجا اردوی  
 لشکر جانب قطن و بدخشان نهاده اند و ولايت و از دست مير حاکم دار شاه و سلطان مراد کشيده در هر جا که  
 از طرف خود گناشته لوی معاودت جانب بلخ افراشت و پس از بکشتن او مير حاکم دار شاه بواسطه که حواهرش  
 خنده کاج سردار محمد اعظم خان در آورده بود از راه صوان فرار کرده وارد کابل شد و از اسوی چوون هرات  
 مير محمد افضل خان سردار عبدالرحمن خان رسيد تا که بدر کرده گرفتار بود از قندهار روی بسوی کابل چوون  
 و در دل يکی اسب رانده و در حقم وارد فراخ شده روز هفتم در حرمين بر تو وصول مکيد و در انجا فرس دگر  
 بدر ولا گيرش شرف وصول بختيد که سردار فيض محمد خان حاکم بلخ مراجعت کرده ست سوي حقه پای  
 کابل شود تا ستو حیده و خسته نگردد و او آسوده خاطر شده بخبر و در حرمين توقف کرده از حقه رده نوردی بياده  
 پس از ان وارد کابل گشته اعيان و اشراف شهر و اطراف مانده مت سپاه نظام در حبل کمر در حرمين پذيرد اش  
 کرده در شرف دست بوس حاکم کرد

د کړو قېچ  
 سردار فيض  
 محمد خان



(حد دوم) (د کروایع عهد است اعلیحضرت امیر محمد اصل خان) (سراج النور)

و ده نعل سال هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری

درین سال امیر شیخ علیخان که از ضرب دست سردار عبدالرحمن خان چنانچه از پیش رفت کشت شکست  
دارد و مرغان شده در احوال دوازه فتح سردار فیض محمد خان را شنیده مکتوبی بصحابت نائب محمد علی  
و داورست که اگر در خطر آن رادر جبری نرسد و او را یار و مدد کارش پندارد هر چه را مدد و کره و  
و دوازم شد و او مشغول به مروت داشت  
بنا که گوشه چشم من تشنه است که نه و مرود که به خانه نرسد

و امیر شیخ علیخان پس از وصول این نامه با سردار فتح محمد خان و سردار محمد ابراهیم خان و سردار  
خان و داور سکندر خان و چهار هزار سوار کتافه مرغانی از راه میمنه وارد بلخ شد و سردار فیض محمد خان  
مقدمش را گرامی داشته مراسم پذیره و ولایم میبانی بنعمت رسانیده پست نت رویه از خلایق غره ماکو  
پیش کشید و او از تمام آن مبع نکه را برداشت و به دایس بدو عطا کرده فرمود که امروز هر چه خود دست  
اشم صرف راه نشت و تمام کنم نه اینکه از شما گرفته اند و خسته تمام خلاصه پس از دفع خستگی راه پیشه آنگاه  
حربه و فراهم نمودن سیاه پرداخته سنان سنجید کابل به کرد و امیر محمد اصل خان را در راه داورست  
و مرغان پیش کشید کابل آگاه گشته سردار محمد یوسف خان را بدو فوج پیاده نظام و چهار ده ضرب توبه  
سوار نظام و توبه پیاده جاسه دار و توبه سوار کرده از کابل به راه رسید و در راه کابل  
فرمود که تو سردار محمد اسحق خان حاکم آنجا افتاد و در راه کابل به راه رسید و در راه کابل  
امیر شیخ علیخان و سردار فیض محمد خان از آن راه روی به سوی کابل آمدند و در راه کابل به راه رسید  
سیاه دیگر از کابل رسیده و در راه کابل به راه رسید و در راه کابل به راه رسید  
شده مردم سکه شهر و مرغان را در راه کابل به راه رسید و در راه کابل به راه رسید  
حل شده و در راه کابل به راه رسید و در راه کابل به راه رسید  
بنا که گوشه چشم من تشنه است که نه و مرود که به خانه نرسد

وقایع سال  
۱۲۸۱ هجری

(۱) مرغان  
مکتوب

و کریم  
خبره کشته  
شدن سردار  
فیض محمد

(حد دوم) (د کروایع عهد است اعلیحضرت امیر محمد اصل خان) (سراج النور)

درین سال امیر شیخ علیخان که از ضرب دست سردار عبدالرحمن خان چنانچه از پیش رفت کشت شکست  
دارد و مرغان شده در احوال دوازه فتح سردار فیض محمد خان را شنیده مکتوبی بصحابت نائب محمد علی  
و داورست که اگر در خطر آن رادر جبری نرسد و او را یار و مدد کارش پندارد هر چه را مدد و کره و  
و دوازم شد و او مشغول به مروت داشت  
بنا که گوشه چشم من تشنه است که نه و مرود که به خانه نرسد  
و امیر شیخ علیخان پس از وصول این نامه با سردار فتح محمد خان و سردار محمد ابراهیم خان و سردار  
خان و داور سکندر خان و چهار هزار سوار کتافه مرغانی از راه میمنه وارد بلخ شد و سردار فیض محمد خان  
مقدمش را گرامی داشته مراسم پذیره و ولایم میبانی بنعمت رسانیده پست نت رویه از خلایق غره ماکو  
پیش کشید و او از تمام آن مبع نکه را برداشت و به دایس بدو عطا کرده فرمود که امروز هر چه خود دست  
اشم صرف راه نشت و تمام کنم نه اینکه از شما گرفته اند و خسته تمام خلاصه پس از دفع خستگی راه پیشه آنگاه  
حربه و فراهم نمودن سیاه پرداخته سنان سنجید کابل به کرد و امیر محمد اصل خان را در راه داورست  
و مرغان پیش کشید کابل آگاه گشته سردار محمد یوسف خان را بدو فوج پیاده نظام و چهار ده ضرب توبه  
سوار نظام و توبه پیاده جاسه دار و توبه سوار کرده از کابل به راه رسید و در راه کابل  
فرمود که تو سردار محمد اسحق خان حاکم آنجا افتاد و در راه کابل به راه رسید و در راه کابل  
امیر شیخ علیخان و سردار فیض محمد خان از آن راه روی به سوی کابل آمدند و در راه کابل به راه رسید  
سیاه دیگر از کابل رسیده و در راه کابل به راه رسید و در راه کابل به راه رسید  
شده مردم سکه شهر و مرغان را در راه کابل به راه رسید و در راه کابل به راه رسید  
حل شده و در راه کابل به راه رسید و در راه کابل به راه رسید  
بنا که گوشه چشم من تشنه است که نه و مرود که به خانه نرسد

(۱) متاع  
هم پیوسته

(۲) قتل  
سرای کوه

بیت که با توبه آتی من شد  
بیت که با توبه آتی من شد  
بیت که با توبه آتی من شد  
بیت که با توبه آتی من شد

د کریم  
امیر محمد  
اصل خان  
و خطیب امیر  
محمد اعظم

(ذکر تجهیز و دفن اعلیحضرت امیر محمد افضل خان)

(مرحوم و جلوس اعلیحضرت محمد اعظم خان)

در روز جمعه چید او را غسل داده بگفتن در عیبه در باغ قلعه خوشمنه داشت درین کرد و درین  
در اساط سوگواری در روز جمعه دیگر ایمان و اشراف شهر و اطراف را با هم در دار عبدالرحمن خان دعوت  
در علیحضرت امیر محمد اعظم خان نموده همه در مسجد جامع انجمن شدند و خود سردار عبدالرحمن خان  
شد و عصای پدرش را نزد هم مکرش نهاده از تمام برکات است امارت و را کرده و تحت مصطفی  
موت داد و حسیه رو و سر و سکر را نشاء او خوانده راجع کرد و دوا و پس از دای مراسم حوس و دیگر  
نعلی حالت و مصیبت نواخته بر نیوی و عوا و هر کدام میفرود و سردار محمد اسمعیل خان برادر محمد یوسف خان  
مقامت همراه حات مانور و هر موده و دوفوج پیاده و توبه سوار نظام با او همراه بود و سواران را با چهارده  
و طاه و چهار ضرب توبه و طوری و دوازه ماکو کاه کرد که کر امیر شیخ علیخان به کابل شود و در راه کابل











(جلد دوم) (د کړو قانع عهد املرت اعلي حضرت امير محمد اعظم خان) (سراج التواريخ)

پنجاري قوم خواش اراده هوا خواي امير شير علي خان واد قرايع شده سيف الله خان و جلد خان پير کراني  
مرحوم را که از غریبی بادو پیرق خاصه دار جهت قراوی در انجا رفته قلعه سعید خواج حسین خان  
همراه می کرده بودند عاصره کرده بود سردار محمد یوسف خان و سردار محمد حسن خان حاکم عربی که  
کنه این و سردار محمد سرور خان بادو قوج پیاده و چهار صد سوار نظامی و عیصه سوار کشاده و عیص  
پیرق خاصه دار و چهار صرب توب نصف شی از غریبی راه واعد روی سوی قرايع نه دند و ایستاد عوده  
همکام طهر از جیل معروف بکیجه علامه که مشرف بنوده گلستان خان اسب بدشت قرايع فرود شدند و ارفلاع  
گلستان خان سواره نظام را امر تاحس کرده همیشه تن سه دار باتوبها و قوج پیاده نظام و دسته های خاصه دار  
ارقبای سوار سرعت راه و گرفتند و ردیک قلعه سعید خواجه رسیده بهم در آویختند و بیک حله مردم حغوری  
را از پیش برداشته دس بقتل ایشان کشودند و از جانب دیگر مردم ناصری کوچی که تاغام هزاره معاند و ایوسف  
فستال شان در قرايع بودند در قتل هزاره شریک لشکر بدشاهی شده بسیار تن از مردم قرايع را نیز مردم  
حغوری بکشند و دوسه تن از کشتکارا سر بریده سرهای ایشانرا بکابل فرستادند و ایستاد تا کسول بسال سر بریده  
بمرد و زبان زده نام است و پس از انجام کار هزاره علوفه و آذوقه سیف الله خان و جلد خان را آورده عوده  
در قندهار مذکور گذاشته خود شان از راه موشکی بخرنین مراجعت کردند و در حلال احوال مذکور امیر شیر  
عبدخان که از هرات روی بسوی قندهار نهاده و حکومت فراه را ب سردار میر افضل خان داده وارد قندهار  
شده بود آهنگ کابل کرد

ذکر توجه امیر شیر علی خان

(از قندهار حاکم کابل)

چون امیر شیر عبدخان وارد قندهار گردیده مکس و افتدارش را استوار مشاهده کرد سردار محمد هلم  
خان را بحکومت قندهار بگذاشته خود بسپاه آراسته راه کابل برگرفت و امیر محمد اعظم خان از توجه او آگاه گشته  
سردار شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان مرحوم را بحکومت کابل مأمور فرموده مشغوری بنام سردار محمد اسماعیل  
خان اصدار داد که پنج طمر افرمان بنامها اصدار یافته که ده نور دکابل شود و تا کسول احوال یکی طمر مکش  
حالا میباشد که ملا دیک آهنگ کابل نمائی و پس از ارسال این فرمان مستوفی عبدالرزاق خان را که از سبب هوا  
خواه بود لش امیر شیر عبدخان محسوس کرده و بخواه هزار روپیه از جیره گرفته بود بزدانش هلاک ساخت  
بعد با سببیک در کابل بود بمزم دفع امیر شیر عبدخان راه غریبی برگرفت و فرمان بنام سردار عبدالرحمن خان اصدار  
فرمود که کار میسه را فرو گذاشته بتعمیل هر چه تمامتر صاحب غزنین رهسپار شود و سردار محمد اسماعیل خان را  
از خود بیشتر روانه دارد و احکام او در حکما بیکه میر محمد حسین خان وانی میسه اطاعت کرده بود سردار  
عبدالرحمن خان رسیده و میر محمد کور که فرآن فرستاده طالب امن شده و چهل هزار شهاب علای مسکوت برده  
گرفته بود که در محصل مبلغ مرهور را بکار گذاران بدشاهی رساند چنانچه بکسبه را با دیکر تحب و هدایا رسانیده  
ایش کشیده بود که مشغور مستوفی امیر محمد اعظم خان بفرود وصول افکند سردار عبدالرحمن خان شفاعت  
وای میسه و تقصیرات میران ترکشان که در نجایا نه کرده بودند در گذشته شش عراده اتواب وانی میسه را نیز  
برگرفت و مقارن ایستاد مشغور مد کور اریجه سرور سلطنت ب سردار محمد اسماعیل خان رسیده از ملاحظه سردار  
عبدالرحمن خان گذارش داده چون هراس سابقه را داشتند داده و امیر محمد اعظم خان چنانچه گذشت مرقوم فرموده  
بود از سردار عبدالرحمن خان کله کرده راه کابل برگرفت و از قنای او سردار عبدالرحمن خان نیز بهر امر محمد  
اعظم خان از میسنه در مبلغ مراجعت کرد و در محمد اسماعیل خان بارانده ایشانکه دست بردی بجان رعایای ترکشان  
نمید دو منزل یکی راه بریده خواست که خود را از سردار عبدالرحمن خان دور کند اما او بمراسم عمر او را داشته  
از دستان او بجان مرعف باز کشید که همدون نامم وارد شریعت شدند و در نجایا عریضه کرنیل سهراب خان  
فرمود که امیر محمد اعظم خان با سردار محمد شریف خان که بخوس نموده بترکشان فرستاده بود ارجحه پل سردار

ذکر توجه  
امیر شیر علی  
خان از قندهار  
حاکم کابل

(جلد دوم) (د کړو قانع عهد املرت امير محمد اعظم خان) (سراج التواريخ)

عبدالرحمن خان رسیده و او چون سردار محمد شریف خان را در اجا بخواست مکلف داشته غریب و غریبه خود را  
فرستاده بود حال دوفوق پیاده و شش عراده توب اسب بیک همراه داشت پهن از سردار محمد اسماعیل خان حاکم  
کابل بگشت که در شب راه نور دیده وارد نخته پل شود سردار محمد اسماعیل خان در وقت ورودش در  
مختبریت خان همویش را از زندان کشیده قندهار بگردید در شریعت از هم جدا گشته سردار محمد اسماعیل خان راه  
نخته پل برگشت و سردار عبدالرحمن خان که از فرستادن لشکر در نخته پل چاچه اقامت فرموده کشت مضیق حاضر بودا قندی  
بسیار رهسپار شد و سردار محمد اسماعیل خان بفریب نخته پل رسیده کس در اندرون شهر فرستاد که بخود دعوای مدینه اگر  
نور نباشد سردار محمد شریف خان را از زندان کشیده و خود در کابل برود و چون همدون قوج پیاده و توبچه که  
سردار عبدالرحمن خان فرستاده و بیشتر رسیده و نخته پل می کرده بودند و مقصدش کابل بگردیده و احوال  
مراد شریف شد و سی هزار تن که بستم او حاکم آنجا گرفته روی سوی مشرق نهاد که در انجا میر محمد  
که به مردم انجا در بر ویش بر بسته شهر را هشت ندادند چاچه از نخته پل بپوشه راه در گرفته رعایای غریب  
نخته و تاراج کرده وارد به میان گردید و در انجا فرمان امیر محمد اعظم خان بوی رسیده که همچنان از بهین رهسپار  
غریبی شود که موک بدشاهی نیز بمزم مدافعه امیر شیر عبدخان که وارد قلات شده مرحله پهای آمو سب  
دار و در خواسته پیاده داد که امواج نظامی و سواران کشاده از همراهی مرعف باز کشیده خواص کماله نخته  
که بدون آن بامی راه نورد شوند و امیر محمد اعظم خان ازین امر سردار عبدالرحمن خان را بدیده غریب  
خبر داده مرقوم نمود که هراتنی شما در باب حله وری اواز دو صدق بوده چاچه نمره ش روز حیدر  
و چون از بهین وارد غوریند شد کرنیل سهراب خان را که سردار عبدالرحمن خان از نخته پل با بجهد راس  
سب و عیصه تحف و هدایا روانه به سرور سلطنت نموده و او در جنب اردوی دار محمد اسماعیل خان فرود شده  
و در کرنیل سهراب را دستگیر کرده ایشان و هدایا را که باو بودند متصرف شده او را محسوس کرد و مقارن  
بجان سردار عبدالقادر خان و سردار صالح محمد خان برادران کوچک دار محمد اسماعیل خان که بحکومت حاکم  
و کوهستان مأمور بودند روی از دولت امیر محمد اعظم خان برنگشته بپادشاهان پیوستند و سردار عبدالرحمن خان  
بحرود مطاعه فرمان مد کور امیر محمد اعظم خان دو هزار سوار سالاری علام محمد خان از راه امداد محسوس  
ایشانده پیاده داد که صداقت نور جنتی حوثر ظاهر خواهد شد و میباشد که تا وصول من وارد غریب بشود  
چون امیر شیر عبدخان ردیک رسیده بود امیر محمد اعظم خان قنای رسیده سوار و پیاده دار عبدالرحمن خان  
در غریب گشت و از انجا در موضع چهل دختران و از اجا در مرعف ایستاد فرود شد و امیر شیر عبدخان از مرعف  
بسیار راه منحرف اریسه و فرزند دکه امیر محمد اعظم خان احتیاط کرده در کیجه مهمل فروکش کرد و امیر محمد  
نظر من نیز با سبب خویش و سواران ایمنجاری طواف اندری و هزاره و وردن و تا حکیه غریب از راه موضع  
و و مسکر رو بجنب کیجه مهمل نهاده بمقارن اردوی امیر شیر علیخان فرودگاه قرارداد و دست و وره کرد  
بعد خویش بهر برده یکی مراحم دیکری شد

ذکر تصرف نمودن سردار محمد اسماعیل خان کابل را

سردار محمد اسماعیل خان در حلال احوال مد کوره از غوریند داخل کوهستان کابل شده مهمل هکاهه حوی  
مسند حوی کتارد او انجمن گشته بالباشان وارد کابل شده و در شمس الدین خان را که دکی رسیده و اصرار بود  
حصره امداد و پس از شش روز مردم سکه بالاحصار باب سالاب روی مد دار محمد اسماعیل خان کشیده  
بر در شمس الدین خان و جیران امرافه خان و عیصه خان فرقت که بهرامیر محمد اعظم خان بجهت کابل فرستاده  
امیر سردار محمد اسماعیل خان و محامات بزرگان بالاحصار عاجز شده دست و پایش میزدند تا بخونه اصرار  
کوهستان با دیکر کوهستانیان برج عقاب معروف بیک لاغور که حفاظتش رعیه بود جرم خان دیکر خان  
فرودش نموده او را با خاصه دارانش بهر وعده ازین فرود آورده متصرف شد و ازین امر در شمس الدین خان  
از غریب مرعف خان و عیصه خان که در دست ایشان شده دست از حاکم کشیده تن محسوس و وارد چاچه سردار

تصرف  
نمودن سردار  
محمد اسماعیل  
خان کابل را



محمد اسماعیل خان پادشاه داخل لاهور شده ایشان را بر دامن فرستاد و عیال و اهل امیر محمد اعظم خان را در عمارت حسن بیرون کشیده سکه و خطبه را دوباره بنام امیر محمد اعظم خان و امیر محمد اسماعیل خان و سنی امور رهنه کابل پرداخت

ذکر قصد فرستادن مادر سردار عبدالرحمن خان

زود پسرش و شکست امیر محمد اعظم خان

و الله ما جده سردار عبدالرحمن خان حاجیش را که ریخته شدی بکردن داشت از راه اطلاع دهی و احدا زود پسرش فرستاد که او را از قفسه سردار محمد اسماعیل خان واردست رفت کابل آگاه کند و مقارن ایام سپاه امیر محمد اعظم خان اقامه کابل حویله دست دست روی آوردن راه ششاسن حاج امیر محمد اسماعیل خان و گرفته باردوی او می بیند امیر محمد اعظم خان مضطرب و هراسان گشته با سران سپاه و برادران خویش کنگاش کرده صلاح کار جست و ابراهیم علفه که زیاده و چهار روزه در پشته چیزی نداشت بصواب دید ایشان پنج فوج پیاده نظام را از حویله منت می کش که همراه داشت از لشکر که بزم در آمدن بنزین بیرون کشید که در اینجا باورود سردار عبدالرحمن خان خود داری کند و قبیله سیاحت از بیرون شدن افواج مذکور اندیشه ناک گشته با هم گفتند که از سبب دقتی می بینان نزد امیر شیر علیخان امیر صاحب مارا مخالف و از راه خدمتش متصرف پنداشته در اینجا گذاشته راه عزیمت پیش خواهد گرفت پس در ساعت هشت شب بیست و هشتم ماه جادی الثاني سال ۱۲۸۵ هزار و صد و هشتاد و پنج هجری که کنگاش و چند روز از آمدنش گذشت بود دفعتاً از تسویریکه کرده بودند توپ و تفنگ کشادگان آه زدن و دوا می شد و غوغای مخالف ساز نمودند و امیر محمد اعظم خان سر اسبه از خیمه بیرون شده بر اسب فرار سوار گشته و در چمن حالت سردار محمد یوسف خان که اسبش زبیده بود خواست اسب سواری کرده امیرش یکی از اسبان بزرگ خویش مرحمت فرموده با هم از اردو بیرون گردیده و بفرار نهادند و از تمامت سپاه قریب هزار سوار با ایشان همراه شده وارد دشت نعلک زار گشتند و از آنجا طریق مقابله اختیار کرده در پید مشک و از اینجا راه کردن مسجد داخل خوات و در کمره بدند و از قلاع کوره عبور کرده بملاقه هزاره پورجکی و جرجی و همگ در آمده از آنجا وارد ورت هزاره دای زنگی شدند و میر ناصر بیک مقدم ایشانرا گرامی داشته چند راس اسب و سر هدیه پیش کشیده و تم صداقت و اخلاص حاصل کرد پس از آنجا در اخضر ات رفته و از کرمان و سر جنگل و قوم آیه و طبع صورت کرده در مراد شریف عیان باز کشیدند و تا که وارد آنجا شدند از همه همراهان ایشان جدا شدند محمد یوسف خان و سردار محمد اسحق خان و جبران صالح محمد خان و کریم خان و اشیک آقا سی محمد و کبر خان و برکت الله خان کیدان سواره تمام و میر را عبدالحق خان مستوی و میرزا عبدالصمد خان و عبده سیاحیان نظام و خدمه حضور که مجموع یکصد و سی و سوار بودند همگی کرده دیگران همه از ملازمتش روی رفته رفته بودند و پس از فرار کردن امیر محمد اعظم خان اردویش بن و آغروقی را نواح کرده بسیار تنی از دست هم دیگر گشت و در خدایت و از حمله محمد اسحق خان بی علی عسکر خان قوت دست گیر مردم قریه رامک شده نزد امیر شیر علیخان رفت و او نخست امیر بنگاش نموده ثانیاً بشاعت سردار محمد علیخان بی سردار میر محمد خان مرحوم از قتل خلاص یافته برق و قناره و سوار از وی باز داشته موقوف خدمتش ساخت و سردار فتح محمد خان که راه لنگاب امیر محمد اعظم خان پر گرفته بود با او دوچار گشته غلام محمد خان را از همراهانش در علاقه سوخته علاقه یقین هزاره متشکیر نموده بخل رسانید دیگر بر مرهم باز نکشته مراجعت کرده سردار احمد خان و سردار محمد زنگنه را که از حسانی امیر محمد اعظم خان در قفسه شاه علی کبر باز مانده بودند با خود برداشت شرفیاب حضور امیر شیر علیخان کرد و او ایشانرا انصاف نموده دیگر چیزی نفرمود و پس از اطمینان از راه شور و غوغای سپاه امیر محمد اعظم خان را از طریق کابل داخل لشکر خویش فرموده راه غزنین پیش گرفت و از اینجا روانه شده بامکنت و حشمت پادشاهی وارد کابل گردید

ذکر قصد فرستادن مادر سردار عبدالرحمن خان

ذکر خبر یافتن سردار عبدالرحمن خان از فتح کابل

(و شکست امیر محمد اعظم خان)

چون در عهد الرحمن خان ناصر جید را در تخت پهل و طر حیدر ادا بزار شریف و انک عهد و را حکومت بنشینان مأمور فرموده از قنای سردار محمد اسماعیل خان چندی از پیش رقم گشت برمن امیر محمد اعظم خان را عربی بر گرفته و در عرص راه بیار شده از حرکت باز مانده بود و پس از بیست روز محنت و زحمت به نبرد منصوب شده در عرص راه آبی بیک فتح کابل را از قصد بیک مادرش فرستاده بود شبیه در آبی بیک از نامه سردار محمد سرور خان که از راه فرار و اردو می گردیده نامه فرستاده بود و شکست امیر محمد اعظم خان و معلوم بودن او که کدام بقا است آگاه گشته مهموم شد و بدرباره نامه ناصر جید خان حکم نموده با اعلام فرمود که غرض حال و نحس جوان امیر هرمت یافته را نموده با اطلاع دهد و او از اردویش بزار شد و بعد حیدر اده دو باره سردار والا تار که مزبور را فرمان کرد که یک لک تسکه باو بدهد و هم هرچه از اسب و اسلحه نص داشته باشد آمده و قدم بگذارد و خود سردار نیکو اطوار از جانب کابل و غزنین صرف عیان کرده وارد غوری شده با سردار محمد سرور خان راس غوری عیید و جبران صبر خانرا که مادر هزار سواره نظام مقدمه الحایش فرار داده و اینوقت در قرقه کتل رسیده بود نامه فرستاده از کاهی حال آگاهی داده امر فرمود که از آنجا که وارد گردیده است کما جگه و بر کتل بدین شکی همراه در زیر حفاظت داشته مترصد احوال بوده اقامه کردند و مقارن ایام میر محمود شاه که سردار بی محمد خان مرحومش پس از کربخ مجرب در شاه و آمدنش بکابل بحکومت بدشتان مأمور کرده بودند و هدایای شباه نزد سردار عبدالرحمن خان فرستاده پذیرفته و شکست و پیاس خاطر میر جهاندار شاه که همراهش در و هم دختر او را گرفته بود هدایای میر محمود شاه را رد کرده فرمان فرستاد که حکومت بدشت را به میر جهاندار به فرو گذاشته از راه اطاعت حاضر در کاه شود و الا هر طرف که خواهد رود و شباه اندی را در و صد سوار همراه میر جهاندار شاه روانه بدشتن فرموده بنظم و سنی حال قطنی پرداخت و نامه بخدمت امیر محمد اعظم خان ارسال داشته استدعای آمدنش را در غوری کرده معقوم نمود که پس از ملاقات به تخت پهل مراجعت فرماید و از بد غوری شده سردار عبدالرحمن خانرا طلب نموده فرمود او بر اسب امیر شیر علیخان که با او آمد گشت کنگاش از رفتن تخت پهل اما کرد پس امیر محمد اعظم خان سردار محمد اسحق خانرا در تخت پهل گذاشته خود بیک سرداران راه غوری بر گرفته باردوی سردار عبدالرحمن خان پیوست

ذکر کنگاش کردن امیر محمد اعظم خان

(و سردار عبدالرحمن خان و توجه ایشان جانب غزنین)

چون امیر محمد اعظم خان وارد غوری شده استراحت حاصل کرد با سردار عبدالرحمن خان مشورت کرده صلاح امران دید که جانب کابل حیث در جنبش آورده با امیر شیر علیخان در آویزند و سردار عبدالرحمن خان شدت می بر ستار از عذر نهاده رای عیش را نپسندیده بهتری ایام را برای بکار اصرار کرد و او را از امتش باین نمود که هرگاه از طاعت در حرکت شود همراهی سر خویش بکند و راه بخارا پیش و در عمارت حسن خان این گفته او تا ببار سر زمستان اختیار نمود بخیران نصیر خان که مادر هزار سوار بحفاظت قرقه کتل و با حاکم اقامت داشت برنگاشت و راه کهمرد و سیقان برنگرد و خود با امیر محمد اعظم خان و لشکر بیک همراه داشت از غوری راه دخیل برداشت و مارل شلوکشو و مادوق عبور کرده در کهمرد و سیقان با جیرال نصیر خان و سوارانش بکشد شده عکس شد و با امیر محمد اعظم خان و مجده روز در اینجا درنگ کرده بعد از آنجا رهسپار گشته وارد کردن دیوار شده و امیر شیر علیخان سه هزار سوار هراتی را مأمور با قاعه منزل مذکور فرموده بود که به راه باشد و ایشانرا از نزدیک سر سردار عبدالرحمن خان تاب اقامت و توان مدافعت را در حدود ندیده قبل از ورود سردار با قاعه راه هراتا کره بکشت لوتی عیان باز کشیده اقامت گزیدند و مقارن ایام امیر شیر علیخان مصرع احوال گردیده

ذکر خبر یافتن سردار عبدالرحمن خان از فتح کابل

ذکر کنگاش کردن امیر محمد اعظم خان







د ذکر عاربه زنه خان و هزمت يافتن امير محمد اعظم خان

(وسردار عبدالرحمن خان)

و مغار مسخر نمود باني محمد علم خان تر کشتن را امير محمد اعظم خان که پادشاه در دوسه اعليحضرت سلطان محمود تورهه متوجه اقامت داشت با سردار عبدالرحمن خان سخن از عاربه در ميان آورده فرمود که مي بايد قلمرو عاربه را که خانه داران امير شيرعليخان بدان اقامه دارند غارت نمود تا حلال در کار امير شيرعليخان افتاده مغرول شود و سردار عبدالرحمن خان از سبب کثرت بوي و شدت سرما و بعد مسافت و قرب اردوي امير شيرعليخان نخست راي عيش را بپيچيده بعد از اسرار و ترغيب او را به بر گرفته هنگام عصر نزديک قلمرو عاربه خانه داران را محاصره انداخت و هر چند از چاهل پيروي اجاعتشان هدايت کرد قلمرو کيان نپيچيده قلمرو هدف کلوه توپ ساخته قلمرو کيان برداشت و تا که شب شده جهان تاريک گشت کاري از پيش تيره شبدا همچنان در ميان برف بدون آتش سرورده جنرال نصير خان را بپنج فوج پياده ويست و چهار ضرب توپ ويست برف خانه دار و چهار هزار سواره نظام شنب (۱) چيل و مواضع مستعد بپاسداری گشت و چاهای جنگ فردا را بلوچ خاطر نقش بسته کس در لشکر که فرستاده امير محمد اعظم خان را با هزار سواره نظام و پنجمه سوار کشاده از سواران قطغن کسالتار ايشان مير سلطان مهرا خان بود و سه فوج پياده و هجده ضرب توپ جلوي از لشکر که بپاؤنت خلپيده پياده داد که بشميل و شنب خود را تا طلوع آفتاب بزنه خان رساند و او از شدت سرما و شنب حرکت نکرده تصميم هزم نمود که در وقت طلوع آفتاب راه معاصرت و کرد و جنرال نصير خان بر در نکاپوي حفاظت و پاسداری طریقه نامشوری اختيار کرده مواضع هادن اتواب را که سردار عبدالرحمن خان معين فرموده بود ترک کرده از کهايت حصصت و هوشداری نمود حديجه بامدادان که امير شيرعليخان با آنک جنگ از منزل شش کاور روی سوي زنه خان هادن هوز جنرال نصير خان از جواب غفلت پيدار و ازاده بخيروي هوشيار شده بود که سپاه امير شيرعليخان راه نزديک کرده آگاه گشت و سواری زرد سردار عبدالرحمن خان و ريسته آگاهش کرد و او با چهل سوار بکه حاصر رانش بود بمرعت راه فراز شدن و گرفته بکوه بر شد و اتواب و چياخانه را بدون محافظت و اسب و توپي بوي مبريحه مشاهده کرده از جنرال نصير خان جويای حال شد و جواب شنيد که آحاد و افراد پياده نظام و توپچيان را از شدت سرما و سخت لشکر که داده است و هردو با هم سرگرم اين گفتگو بودند و هنوز اتواب را آماده ساخته ملايمان آنها نکاپوي ميموندند که بوي کار آرنند که سپاه امير شيرعليخان در رسیده سرهای کوه را تمام فرا گرفته هزار سواران نظام را که در دامنه کوه قيام داشتند هدف کلوه توپ و تفنگ ساخته تمام با سردار عبدالرحمن خان را در لرزل و اسطراب انداخت و از کثرت کلوه باري توپ و تفنگ سواران مد کوره تاب درنگ نياورده راه هزمت و گرفته و از مشاهده افعال سواران بکه حاضرو کاب سردار عبدالرحمن خان بودند نیز فرار اختيار کرده هر دو سوار ديگران هم رفتند و سه صد سوار از سپاه امير شيرعليخان راه متعاقب بر گرفته بناحق از سردار عبدالرحمن خان در گذشته او نیز با ايشان همنان شد و ايشان کسر کریم ناخت و تاز بودند امتياز ان نکرده که سردار عبدالرحمن خان همنان ايشان بسلار خود ايشان و سردار مد کور همچنان اسب ميراند تا که از سواران متعاقب اسير شيرعليخان جدا گشته سواران هزمت یافته خویش که يکجا شده در جستجوی او بودند پيوست و پس از ملحق شدن او سواران شکست خورده اش از هم کوته و کسار فراهم کرده جوی زياد شده سواران امير شيرعليخان از جرأت و جسارت پادشاه مراجعت کردند و سردار و الاتيار پس از باز گشتن سواران امير شيرعليخان همرانش تان و نه خورد گشته با امير محمد اعظم خان که از بنواقمه بخيروي پيوست آگاهش کرد و از سر گشتن ياغبر سواران بکه در رکاب امير محمد اعظم خان و دنبير همران کرده از تمام سپاه سه صد سوار با ايشان همران شده ديگران همسر خویش و طريق هزمت پيش گرفته و سردار عبدالرحمن خان در چنين حالت از عيش از چهل صندوق طلاي مسکوک که در بته داشت و سيده جواب واقف نبودن را ابرو شيده ساکت شد و مغار باغمال سوار بسياری نمودار گشت که از عيش ايشان راه و گرفت و دند پس امير محمد اعظم خان با سواران بکه حاضرو بود طريق فراز اختيار

د ذکر عاربه  
قلمرو عاربه  
ياقتن امير محمد  
اعظم خان  
وسردار عبد  
الرحمن خان

(۱) شنب  
بکسر شنب  
را بکه در  
کوه رنه

کرده سردار عبدالرحمن خان با چپ سوار از هزمت بسته گشت با آرمي رهبر کردید و سواران امير شيرعليخان بر عيش امير محمد اعظم خان و غيره هزمتيان که چپ و راست راه فرار بر گرفته بودند تاخته و ميان را بچاهه هادن انداخت خود را ارمال و اسباب اردوي امير محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان کران در ساحه و سمي از هزمتيان که اردم تبع بسته و از قتل رسته بود سردار عبدالرحمن خان را پياده از هزمتيان رکاب او فراهم شده امير محمد اعظم خان بر باو در پيوست و هردو توپ ياغمد سوار نظام و سوار کشاده و غيره خدمه و هجده راجه جان دود پادشاه کسان پياده از اردو هزمت و از هزمت روزه شدند و مردم آنجا ايشان را حاصم خوش بنداشت از راه مدامه پيش آمدند و پس از آنکه ايشان را شاختند عذر خواسته طعام و يکمده آفتاب مين و يکمده حام را يکل بايشان داده بکمند خيل بپيچيد و بروند و قد و چسبکه از ايشان باز مانده در تصرف امير شيرعليخان در آمده هادن از مغال طلاي سکه بکاراويست هر از طلاي رانکه ويست هزار مغال طلاي رانکه و يازده ک روپيه کلي و پنج ک روپيه قدری که معدوم و بپيچيد و دار اسکلپس است و ده هزار دست حلق از انعام افته قيه و هزار نفر اشتر و خيام و غيره اسباب و اسلحه و اتواب و تفنگ بسيار و چند هزار سر اسب و فطر و قور خانه بحساب آمد و عيرار انکه تحویل ديوان سلطنت شد تراج بزرگته بحساب در نيامد و از اراحد و افراد سپاه ايشان سيرت منقوب و مجروح و دشمن گشته در او احرمه رمضان سال ۱۲۸۵ هزار دود و دشت و پنج هري تير را ي امير شيرعليخان حاصل و کاري و مهملد شده امير ترا که يکی از ايشان ميرزا عبدالرحمن خان حبيب و مجروح بود و امير شيرعليخان حاضر کرده ديگران را محيوس و ميرزا عبدالرحمن خان را امر معالجه نمود و او سردار ان سردار محمد يوسف خان تا کيچه مهملد از امير محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان رنه ايشان را پافته با حرمات نصير خان دو چار گشت و از هم و اراده او پيچيده جواب شنيد که از راه تفت حوازي طريق مواصالت مي پيچيم که با قاي خود رسیده در غربت سر حدمش تمام واکر از هم عی با کس مریب مقتول دست امير شيرعليخان آيم و نها که با ورشته احوت در ميان داريدار چه مي زياداريد که از قاي گرفتار يوازي حرمات راه ناکامي سپاريد و او باي کمنه جنرال نصير خان اعتنا کرده از حن جلاله زاني حواش سوار يري نه عی کرد که تا کتواز ارفقاي امير محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان و هسپار شده شايد که ايشان را بريت همرای کسد و او اريم امير شيرعليخان عذر خواسته سوار همرانش نکرد و سردار محمد يوسف خان از عدم نوشته و راه نما ناچار راه قمره کدر بر گرفت و در خانه آخوند مشکين معروف بپشک ظلم اهدی فروه شده عرض و داند حضور امير شيرعليخان کرد و بدو تقصير خواست و او هسنتا قه خان خالوش را مامور نمود که در اقسلي داده از راه اطمینان خاطر بحضور حاضر کند و خود در روز سوم فتح رايان عاليات فيروزي سيات را جانب کابل شقه کشا فرموده از منزل شش کاورا هراجت بر گرفت و سردار محمد يوسف خان از عقب هزمت ايشان آمد مد کور را جهت شفاعت با خود همراه گرفته ملا درنگ آهک اردوي امير شيرعليخان کرد و از دست بک زار او را از سبب ضعف پيري باز کرد پياده بدون شفيح و دود دهه تير اعصت افه حال که امير شيرعليخان تود او مامور کرده بود دو چار شده آسوده خاطر گشت و دو مغول حيدر خيل شرف باز حاصل بوده نسل يفت و امير شيرعليخان با مکنت و حشمت شاهی داخل کابل شده تاز بعد فطر را بدار السلطه ادا کرد و ايشان و اشرف شهر و اطراف را نيك نواخته خاطر جهانداد خان که از سبب قتل پسران حيدای نظر حار حاجه از پيش و قم گشت نائب محمد علم خان محيوس و از تر کشتن روانه کابل نموده بود بخداي نظر حاش سپرد و بقصاص خون فرزندان ايشان او را بکشت .

د ذکر سرگذشت امير محمد اعظم خان

وسردار عبدالرحمن خان در هزمت راه سر دوسه و داور

امير محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان از سر دوسه امير محمد ناميرا راه شش رده و از دهر مل شدند مردم آنجا بطمع اسبان و اسلحه ايشان بکشد و ادين تفنگ برداشت همران هزمت رهبر ساحه و از هزمت سردار عبدالرحمن خان که از دود قيان فتوري در اعتنايش روی داده بود از هزمتش پياده جوب مجود آمد ديگران را

د ذکر  
سر گذشت  
امير محمد  
اعظم خان  
وسردار عبد  
الرحمن خان



دیده متجرب سوار سپید و بدیشان پیوسته همکمل درساکی فرود شدد و آتش ابروخته حواسند که  
 دست و پا و اصدی خود را کرم کنند و مردم آنجا که مشغول کشاد دادن تخت بودند از دیدن شعله آتش آرام  
 گشته دست از تخت زدند باز داشتند و در وقت چهل تن از مردم غرق سر دوشه که از آواز تخت فرمان  
 رخواستند و له بر گرفته بودند برونی آتش نزد ایشان وارد گردیده در قلاع خود بودند و از شیوه مهیا نوازی  
 آن شب را بیک سرورده بامدادان راه نمائی از ایشان گرفته قلمه موسوم به پرکتی فرود گشتند و جای آشنایند  
 رهیار شدند و در بسیاری راههای باریک که بابکد بکر تقاطع کرده بهر جانب رفت طریق مستقیم می نمود  
 متجرب راه می نمودند تا که شخصی از کوهی فرود گشته بدیشان پیوسته معلوم گشت که در وقتی خادم وانی  
 یاجید سردار عبدالرحمن خان بوده است و آنمرد بیاس حقوق ملک خواری کی سابقه راه نمائی ایشان را اختیار کرد  
 و در بین راه سن از پلزمندگان خدمه ایشان از طریق شتاب اسب رانده بدیشان پیوستند و اینرا گفته ساخت  
 از ایشان در گذشتند که لشکر از قضا در رسید و ازین گفته آنان امیر محمد اعظم خان و دیگران را دل از جای  
 شده و بفرار نهادند و سردار عبدالرحمن خان با چند تن چون عبدالرحیم خان و پروانه خان و سردار عبدالله خان  
 و جان محمد خان و فرامرز خان و سید مؤمن خان و محمد بشیر خان و احمد خان و ساه دار و محمد خان و ساه دار  
 و حیدر خان توخی و میر علی خان جماعه دار و نجیب الله خان کیدان نواده سردار جهان خان و ناصر علی خان  
 و عراب خان کرکیل و بیست و شش تن از سپاهیان که مجموع چهل سوار میشدند عنان از فرار باز کشیده آسوده  
 خاطر راه می نمودند تا که ده تن پیاده بطبع گرفتن چیزی در رسیده ایشان عطف عیان کرده مرده تن را در  
 کوه خشک ساختند و بخبر راجع به آنجا نداشتند بخبر دیگر از راه فرار بکوه پر شدند و ایشان قدری درنگ کرده دیگر  
 کسی را در قلمه دیده رهیار گشتند و دیگران که فرار نموده در آبکاهی فرود شده بودند رسیده ساجران داشتند و سواران  
 بر فراز کوهی پر شده دود تن از کسان پنج نفر مقتولین سر راه و ایشان تنگ گرفته سردار عبدالرحمن خان  
 پای سدن از همراهانش از اسب فرود گشته بماده کرایه و دویست تن را اردو جاب کوه اسر مرارشدن کرده  
 خود با سدن دیگر راه مقابل بر گرفته از سه طرف بکشاد دادن تخت پرداختند و ایشانرا عزیمت دادند و خواهش  
 پیش گرفتند و قدری اسب رانده قلاع مردم و زبری واقع مرمره را دیده امیر محمد اعظم خان که بملکان آنجا  
 از پیش معرفت و شناسائی داشت چند نامه نوشته بصحابت آن مرد راه نما فرستاده از ورودش در آنجا خبر داد  
 و بزرگان علاقه مرمره با صد سوار از راه پذیره پیش آمده مراسم اعزاز و اکرام بجای آوردند و از قنای بدر بکر  
 هزار تن دیگر پیاده دهل زنان و خیر مقدم کویان بشرف ملاقات مشرف گردیده بد با هم وارد علاقه مرمره شدند  
 و در روز را در آنجا بمهمانی بسرورده نظر بهفت آنان از دودنه دانه طلا بیک عبدالله خان با خود داشت خواستند  
 که ایشان در بهای علوفه چیزی بدهند و ایشان که خرج بمهمانی داده بودند هیچ نکرده از آنجا وارد منزل  
 دیگر شدند و از طلاهای مذکوره که جز از آن چیزی و چیزی با خود نداشتند چند نام داده از مردم آن منزل خواستند  
 عیونه کردند و ایشان از عدم معرفت خلارا رد کرده رویه بهای علوفه خواستند و چون رویه نداشتند دیری  
 معطل ماندند تا که داشتند که هزار رویه نزد شوجان نامی از سپاهیان میبایست بد سردار عبدالرحمن خان او را  
 بکلیت سده طلا رویه کرده او را نموده گشت که در چنین جائیکه طلا را قبول نداشتند هر که رویه داده  
 طلا ستان و او را نداشتند چراغ را رویه او را گرفتند صدانه طلا عیون داد و از قوفه خریده شبدا بسرورده  
 از آنجا در خانه آدم خان و زبری فرود شدند و او اعزاز و اکرام شان نموده از آنجا خود نیز با ایشان همراه گشت  
 در خانه که خدای قومیک با آدم خان بودند نزول کردند و او نیز مقدم ایشانرا کرامی داشته بیاسی خاطر است  
 آمد سارا نیز چیزی نگفتند و از آن راه اخذ ازین راه مردون نیزان را که قبض هم بودند رحله  
 مراجعت دادند و در علاقه داور که در سرحد است واقع است شد و در آنجا که قریب اصلاح سواران است  
 ضمه های کرده چند روز توقف کردند و سردار محمد سرور خان که از پیشین بدینجه ساجه مذکور گشت همراه  
 کرده بود بدیشان پیوست .

این وقت  
 لشکر فارسی  
 نداشته است

ذکر آدم فرستادن سردار عبدالرحمن خان

درینو و داسان برای خریدن اسبیه ضروریه

چون سردار محمد سرور خان با جبرالدی عسکر خان و معاد الله خان باره ران و چهل سوار بدیشان پیوست  
 به سید ظهرا کدرانیده و مردم آنجا خبری روز عیدولکی حمت داده بد سردار عبدالرحمن خان صدانه  
 خلارا که بمنزله از آن هیچ نداشتند بمحراب خان کرکیل و نجیب الله خان کیدان سپرده برای خریداری اسبهای  
 ضروریه درینو و داسان فرستاد و مقارن آنحال مردون سردار وانی که ششم سوار همراه داشتند و از قوفه  
 معجانی بکذاشته بشیری نداشتند اراقات حمت رضا کل نام نوکر عبدالرحیم خان که در منزل دانه طلای مسکوک  
 را بدوخته آقا بش برداشت از کابل راه خدمت بر گرفته بود پیاده و پای بر آله در رسیده طلاهای خود و اسبهای  
 مول سکرده همچنان پیاده راه خدمت خانه آقا بش جانب کابل گرفت مراجعت کرد و سردار عبدالرحمن خان  
 طلارا در بازار داور فروخته بیست هزار رویه بگرفت و ساسان و سپردن ساز کرد و در بختل دوکامه از حاکمان  
 پشاور و بنو بدیشان رسید که از جائیکه وارد شده اند روانه بنو پشاور شوند و امیر محمد اعظم خان بمجواب مرمره  
 بکتوب فرمود که اگر ملرا از آبسند عبور نموده عبور دهند البته خواهیم آمد والا نتوانیم گمروی بدالسی  
 نیم و میر کرده سردار عبدالرحمن خانرا نیز تکلیف کرد که خام برنهد و او سر باز زده از استخفاف و بیبری دولت  
 بکلی که در سال ۱۲۸۱ هزار و دویست و هشتاد و یک هجری مطابق سنه ۱۸۶۵ هزار و هشتصد و شصت و پنج  
 میلادی که نسبت بخود امیر محمد اعظم خان نموده بودند بیاد آورده گفت بنویسد که چون ملرا امیدی بدولت  
 نداشت نیاست نیاست آمد و محش بمهرتاین اصرار کرده آخر الامر بر آتشه تنگین خاتم خود را بر شکست زانی پیام  
 فرستاد که دولت برطانیه عطی از سبب دوست بودنش بادشمن ما دشمن ملت ذرا که دوست دشمن است  
 خط و بی از فرستادن این نامه و پیام هشت روز دنگ کرده از داور آهک کان کورم نمودند و در آنجا مردون  
 بنگریدند و داسان جهت خرید اسبهای ضروریه رفتند و در مراجعت کرده بدیشان پیوستند و پس از توقف بیچ روز  
 در موضع مذکور سردار عبدالرحمن خان را تب شدید طارش گشته هفده روز دیگر از راه بیرون باز آمدند و پس  
 از آنجا همچنان تیدار رهیار شده وارد وانه گردیدند و در آنجا سردار و الا ببار را لغت حمت حاصل گشت پس  
 از قوفه سروز از آب کومل عبور کرده مکار آب برای آشنایند جای فرود شده و در آنجا دوشیبه ارفوم  
 در یک منوطه مقرر که در صفارنش مردم و زبری با سوزی بوده بودند بزم همراهی رد انتن دوشیبه حکایت اسیر  
 مدش را بسرورد و سردار سعادت انوارش اطمینان خاطر رسانید قوم و دیارش داده وجود داشته داخل  
 در قوم سرپائی شدند و در کوه کاسی نزول کرده تا آنجا از قوفه همراهان شان سه صد تن رسیده و دیگران هم کدام  
 مقامی رحمت حاصل کرده ساسان و دامن رفتند و در آنجا بکراس کوسید و چهار سوار و سافه مرمره قدری  
 عازم خانه که منوطن آنجا بودند خریده شبدا مسرت و زحمت روز رسانیدند

ذکر سرگذشت امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان

(در بیان قوم کا کر)

و اما دان از کوه کاسی راه بر گرفته در علاقه کا کر بوسع زوب فرود شدد و از سبب عسرت و محو  
 در گشت نان و روغی بسیار بخت با خود واجب شمرده که هجرت دور و راه مان بخت همراه داشته باشد و ازین راه  
 سفر را بچشم مردم آنجا بضم سیورسات علوفه حصر آورده و چون ایشان در کیده داشتند چیزی خریده صاحب  
 سیورسات های خود را بطرف نشانی کرده شب در خانه های خویش رفتند و در راه به ازمن جان حمله  
 همراهش را قدغن فرمود که بارهای آنان دست نزنند که مادا ساخته روی دهد و مسافران صاحبان قوفه  
 در کشته بارهای خود را سالییده سقط گشته مراجعت کردند و علوفه خود راه پس بردند و از آنجا راه

د کړو آدم  
 فرستادن  
 سردار عبدالرحمن  
 خان

د کړو سر  
 گذشت امیر  
 محمد اعظم  
 خان و سردار  
 عبدالرحمن  
 خان



( جلد دوم ) ( د کرد قاج عهد امارت مستفله اعليحضرت امير شيرعلیحان ) ( سراج التواريخ )

و گرفته خدر مرستی را در فتنه دو هزار تن مشاهده کردند که سر راه ننگ گرفته نشسته اند و از حمله بکن  
 عیان اسب امیر محمد اعظم خان را چنگ زده از رفق باز داشت و سردار عبدالرحمن حسن دهن ننگ بر سینه او  
 نهاده وی را خوی جان عیان فرو گذاشت و چون سبزه کرفت رسیدند مکتوف کشت که برسم خویش از هر کسی  
 نیست رویه انگیزی حراج میجواید و ایشان طریق قافله پیش گرفته هر چند امیر محمد اعظم خان بداد هزار  
 رویه راضی شد که بدهد سردار عبدالرحمن خان از جهت آنکه اینچنین سر کشته در منزلت چنین مقامه روی  
 خواهد داد مانع گردیده آنک جنگ کرده و آنان که را دیگر کون دیده از راه کناره گردیدند و ایشان سالها  
 گذشته نزول نمودند و درین منزل شینی بالباس اهل صلاح کشکول بدست حاضر آمده باند زانوی ادب زده  
 امیر محمد اعظم خان بنشینت و دوتن از همراهانش که بنام بزرگ قوم پشتر وارد شده و در مجلس نشسته بودند  
 او را اعظم کردند و ده تن دیگر از یروانش بکنار مجلس بیا ایستادند و پس از پرسش بازداشتند که مشار الیه  
 سید است و امیر محمد اعظم خان اسم سبادت را شنیده دست او را بوسیده در پهلوی خویش جای نشین داد  
 و سردار عبدالرحمن خان که در منزل یکی از مردم فرودگاه را ازبک نامه رویه داده از حالت مردم منزلت او  
 رسیده خود را آگاه میکرد در اینجا بر سادت مسنره یکی را رویه عطا کرده از احوال شیخ جو یا شده مکتوف  
 نمود که او دزدیست مبرور و دودن از دزدان زبردست دارد که از حمله چهل تن را همراه آورده است و سردار  
 خوشایر این اسدا صفت اظهار کرده و بر او پلور نیامد بجایکه سردار محمد سرور خان بر سر خود را امر کرد که  
 شیخ را کرامی دانسته دشت سپهان نموده امر از احترامش کند و هکاه شام که اسبان را با آب دادن در سرجه  
 بردند همراهان شیخ جمع گشته از آب کشیدن مانع آمدند و نو کران سردار عبدالرحمن خان صد راس اسب را  
 که از خود ایشان بود بجهت سیر آب کرده بقد کفاف خود شان بپا آب برداشته فرودگاه باز کشید و عجا  
 راس اسب امیر محمد اعظم خان و سرش از آب آشامیدن باز ماندند تا که خود شیخ بر خواسته از امیر احارت  
 آب دادن ایشان را حاصل کرد و بانو کران او هر یک دور اسب را عیان بر گرفته سر خند شد و ایشان بوسی  
 عیان اسب از گرفته ایستادند و بوسی مشمول آب کشیدن شده شیخ فرصت یافته با همراهانش حمله کرده بیخ نزل  
 و کران امیر را و خدار ساختند و می راس اسب را بر گرفته از راه غارت بردند و سردار عبدالرحمن خان از  
 گفته خویش در لوله شیخ و نیز رفتن عیش او را متنبه ساخته شب را بر سر بردند و بامدادان مهدن از نو کران  
 امیر محمد اعظم خان که اسبان ایشان را برده بودند بربک اسب سوار شده رهپار گشتند و پس از ده روز قله  
 از قلاع مردم فرود گردیده دست راس کوسفند و علوفه خریده برفی را سردار عبدالرحمن خان از صاحبش  
 بده رویه خریداری نموده امر فحش کرد و چون نو کرانش آن برده را بوسی مسلخ کشیدند صاحبش باز گشته  
 جایکه گرفت بود سردار عبدالرحمن خان رد کرده رفت که برده را باز پس ستاند اما قبل از رسیدن او در دج  
 که برده اکتی بودند پس نزد سردار شده بقدی و درشتی از وی حواستار گشت که برده را زنده کند و او بد  
 جوابش گفت که بجز قادر دان کسی بجان دادن توانا نیست که برده ات را زنده کند و بهای آنرا داده فرمود  
 که برده خود را بجز برده و از جهانش باز نگردیده بگفته خویش محکم شد و سردار عبدالرحمن خان حواست  
 که خود را از چنگ ندادن خلاص نماید پس حیلت انکیته گفت که گفتگو بامن داری آخدا را چراغش و  
 اسرا میگویند و ملاق از مردم ده که دزدان نزدیکی نشسته بود اینرا شنیده او را دشنام داده بامم در آویخته  
 و بخت و سلی در روی بیکدیگر زدن آمد کردند و مردم ده آگاه گردیده نمی جانبدار آخند و نفسی مددکار  
 صاحب برده شده کار به پیکار انجامید تا که موسیدان ده باصلاح برخواستند حسین را از هم کنار ساختند  
 و سردار عبدالرحمن خان در انشای قیل و قال و برخاست و حیدال مردم ده فرصت یافته بانو کرانش برده و بهای  
 آنرا که بر مین انداخته بود برداشته در گوشه مشغول کار خویش گشت بعد صاحب برده کوسفندی باند طرف  
 مست و در سمره نان و یک بره بریان نزد سردار عبدالرحمن خان آورده از کاریکه کرده بود عمو قصیر خواست

( جلد دوم ) ( د کرد قاج عهد امارت مستفله اعليحضرت امير شيرعلیحان ) ( سراج التواريخ )

مرص رساید که باعث این غارت ( ۱ ) دار وادیشیکه از سردار محمد سرور خان در وقت حکومتش قدحدار  
 روی دیده بودند بود اگر نماید در ( بجل و حهل بیتم که متذکره را بکلیف کار حدنی گفته حلامه رو بیکر  
 اینجا رهپار گشته در عرص راه از او پرسید بد رحمت رسیدید و بریدیک من رسیدی شخصی از حاکم تهمیدان  
 و بهت محمد مامل که رئیس قوم و همسر عمر بودند حاکم رکاب ایشان شده در که سردار امیر خان  
 دست شمشیر از راه پدیده پیش می آید میباشد که در وقت رسیدن او را اسب فرود گشته در مصافحه نموده  
 و پس از حمله دادن فرستاده اند که خود شاهپایان بشکل محبت و جکی سر می بر روی سوار در رسید و آواز  
 دای که بر انوادی مادیاتش است بود اسب امیر محمد اعظم خان رسیده در جونی ( ۲ ) افتاده در عبدالرحمن  
 خان گفت که کاری کنید که ... و ا جونی زنده و او براج جواب داد که درین دوامبر قدرت سخن گفتن  
 پس دری اگر اقامی عطا بود کای حوامم کرد و او شمشیری و بختیده بعد سردار لاشار بهانه ای که  
 به پشتر رفته غذا و طعامی آورده به پشتر شاهپایان اعش کرد که کرده حساب قضا باور رهپار شد و قدری او را  
 در کرده حساب حفاش فرستاده وی که من بر گشته چیزی امیاب وفد گرفته ایفا در رسم و شاهپایان  
 رفت را دیده مشهوره از راه بزرگ و سردار عبدالرحمن خان عیش و هشی از غلب او در قله شده  
 اسب فرود گشت و او را جسته کرده در خانه حسن چونی یافته گفت آنچه نزد امیر حاضر گردیده نموده  
 بهیون نیکی او در جواب گفت که اسب مهمانی را آورده گرفته گفته ام که بی را از تیرا آورده حریق  
 و بچمن آنرا بپزی گرفته بپزد و در فرود آمد و در اسب رو بر سر خواهد شد پس ایشان عوده از  
 دیگر قافله حریده شب در راه رسیدند و در شب شاهپایان حوی گردیده مکتوف دانسته که او پشتر و در حاجت  
 برده است و در وقت کوچیدن شاهپایان حوصه شده ایشانرا نسی و اطمینال سردار که در منزل دیگر دوس  
 عودت به عمر اوست ردا و فرود شود و اشال راه خانه دوست محمد را فرو گذاشته طریق دیگر حبه کردند  
 شاهپایان را راه عا با خود برداشته و بیکه نزل در میان بدامه کوهی رسیده روز دیگر در فتنه کوه شدند  
 و در فتنه کوه کردند و در اینجا دوست محمد مد کور و هزار تن مردم از اشال بدین دره رسیده قافله کرد  
 و یکی رد ایشان فرستاده پیاه داد که چرا دشمن او را راه عا خود همراه گرفته اند میباشد او را بدست  
 و در راه نزدیک والا هر چه حوامم بکیم و بر چند تن را امر کرد که هر قدر سواست اصل و اسباب اشال  
 در بد بجایکه دست سرفت دراز کرده دوتن از صرب کاو له نقت هلاک شده و حاقی گریخته شاهپایان ازیم  
 که مبادا او را دست دوست محمد بدنده گریخته بکوه دلاشد و ایشان که غلوفه ریده بکوف می شرب را  
 خود دانسته و آواهم تمام کردند حواستد که شب در آنجا سوده راه رسیدند پس شاهپایان را آگاه فرود  
 ده رهپایان او رهپار گردیده و بامدادان بقیه کوه رسیده از آنجا بدون توقف به خود شدت مردم عیان  
 کشیده عمار در دهی خالی از مقیم زول کردند و شاهپایان را که با مردم ده که اینوقت بخت لامبنی رفته بودند  
 صحت و دشمنی در میان بود نحو هشی خودش که مبادا گشته شود دخت مراجعت هاید و بختلاف امن ده  
 و در هکام محروب آفتاب راه نزدیک کرده مردم قشلاق بخیل اینکه خصم ایشانند و هزار تنی از راه مدافعه  
 بردهی کوه را گرفته استوار ... ایستادند و هشت حساب ایشان گذا دادند و چون بعد از رسیدن ایشان  
 ساختند و از راه بدر پیش آمده با غرر و اکرام در قشلاق خود دردد و دردد ... بجای آمدن در زود و در قشلاق  
 و در انگاه رسیدند که کوه شیع چهل هزار رویه و زو حواله مالک محلی کرده و در وقت هار هار ... و بخرید  
 و در بیکر کسی با خود ندارد پس سردار عبدالرحمن خان سوا بدید عیش مزه قاراج رو محکمه حاکم نهاده و  
 چند تن نوکران امیر محمد اعظم خان که گریخته نزد حاکم مذکور رفتند و مردم سردار عبدالرحمن خان آگاه  
 شد و در شب چهار صد تن از مردم آغا نزد خود حواستد محافظ و خود داری پرداخت و سردار والا سار  
 و در تمام در شت و از آنجا وارد کار بر و در گردیده و در روز درنگ نموده سادات فوشاخ از راه سلام حصار  
 و در شت و ملاقات کرده بختپای خود رفتند و ایشان راه بر گرفته در منزل انوادی و از آنجا دو منزل قطع نموده

( ۱ ) حاکم  
مورداد  
و اندون

( ۲ ) جونی  
اسب و اسیر  
لکه



(جلد دوم) (د کړ وفاقه عهد امارت منقحه امير شيرعلي خان) (سراج الاخبار)

در وښکي واقع سرحد موچستن فرود شدد و ددین سرحد ار کسرت بهران رحمت سپار کښید چاچه ددی لپاس و سړدی هوادبان ایش کلاب یفته دسپی همکشان ارحس رفته بود شش افروخته خود را خل آورد بعد اوردور به صدر اشتر رای برداشی علوه و آب کرایه کرد آهت ده وریدین کرد

د ذکر سر گذشت امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان ک

(در وښکي وجاه کی و بیستان)

ورور سوو از وښکي راه ربک روسوی شاه کی نهاده پس از غی ده مرتب راه غوه کی ردیدک کرد و در وښکي ریکشت از سبب سپار باریدن بهران همه آب شویی آشامیده محتاج آب شد و در وښکي آخری جون سپر را در اړیکه آکښده بود از اسب فرود شدد تداو در کل فرورفته قطع مسافت کرده رحمت سپار کښید چاچه در وښکي بهد از دیریکه امپارا که پنداخته بجز از اسب سواری سردار عبدالرحمن خان که عربی و از لپاس شاه واد امیر کبیر بود دیگران هم خواهمیده کاهه بخوردند و در چنین خستکی سر دارد فیه مقدار بدشوری قدری آب نموده چیزی به تن از هراشان داده اندکی خود خورد و دو روز از عدم توانائی بحرکت درآید در تک کره آب بونک سبل که در آب کیر ایستاده بود آشامیده و ورسوم وارد جبهه کښند و پختنهای خس پوش مردم تنخه مرود کشته ناآزده روز و پس آن علاقه از سبب آنکه بجز پنبه غرق کښی نژدی نبوده همه دیالان بود و زده ایشان نیامده بهد ایشان را آمدنش آکمی داد به پندختن که از بیلاق خواسته نژدش فراهم شده بود و دوسر دقاس و بیکشت ساز مروجۃ السرمین حاضر آمده ملاقات و حقیانه بجای آوردند و پس از دورد دیگر نیز از جهت تواناشدن لپاس که آنجا علف خوب داشت توقف نموده بهد دوست نظر اشتر جهت بردن آرد و جو کرایه کره واه پلاک برداشتند و شش روز پکنار رود هیرمند قطع مسافت کرده در فیه سردار شاه کل خان بونچ فرود کښند و مردم او ازیم آنکه ایشان از سواران امیر علی خان قایم اند که او دیوسوه بر کور مأمور کره و ایشان خبر شده بودند تمام کرغه در جای ایمن رفته پنهان شدند و ایشان دوتن پیرضیفدا که باز شده بودند در سوای کرغه کل بافه بواسطه آن دوتن در پناه کاه مرده شاه کل خان رفته و او بدیره کرده و ایشان بسی مصوب رفته مطش خاطر کنت و برادر مهمان نوازی و کنت پروری پرداخته نصف شب دوتن از حوسال او که برای ملوک کرس سواران کشته امیر قاین فرستاده بود خبر آوردند که سواران بیستان راه ردیدک کرده مراد واد ایما خواهد شد و از شیدین این خبر شاه کل خان رد امیر محمد اعظم خان اخبار کرده صلاح رهن از انجا دیدنش دیگر حست واد سردار عبدالرحمن خان کفده وی صلاح داد و کنت که هر کی کار خوش و نوازت پس شد کل خان دمان و موانی و مردم خویش در وقت سپیده صبح راه مانجای دیگر پښ کرغه راه شاسی نژد سردار عبدالرحمن خان بخواش خودش گذاشت و ایشان هنگام عشا شب آینه دهان آن مرده که شاه کل حست بار داشته بود از غنای او ده نورد شدند و در وقت بوسیدن شاه کل خان و مردهش کرد سواران امیر قاین نه دار کړیده امیر محمد اعظم خان بانو کراشتی نژد شاه کل خان فرود شدد سردار عبدالرحمن خان و همراهانش آمدند و ر کرم و مسافت ککوله و س توبه تربیکه بیستایان شیده استوار ایستاد تا که هزار سوار پیشتر وارفند تر شدد سوار دیگر در رسیده چون میدانستند که مردم شاه کل خان سواران و سواران سردار رفیع مکارا دیده عیار کښید و کس فرستاده چون بخود معلوم کردند که سواران افغانستان سر کرده و امیر محمد اعظم خان بر دشاره برادر داده پښ آینه جلیس ایشان شد و پس از ملاقات سواران بیستان خواش ایندوتن مهمان عصف حال کرده امیر محمد اعظم خان بر ایشان همراه کښت و در حاجکه شب گذشت درل داشت و ایشان فرود کښت و سردار عبدالرحمن خان ملاوت کرده از مرده قبیله شاه کل خان علوه رای ایشان فرستاده شت واه هر کدام بقایم که بودند سر بردند

د ذکر سر گذشت امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان ک و ښکي و بیستان

(جلد دوم) (د کړ وفاقه عهد امارت منقحه امير شيرعلي خان) (سراج الاخبار)

د ذکر سر گذشت امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان ک

(در بیستان و ورور دشن در جدد)

کړ سر گذشت سردار عبدالرحمن خان و ښکي و بیستان

(۱) ده پښی عام

ورور دیگر سالار سواران کښی نژد سردار عبدالرحمن خان فرستاده پناه دار که چون شاه کل خان و مردهش شاه کل خان نهانجا ده رفته بعد مراجعت کښد نامرود نهی دسبب د کښی د در وښکي و د سردار محمد یوسف خان شود و او فصول ایمنی کرده خواست که شاه کل خان را واد که حد احرس کړه (۱) ده قبیله به صاحب بهشت آسگاه شاه کل خان را به صاحب بخورده در دو کوه فرستاده و بهد محمد اعظم خان پیام داد که پس از موعده مد کور او را رد خواهم و مردهش ملاوت دهد و او ده رده و د سواران شوق کړیده خواهم و مردهش سر اسبیه شدد واد سردار عبدالرحمن خان که صاحب شده بود خواش سر آوردن ورا نمودند و اوهم چند کتب که مرا واکدارید نژد شاه کل خان آورده شتا بیارم نیز بردند و در محرابه پیکار کښت و سردار عبدالرحمن خان دوست سواران که همراه داشت تجمی را بکشد دامن خنجر کرده نصف دکر را حکم نامی نمود و از مهم قبیله نیز به حد تن آهنگ جک نموده از مشاهده این سواران اشال موایی و احوال را در وید کذاشته باطلال روی فراز جانب کهنار نهاده و مردان بزرگاب دوتن را دره از فدی اشال بکړیخند و سردار عبدالرحمن خان دوصد نفر اشتر و ازان مردم بونچ بار خویش او ده رهبار کړید و مرده قبیله از دین احوال پښی خجالت پښ آمده غدر و غو خصم خواستند و وعده کړند که احوال سردار منورده حاصل را از بیستان رسایده بهد اشتران خود را در ستانده و چاچه سردار حجه احوال را پسند من از صاحب اشال راه بر گزیده در دو کوه وارد فرود که بیستان شد و در شاه کل خان رسیده بخود معلوم کرد که و د خان با خان ن ملا یوسف خان بهد سبب هر سواران لپاس و سواره همراه معید و محسوس است پس از راه بیستان نژد او شده وی از جبهه دوتن کښت مراجعت پرده نخی آورد و سردار نیکو کردار همچنان سواره معطله کرده شاه کل خان را روی حد شده کدر حجه است بعد او را بیرون طلیده خان با خان اعطاب ساخته از سبب جسی او رسیده جواب شدد که برادر علی خان بیروم پس سردار سعادت دنگار بر آهسته فرمود که اوضاقت من نژد شتا امنیت نایبکه زور بازوی خویشی نسو کرده اید دیگر اینکه او از دلبای منطقه افغانستانست شمال ده و خراج کفله دولت اوان که بنام شش مسوب و ما خود نموده از راه تنیه و تهدید نژد امیر قاینش برید دیان صحبان خان با خان را ابرام کره واد پس خاطر سردار یاقار که سپهش می پنداشت هیچ ننگه شاه کل خان را رها نده و سردار بلده مقدار او در حجه مسر باه تن از سواران خویشی نژد خواهم و مردهش فرستاده حق ضیانت ادا کرد و همده تن سوار مد کور پس ارسه روز مراجعت کرده بزکات سعادت انساب سردار حجه کړیدار بوسید صده سواران دوش رهبار کښت روز دوم حرکت اراچی بکنار رود هیرمند فرود آمدند و در وف حرکت از دو کوه خان بهد خان حنند سوار از راه خلفاء نور دشت قو- ربیعی منطقه قندهار که منوطی پلام بود کړد چاچه وقت سپیده صبح در قلعه که بارده خانه وارد ران سکی داشتند ریخته قلعه کیان بهد بهد حوت بهد تن را مقبول و زیده از صدتن را بخروج ساحه و در بحالت دیگر مردم و پښی که بهر هر بهد وادور کړد و دهمرند سکی و فرار دارند از آواز تک عبد بخت رساییده راه بخاربه پښی کړیده و مردهش اشال سردار بهد رحی خان که از نجات سواران در عقب خانه آهسته راه میبرد واره پښی واره فرود کاه شده و سواران مستان را مشاهده کړد که دسه دسه شته هم طایق مشورت سخن میزدند و ده حد را بر بفرشته اید و از احوال متذکر کښت زای میزد تا که امیر محمد اعظم خان نژد خود طایفه جو- وارد محسوس شدد و در خان حست نوا که در محسوس شسته بودند معلوم و معلوم دیده سبب حرب وادوه شال را بهد ده ده کورده واد







(جلد دوم) (دکرو قلع عهد امارت مستغله اعليحضرت امير شيرعلیحان) (سراج التواريخ)

دولت برطانیه را در مهمات خود مکمل و بسنده بدیده بنسبت من که پادشاه ایلام دولت برطانیه را دوست  
داشته بخان دول در دفع خصم بیرون خواهد کوشید و جسم از حقوق دوسنی نخواهد پوشید و اگر اعانت و اعتماد  
و عده وقت حرکت دولت روس بخان کشور هند ندارد بکار یکی از جناب اسکلیس و امان خواهد آمد  
برای که خیال دول برطانیه در دوستی باسلطنت افغانستان در مداخلت دولت روس است که در وقت  
توجه او حاجت هند مرده افغانستان مد راه شده دول روس را مانع گردد و این امر بدون اینکه از امور  
عده به بدینت عمو شود و بعد از آن و اندازد مواجب نظام و تسلیه سرحدات و تنویر وجه نقد و اسلحه اردو  
برطانیه داده شود که تا وقت اقدام دولت روس تمام اسباب و آلات مدافعه آماده گردد صورت پذیر نیست ولابد  
میخواهی امیر شیرعلیحان را از امور شافیه و مهمات فوق الطاقه دانسته و عده جواب خواست که در موقع گفته میشود  
اما حال انانی دولت برطانیه دوستی را منوط بدان داشته اند که وثیقه عهد جدید شکارش یافته دوازده لک روپیه  
چهره نهایی همه سه بر سیل استمرار و دوازده هزار میل فلتک بالفعل بخش حرب انواب فطری و شش صرب  
انواب بیل مکمل اسباب دفور خانه از دول اعمه قبول فرموده شود و ریده رین ستن را از کاشتکل دور  
رسیده که از مردم مسلمان باشد و در کابل و قندهار و هرات سی اقامت از حاکم امیر افغانستان داده بدو عطف  
اشارا بر عاید تا اشیان از احوال دوس خرج آگاهی حاصل کرده بکار گذاران دول برطانیه سر دعه  
لنه بر طبق آگاهی دادن آنان انانی دولت برطانیه بینه کار پرداخته وجه نقد و اسلحه و جیاجانه بضرر کدیب  
داده بیا نخواهند کرد و امیر شیر علیحان از وعده که لارد میو در باب سر رشته کلیه چنانچه مرقوم گشت داده  
و گفت که در موقع گفت میشود و این را نیز گفت مطلق خاطر گشت که کار پردازان دول برطانیه از کتب  
سخن نکند قبول کرده اقامت دائمی ستن را از خدمه دولت مذکوره در افغانستان نیز برفته فرموده گان  
اسرا بدون اشترا و استنواب مردم نظامی و ملکی طوائف افغان نمی توان بر عهده گرفت زیرا که پس ملتق  
و محاسن کردن نوکران دولت برطانیه را میباید مردم قومی افغان کرد و ایشان از سب مخالفت در سب وعده  
مشورت از قرار داد و اوائف سوده تمام دولتی را ساع خواهد کرد و اگر از حقیقت آگاه گردند همه بحریک  
بر کال که از ایشان باریبده متعهد این امر شود آسبی رسیده عمل برنجیری خود کند و آتوت ملوه حه  
دولت من شوم اما آدمرا که اقامت مکرر شد و بام مهمان داخل افغانستان شده پس از جدی مراجعت آید  
میتوان حفاصت نمود عده ولاد میوسخی احبارا بدین وثیقه عهد را بر طبق اصول و شرط مد کوره که در  
پس حاشی گشت و شفته شد بکار داده و لیمیدی شهزاده عبدالله خان را بر دوح عهد نامه کرده حاشی سهر  
ساده بیکدیگر سپرد و در بخت رین در کان و افسان اسکلیسان که در آن مجمع حاضر بودند اجازت خواست  
شهزاده عبدالله خان و لیمیدی را در کنار گرفته و یکی بمرت از دیگری ریده و بوسه داده بخود بردند و هر کدام  
ساعت و حلقه و آتیه و غیره بوی داده چون پدر والا کهرش فرموده بود که نگردد از هیچیک را قبول نکرد  
تا که در آن عرض بردار شده از اعليحضرت امیر شیرعلیحان استعفی پذیرفتن کردند و او شهزاده را اسر  
کرد که بعهده و عهد به اشارا بیدرد پند شهزاده هر چه را که دادند و نکرده بدها در منزل تشریف برد  
و در دیگر وجه نقد و اموال را که شرح رفت با عده زنجیر بیل مکمل اسباب و قور خانه پیش کشیده  
روز دیگر پست و دود و ج پیاده میم اساله راهسواره نظام و توپخانه حفا برسته امیر شیرعلیحانرا بنظراده سپاه  
در لشکر گاه برد و در وقت تشریف بردش در عسکر گاه اسب سواری پیش کشیدند و او سوار اسب شده  
بیل خواهی کرد و اسکلیسان بیل حاصه حکمران کشور هند را حاضر آوردند و بدان رنشته چون نزدیک  
لشکر گاه شد غایت سپاه دوحه کت راه شور رای مرور اعليحضرت امیر شیرعلیحان کشودند و او داخل فرود  
شد و اسر و سپاهی مراسم نظم و تکریم تقدیم رده پند ولاد میو که در احبار صفوی سپاه ایلامه بود تکریم  
کرده و مراجعت کرد و دوازده هزار میل فلتک دیگر به لک روپیه رسم هدیه که با همت های فرادادی پس  
و چهار هزار میل شود و دیگر نصف هدا پش کشیده و دایع کردند و امیر شیرعلیحان آهت مراجعت کرده

(جلد دوم) (دکرو قلع عهد امارت مستغله اعليحضرت امير شيرعلیحان) (سراج التواريخ)

در حقی حرکتش حاجت بشاورش هرد حال را فرست طلب از حلال آمد در پشاور حواسه پس از رسیدن او  
و درون موکب والا در پشاور عتد سکاح دختر محمد غلام خان وزیر امانت اقدس والا عتد وقت حرم عتد مش  
ایه حفاظت شاهره حال در جلال آمد فرستد و نگاه آه اعليحضرت والا از پشاور وارد جلال آمد شده  
راه کابل بر گرفت حرم عتد از قدی اردوی منی بهیار کابل گشت و خود او و در کابل زده خطم و سنی  
ملکت و تربیت سپه و تربیت رعیت پرداخته لشکر کرکی نظام مواجب گشت

ذکر مأمور شدن سردار فتح محمد خان

(بالتاس سردار محمد بنفون خان بحکومت هرات)

و مقارن ابدال که امیر شیرعلیحان مکرر منوح ملطمن و رعایت امان اشتغال داشت سردار محمد  
بنفون خان که هرات و سردار فتح محمد خان را از خود و سردار محمد ابراهیم خان حاکم آنجا را  
که چه برادرش بود بیکانه می پنداشت عرض پرداز حضور قبه اجدش شده استعفا نمود که سردار  
محمد ابراهیم خان از حکومت هرات معزول و سردار فتح محمد خان منصوب فرمود شود و عرض اوردن مطوری  
به سردار محمد ابراهیم خان فرمان طلب در کابل آمده سردار فتح محمد خان از راه حکومت و هرات رسیده و خود  
بیکونه ملاطفت که هیچ خواهی سردار محمد بنفون خان رد نیستد وی باعوی اهل عربی بل هواجی (۱)  
مسان و سواس شیطانی از سبب و لیمیدی شهزاده عبدالله خان بادر سرکران شده نیم و ان صحت در سرعه  
راشته از آب حسد در شود و عا می آورد و طهر آرهیت سلسل چیری سکت طمناً بنف (۲) مکر بگوید  
را حلق می صفت و مقصد مرصت مخالفت پدر دور بر می برد تا که امیر شیرعلیحان از حلق حونی و مراد  
کون اوسبت بخود آگاه گشته دمه از اوج اظهارش فرود آورده اسبابیک باعث مکس و حشمت و رصت او  
بند هم ضبط و از وی بامر پدرش باز داشته شد و بجز از چهارصد سوار نظام که دوزیر امر کر بیل قنبر احد  
خان دیکا و تنخواه خوار خود او بودند در تزدش مانده دیگر چیزی از آلات تجمل و جلال پایش شکداست او  
مشاهده اجمال زیاده تر مضطرب احوال گشت از افعال و اعمال خویش که نسبت بپدرش بدول داشت هیچ  
حاضر نیاورده پدر را در باره خود بدسکال می پنداشت و جوابی فرصت گزیده روز سه می برد

ذکر بنی سردار محمد اسمعیل خان

(و اخراج شدنش جانب هندوستان)

و در حلال احوال مذکور سردار محمد اسمعیل خان پسر سردار محمد امین خان که از سب فتح کابل که در کوش  
و صغیف (۳) و قلع سال هزار و دوصد و هشتاد و پنج هجری گشت و باعث عزت امیر محمد اعظم خان و اشتغال  
سخت امیر شیرعلیحان همین تسخیر کابل شد خود را در امارت شریک امیر شیرعلیحان می پنداشت و امیر شیرعلیحان  
حکومت تر کستان نامزد فرموده در آنی باندیده اینکه مبادا مصدر قتل شود از رفیق تر کستانش باز دانست  
و از بختی آزوده گشت از شهر در قلعه مادر وزیر واقع چهار دهی رفته سواره و پیاده و آتیه خوار خویش را  
معه برد و با امیر شیرعلیحان همکاره آرای قتال گشت و امیر شیرعلیحان هر چند هدایت و اسنالت نمود شود  
که منشی مختار خان سپرد دول اسکلیس مأمور اسنالت او شده بدلاسانی و وعده نوازش در جبه اولش آورد  
و آنرا کتار و کران او از قریبانیته جنداون بودند درواهای جنداون را بسته آهت حث کرد و امیر شیرعلیحان  
و الا حصار افواج نظام را با انواب آشیار پرداخته کوه تیر دروازه که مشرف بر جنداون است فرستاد  
کرد که اگر مردم جنداول طریق معاوت سردار محمد اسمعیل خان بر گرفته او ایرون سکند مرده گشت  
و عمارتش هدف کلوه توپ و فلتک ساخته با شک بکسان نمایند و حاجی قرلشت مراد سی و وزیر  
مش و غیره ازین امر پادشاهی آگاه گشت از هرجانب ترد امیر شیرعلیحان شده نموده سردار محمد اسمعیل  
سره گرفتند که بدون مقابله و عاریه سپاه دشمنی او را با دست بسته در کابل گشت و با قتل

دکتر مشهور  
شده سردار  
فتح محمد خان  
حکومت هرات

(۱) هواجی  
حسرات  
(۲) مکر  
رجه

دکتر می  
سردار محمد  
اسمعیل خان  
واخراج او  
(۳) نصیب  
قاپوچا







(جلد دوم) (د کړوونکي عهد امارت مستطلة اعليحضرت امير شيرعليخان) (سراج الاخبار)

و دې طبعه عرل خود پرکشفه و دې دېکر حره دې ای حشمة الملك بازيدي ايشان آمده و ملاقات مستطلة  
 کرده مراحمه نمود و سردار عبدالرحمن خان که از روز وودش در مشهد بوميه زیارت امام رضا (رضی) مشرف میشد  
 اسرود پس از ملاقات حشمة الملك زیارت رفته چون بازگشت دیرالملك که متولی باقی روضه مقدسه بود او را  
 در خانه خود بهمانی پرده مراسم احترام بجای آورده و بعد از توقف بازرده روز در مشهد سردار عبدالرحمن خان  
 را به عاریت شده بعد از سه روز شعیانیت و از راه بازيدي نزد حشمة الدولة شتافت و با او مشورت اصرار کرد که  
 غرض دایم راه حده گزین و اورکنج جانب بخاراشوم و او جوابش را موقوف با صواب اجازه ناصرالدین شاه داشت  
 بدینجهت که اگر از حضور او اجازت طلبید و من ا مراحمه از نزد حشمة الدولة و گذشتن به روز حشمة الدولة  
 او را نزد خود خواسته ابرام ناصرالدین شاه آگهی کرد که مباد در خیران رفته پس از ملاقات و دیدار  
 اگر خواسته باشد رهسار ترکسل شود و او در جواب گفت که ارشاد منست بحال را رخصت میکرد و اسرار  
 که اگر از طهران رهسار ملک ترکش شود راضی میگردد که از جلال و دانه بر سر مرادش برسد  
 بعد که راه ملک دیگر برگرفت و از دیگر بلاد امیدم بریاید و از راه اتحاده روی بطهران تم و مقصد  
 رسم نام دولت ایران است نشود زیرا که مذاقوا سر کرده که دولت ایران نیز مثل دیگران اعانت نکرد و این  
 گمان را گفته بمنزل خویشی مراجعت نمود و پس از دو روز دیگر باز حشمة الدولة اش خواسته از امر شاهنش  
 آگاه کرد که اگر وارد طهران شوند یا نشوند او را بمنزله فرزند خویش میدانم و هر وقت که بپسندد دولت ایران  
 خانه خود ایشانست و سردار عبدالرحمن خان سفارش غرض خواستن خود را از ناصرالدین شاه بخشمة الدولة کرده  
 یکی راه بازيدي او را خود گرفته باعش امیر محمد اعظم خان وداع نمود

د ذکر مرگداشت سردار عبدالرحمن خان

(در عرض راه مشهد و بخارا)

چون سردار والا تبار از مشهد بیرون شده بعد از شش روز وارد مدینه کرگشت اقبال خان دوه گری  
 با هزار سوار پذیره اش کرده مقدمش را بجایت کرامی داشته نیک بنا و احوالنامه حشمة الدولة را که جهت سفارش  
 او بآن شخص داده شناس داده بود باقیار حال سپرد و او پس از معالمة نامه مذکوره سردار رفیع مقدار را  
 بیرون قلعه دره کرد رهاج خوش آب و هوای هرود آورد و از ادبیت خویش و سفارش حشمة الدولة بسیار کرام  
 و احترامش نموده بکده بهمانی اور نگاهداشت و هر قدر زحمتکه از دست عیش امیر شيرعليخان و بیرون کوهب  
 و بهمان کتبه بود عوض آن از وی مرمت و راحت دید و بعد از آنکه قافله تاجران ترکمانیه که دوسالی دودغه مال  
 الشماره آورده مدینه کر میروختند و از آنجا متاع ایرانی باز کرده می بردند وارد شدند سردار عبدالرحمن خان  
 که در مدینه مد کوره از زمین سبب نگاهداشت بود که با ایشان همراه کنند تا از سارقین ترکان آزار وادار نماید  
 با تاجران همراه کرده از بیک سردار و عزیز سردار و آرتق سردار را از تاجران طزن سفارش نمود که او را  
 در اورکنج رسانند و خود نیز با هزار و پانصد سوار نامتزل ایبورد با سردار عبدالرحمن خان همراهی نموده از راه لطف  
 باد و عینه حسیرو وارد اسرودش کرد و دوشالی زادهای مردم آنجا که همه را آفت رسیده مرغهای بسیار فراهم  
 شده بود بصید بادی مکنده چون از ایبورد گذشتند باقیه یار خان وداع کرده بیچ سوار بخوانش خود او از همراهانش  
 تا طزن با صوره گرفته رده بورد شد و تمام شب با هم قطع مسافت کرده با تعدادان بخسکی که در رودخانه طزن رسیده  
 فرود شده و چون مردم آنجا در موسم حرره و همدوا غایبها سکونت اختیار کرده بحر حرره و همدوا  
 چوبی دیگر ندارند که بخورند و ایبوف موسم رسیده بود که ایشا وارد گشته دستهای مردم که در آن  
 کرده دور دیگر طزن نزول کرده و بخور را سبب آنکه اسب بجای سردار عبدالرحمن خان نلکه رده بود  
 در آنی توقف نموده و در ایم درنگ برای مصروفی راه ترکستان کنده از مدتی دور حریده روز ششم طریق  
 اورکنج و کرم و آرتق سردار ترکان از حمله مدتی به دارانیکه اندر سران او همراه کرده بود در خانه

د ذکر  
 سرگشت  
 سردار عبد  
 الرحمن خان  
 در راه بخارا

(جلد دوم) (د کړوونکي عهد امارت مستطلة اعليحضرت امير شيرعليخان) (سراج الاخبار)

خود رفته دوش دیگر همراهی او بازمده و شد باضهر و دیگر رسیده در حاشیه اش تلک و دیگر  
 در وارد گشتند و دو روز در آنجا مکت کرده چهار روز سو راه اندوه و مکنده شد و این خود را که در  
 هسار شدند و موسم ایشا اسب زانده طلوع آفتاب به شد بدو و نایب آن دگر رسیده و از دست  
 استوخته شدن ایشا شش روز مانده درنگ کرده طبر رود اچیر رود راه نموده و به یار و شک اسب  
 آمده صفت شد بکشتن از نوکران سردار والا تبار که بستر خواب و اسباب جای و چراغ تودش بود و مانده  
 کرگزار و رطبه حیرت و سرگردانی شد و خود سردار ستوده کردار با دیگر همراهانش قافله از مردم ترکمان  
 ششصد تن اسیر از مردم وزن مردم ایران با خود داشت و چهار کشته از ایشان شخص به آب کرد و ترکان دست  
 یک ایشا سوار فزاق ایرانیند بمخالطه جواب دادند که با بنقسم رفتار وقت سحر آب خواهد رسیده بکشت  
 من در عی و شتاب اسب زانده تا که آفتاب بلند گشت آب رسیدند و از عیش پتاپ شده سردار عبدالرحمن  
 خان اسبی را سه چهار حاک زده خون بیرون شد و از جوی نموی که با خود داشت در دهن اسب و قدری  
 یک خود بریخت و از توشی آن نیز از تری پدید نکشت تا مجر دل برکنده و سر اسبیه حکام شد و بی  
 و حل شد و بعضی از عطش برده ماندند و سردار عبدالرحمن خان از آشامیدن آب قدری بحال آمده چند نفر  
 که همراه داشت بر آب نموده براسیکه در ایبورد بدو هزار دوپیه خرید و نیرو مند بود باز کرده بصحاب بی  
 و کرانش برای باز ماندگان فرستاده قطب نمایی نیز بوی داد که اگر سرگردان شود بواسطه آن راه جدید  
 و او با صله کرد و می رفته پیاز ماندگان که از عطش غشی کرده افتاده بودند رسیده و اندک اندک آب بملق اسب  
 ریخته بعد از دیری بحال آورده با هم وارد سر چاه شدند و یکتن دیگر که با اسباب جای و چراغ در نور مرجه  
 مانده بود نیز بهمان قافله ترکان که جمی از اسیران ایران را با خود داشتند دو چارگشت چون پسران مروری  
 او را بشاختند که نوکر سردار عبدالرحمن خان است آب و نمایش داده بارش را برانتران خود نهاده کلب  
 بسیار نمودند که سردار نیکو کردار را با همراهانش بخيال اینکه سواران ایرانیانند و از غضب اسیران خود آمده  
 مد که باز بگردانند بیادیه هلاکت و غمونی کردیم خلاصه قافله مذکور در روز چهارم ورود سردار و غیر  
 که در سرجه توقف و قرار داشت وارد گردیده به روز دیگر با هم درنگ کردند و چهار تنه علومه اهل قافله  
 سردار عبدالرحمن خان و همراهانش بهمانی داده شد دیگر را خودش از آنجا حریده از آنجا راه خود بر  
 گرفت و در روز پنجم وارد آنجا شده در زیر مدخل حاج شير فرود گشت چندی از نوکرانش با هم او حب  
 خرید بعضی اشیاء داخل شهر خیره شدند و شهریان از ایشان پژوهش حال و پرسش احوال کرده چون در مدینه  
 که نوکران سردار عبدالرحمن خان توادد امیر کبر حله آتشیانند غل خیره آگهی دادند و او بی رده و نش  
 از سردار رفیع مقدار مرسته از برادر خان با همراهانش در ادرو بده در عمارت عیله ای داده مقدس  
 را کرامی داشته روز سوم شخصی از جانب خان وارد منزل سردار خجسته اطوار گردیده به رده و کج  
 راه ملاقات وارد میگردد و او نظر باوضاع خویشی خود را مسافر دانسته قبل از آمدن من سوار اسب شده  
 راه خلافت طریق ارک و گرفت و نزدیک دروازه ارک رسیده شصت سربوب مکمل اسباب باو پیوسته حتی  
 را آتوده و بر مراده مشاهده کرد و بجاء صربوب نیرنگ کشاد داده خود حال بدروازه ارک پذیره نموده از  
 دست هم را گرفته داخل دیوانخانه شدند و چون سخن یکدیگر را میدانستند ترخان با صراحت پیش آمده  
 ک و برمی حاشی را توجه میکرد و دو ساعت با هم صحبت نموده در بی حد کرد حال به دار را خطاب کرده  
 گفت که شما بمنزله برادر بزرگ میشد برادر که پدرم محمد ابقی خان با امیر محمد افضل خان مرحوم در حق حکایت  
 در گشتن اقصی العایت مراده و دوستی و مکاتبه داشت و اکنون بی شکر کدام که مشغول ملاقات و صحبت  
 بهداره و اینک دوشهر از حله هفت شهریکه در تحت حکومت دارم برای رست خود فرود کرده در حکومت  
 من شاکت کنید و هر وقت که همراه نسجیر بیع نمایند یک لک سوار و پنده که را از و نوس خود  
 نیز در حال دارم ملازم رکاب سازم که باخ را مشرفی شده بکند و اگر سوار و مسافر شود















خان منوچهر خان ولسواک سابقه سردار محمد یعقوب خان که ایشان کرده بود برق فروه کرده خود را بوی تسلیم نمود  
 و سردار محمد عزیز خان از مشاهده این حالت رو به فرار نهاد از راه فرار با سواران کشاده داخل هرات شد و سردار محمد  
 یعقوب خان حالت احوال و انوار و قورخانه او شده مکتبی بدست آورد و از غورین بزم نسیم شهر هرات  
 بر گرفته و در فتح محمد خان پناه بوی بزم و سوارانیکه در تحت رایش مقام داشتند بقلعه داری برده  
 حصاری کش و سردار محمد یعقوب خان از کرده در سیده هرات را بزم و سوارانیکه در تحت رایش مقام داشتند بقلعه داری برده  
 حکومتی از وی حاکم و صحت و احسان دیده بودند باب اطاعت بروی وی کشوده پیام دادند که بی ادب  
 مخالفت روی بوش بشیر نه تا کلبه فتح را بشیر بان بختش دهند چنانچه بفرستد مردم شهر حمله کرده قلع  
 کش و سردار فتح محمد خان از کوله قلعه زخدار کرده پس از دو سه ساعت بدو در جهان کرد و همچنین سردار  
 محمد عزیز خان نیز بدو واژه کشک معروف بختک زخم برداشت پس از نه روز فوت شد و هرات بتصرف سردار  
 محمد یعقوب خان در آمد و بخلاف پدرش بکار حکومت پرداخت

ذکر عاربه فراوان سردار محمد یعقوب خان

(بافراوان به سالار فرامرز خان)

و سردار محمد اسم خان کار دهل بختی به سالار فرامرز خان رهسپار شده بود روز چهارشنبه بیست و نه  
 ماه صفر سال هرات و دود و هشتاد و هفت هری در مری استوار و در آن وقت که سالار فرامرز خان در  
 هرات بود و در روز بیست و هفتم ماه مذکور باردوی او ملحق کش و سردار محمد یعقوب خان مری در  
 سالار هرات لشکر بسیاری به دست داده و دهل ملان لشکر که فرار داد و به هرات راه را از راه فرار و در  
 به دافره راه امر کرد که از آنجا نامتول شده و منزل ادیس کی در تحت حصار داشته باشند و این سوی  
 به سالار فرامرز خان بر به دار خان به عسکر را از حصار تاحل و مخان علفانی بسات دو گروه دور تو از معرکه  
 مایه فراوانی کرد و مردون با سواران همراه خود از موضع مقرر خود کرده شرف سیرده کرده از لشکر  
 دور رفته در سوای ادیس کی به سواران به دار محمد یعقوب خان ده حار شد و با هم در آویخته مردون صرب  
 کوله از در اندید و پیش مردون را همراهان ایشان داشته لشکر ده مراحم کردند و روز سه شنبه  
 ماه ربیع الاول سال مذکور ماه به دار محمد یعقوب خان مری در هرات و در هفت و هشت ماه صفر سال  
 آقا و سید احمد خان هراتی بمطالع به سالار فرامرز خان رسید که به سردار امر شده و ای در اسرار در  
 نموده هرات مکند و را که هرات را که متد و شده امیر حصار و سکه را بخوده و هیچ راه  
 ارفع محمد رحمان است چنانچه سردار عداقه خان ناصر را به کار که و حدس از علماء و مددات بکلاه محمد  
 راه هرات حالت شفاعت ارسال بایه سر و سلطنت داشته یکی از به امر را از حضور اقدس خواهش کرده  
 که بمو نصیرم مروده طلب حضور نمایند با آاره حاکم و علای و لایم فرستد با کر شفاعت مددات و عدا  
 در هرات فرست نموده ایلطف بدراه و مرصع شاهه از دهل هرات به فرار در ده به دار محمد اسم  
 خان به سالار فرامرز خان نامه او را به مرصع از خود از حصار امیر شير علي خان نمود و بطریق عرس  
 ایشان نامه را به دار محمد یعقوب خان فرستاد که اگر توانی از کردار خود داده شده و بدید محمد  
 دارید در دار محمد یعقوب خان هرات گذاشته خود را طاعت برداشته و لود لشکر که پادشاهی شده بصدور  
 دهل شود بدوید دار محمد یعقوب خان فرستاده خود بختی به مقام خویش جندی توقف کرده بدو راه کابل برگزید  
 و پاره ای پادشاهی را مانع شود که در توانی هرات فرو کش کرده بختی و بختی اوست نموده خود را کلاه  
 محمد که در کابل فرستاده اید تا بدو امر امیر شير علي خان و لادست محمدات در آن بکنیم فقط و سردار محمد یعقوب  
 خان در هرات بیست و چهاره ربیع الاول سال آمدن کابل رو که در ایامه پلیت و مل کار و اسطد و شب

د کرباره  
مراول خان

که امیر شير علي خان بر آشفته نصیب هره کرد که در هرات حاکم هرات در هرات و در هرات از احوال  
 سردار محمد یعقوب خان که پس از فوت پدرش امیر محمد اعظم خان در ملک ایران به چندی در هرات ایستاد  
 و به آخر الامر از راه حزاری روی امیر شير علي خان هرات به که سردار محمد یعقوب خان از احوال  
 باید خویش او را کرامی خواهد داشت و چون وارد هرات شد سردار محمد یعقوب خان به چندی در هرات  
 او را در کابل خدمتی بپدر خویش پنداشت عموماً روانه کابلش نمود که شاید امیر شير علي خان امر به  
 داد و عمویش کرده لشکر را بکابل طلبیده هرات دلاور و کدابر

ذکر قتل سپهسالار فرامرز خان

(و عمویش شدن سردار محمد اسم خان)

پس ارماعه فرستادن سپهسالار فرامرز خان و سردار محمد اسم خان سردار محمد اسم خان به چندی در هرات  
 شد در وقت خفت شب جمعه بیست و هفتم ماه ربیع الاول به سالار موصوف جای غازی ده پیش روی حصار  
 سردار محمد اسم خان کشته غازی هشت و هفت روز واجب ادا کرده مشغول تفتیب (۱) گشت بود که کابل  
 حاجی نام ایرانی نوکر سردار محمد اسم خان به عید الفطور خان شده زاده او که در اندرون حصار به پای سردار  
 مری کین کرده بودند ضرب کوله قلعه به سالار را از در آورده و سردار محمد اسم خان که در پیوسته  
 به تری دور از نماز که او مشغول بازی بود چون خبر داشت با و از شک سرایه از جای بخت  
 به سالار را غرق خون دیده فریاد زد و از فریاد او تمام اعیان و پر کار سپاه صحرانگه کین  
 به سوی قایل افتادند و سردار محمد اسم خان که باعث این امر بود بی کلاه پرتاب هرات که این کار را بولی  
 حصار به مساری من کردند و سپه سالار را بان زخدار دو خیمه برده حاضران و مسلحان و سواران و ایام  
 که سردار محمد اسم خان را کشتار سازند و اگر من بیوم علای از عید شهر و والا کومش و نها که حواص  
 حصار شمار و آدرس کار میباشید را خدمت و صداف فرد مکدایدان را کت و دین حیات سپرد و سردار  
 به دار محمد اسم خان و سردار محمد قاسم خان پادشاه را کشتار و باز تغییر بر پشت با سوار کرده نزد فرامرز  
 کابل فرستادند و سردار محمد علم خان بن سردار سید محمد خان و بجای او و جنرال فقیر خان بجای سپه سالار  
 سکر کش و سپه دار مقرر داشتند و خیمه و اسباب سردار محمد اسم خان را بطریق ضبط محافظ بگشتند و این  
 هر بنوسط سوار جبار در میدان ده منزلت امیر شير علي خان که بزم هرات از شهر بیرون شده در آنجا حصار  
 به بود و سپه از سوار جبار شنید که قاتل این کار سردار محمد اسم خان است و امیر شير علي خان از کده  
 سوار جبار انگار آورده فرمود که ما شتر این امر او نخواهد بود زیرا که بجز احسان چیزی از پشای در در  
 مدد نیافته که مرتکب قتل سپه سالار شده بطریق مخالفت بود و سردار محمد حسن خان برادر امینی سردار  
 محمد اسم خان که شرفیاب محل حضور بود تصدیق گفتار جبار را نموده به عرض رسانید که مصدر این عمل غیر  
 به دار محمد اسم خان دیگر کسی نیست اما چه چاره و سود که پیدی کردار او مانع گرفتاریم و در دوا  
 در ای روزی به کانه و بکنار بودیم و بجواب این گفته او سردار محمد حسن خان پادشاه دیگرش به دار محمد  
 قدم مرتکب این امر نخواهد بود دیگری از حد او رانجست کرده خواهد بود چنانچه اگر به دار محمد  
 به دار محمد اسم خان از آرایش خون سپه سالار بک ظام خواهد کشت و سردار محمد حسن خان به دار محمد  
 به دار محمد اسم خان را قاتل دانسته به عرض رسانید که از بقتل تصدیق و نکند که اگر به دار محمد  
 کشت هر چه رای صواب نما اقتضا فرماید عمل نماید و درین مکالمه بودند که دیگر به دار محمد  
 به دار محمد اسم خان قتل سپه سالار به دار محمد اسم خان بوده و این چون سخن دیگر به دار محمد  
 به دار محمد اسم خان را قاتل دانسته و رواه اسرار فرموده از دهان هرات صریح و صریح  
 به دار محمد اسم خان و حصار آمدند و در هرات به دار محمد یعقوب خان در الفوا و در هرات به دار محمد یعقوب خان

د کرباره  
سپه سالار  
فرامرز خان

(۱) سردار  
او را در کابل  
محمد اسم خان  
فرامرز خان



































فرستاده شد و از محمد ایوب خان که نامور شدنش از مرغان سبب ترکستن ایشی دکر شد در میانه اردو حلت امیر حبیب  
 مصیر (۱) که گردیده در سه عربیه سردار محمد ایوبخان سردار و او را مکتوب سرداران واقف شده و امرش  
 در کل حال رفعت پذیرد که ترش مطلع شده سردار محمد یوسف خان را زود خود طلبیده و او را خبر داده مشورت  
 خواست که در یکی از کتله از قوت پدر بیکو سیرش بکشد او عمل نماید و او اختیار کرد یکی از امیرین را  
 موقوف صوابید سپهسالار حسین علیخان داشته سردار محمد ایوبخان از مشاورت با او سر باز زده اعتراض کرد  
 که ما را سپهسالار از خوف کردارش که در زندان پسر دار محمد یعقوبخان پیاپی برده است مرتکب امر حلال شده  
 مردم شورش تیغ تهنه از غلاف کشید و سردار محمد یوسف خان بطریح حسن خدمت و صداقت سپهسالار اورا از وی  
 مطمئن خاطر شد که بعدش در زود خود طلبیده در خلوت پرده از روی راز برداشته صلاح کار حسند و او را مکشور  
 که از ترکستان رایش فرستاده از قضیه وحلت امیر شیر علیخان خبر داده بودند ظاهر کرده سردار محمد ایوب  
 را از خود مطمئن خاطر ساخت که بنی من آگاه شده بودم و لیکن قبل از فهمیدن شما اظهار نکردم که میاد  
 امری روی دهد و من متهم شوم و پس از آن او اعلان فوت امیر را بیکو تر از کتله گفت از شورش افواج میپایان  
 خودش مطمئن بود و سردار آسوده خاطر ساخت که هرگز راه خلاف نگیرد و انشاء الله تیغ انصاف از غلاف  
 بکشد چنانچه صوابید او ساط لیزه و غرض قانع کشته و روز مراسم عزاداری و قانع خوانی ملوکا بیای  
 ردد و بعد از آن سردار محمد ایوبخان بدون آنکه نامه از کابل برایش برسد و بر جلوس برادرش بخت اندوت هر  
 حاصل کند خطبه و سکه را بنام امارت سردار محمد یعقوبخان خوانده و رواج داده سپهسالار حسین علیخان  
 و نائب خطبانه خان و جنرال تاج محمد خان بن ارسلاح خان و جنرال میر سعید خان استانی و پرویز شاه بن برک  
 و جنرال تاج محمد خان بن میراحمد علی محمد خان و محمد افضل خان دیکا و غیره را بطای خلاصه قاهره توازش فرموده محمد  
 افضل خان مذکور را بجنرالی توپخانه نیز ممتاز نمود و در روز پس از تواجن آنان فرمانی بنام میرزا حبیب الله خان  
 مستوفی صادر فرمود که از خزانه ترکستان وجه نقد و هدایا بفرستد که اجرای تقوا بیاه نظام کرده و داده  
 شود و خود سپهسالار حسین علیخان و سردار محمد یوسف خان در کازر که رفته شش فوج پیاده که در آنجا  
 بود از امرش تقوا دادند و پیش خواست شروع عوام دامن ملایمان توپخانه نموده بکاماه و جبه میبندادند  
 که کابل ادوای پیاده که صفت استاده بود و بخرمک خود سردار محمد ایوب خان که فقیر احمد بن دیکار او را  
 به دار حسن علیخان هم کرده بود که بیاه نظام را بکشد و او را و او را تقوا کرده بود و غرضش بانی  
 خطبانه خان و تاج محمد خان و شهاب الدین خان خواهر زاده داؤد شاه خان که سپه سالار همیشگی داشتند و او را  
 حاکم بلد کرده شده و او که سردار محمد ایوب خان و سردار محمد یوسف خان و سپه سالار او وی بداند  
 کرده بود هدف سنگ و چوب و کلوخ انداختن کردند و ایشان از مشاهده این حالت حراسه بکشد سردار محمد  
 ایوب خان که حرکت این امر بود از راه ظاهر داری که سردار محمد یوسف خان و سپه سالار او وی بداند  
 در دار محمد علی خان بن میر سعید محمد خان را در بیرون زود بیاه فرستاد که بصیحت و موصلت کرده آتش  
 طواریا هر نشانده و بیاه که تنظیم و تلفیق خود سردار محمد ایوب خان مرکب شور و فغان شده بودند  
 فرستاده اش را وقتی بکشدش و ناسرا کشته بصرب سنگ و چوب پس بجای آمد کوره در آوردند بعد  
 خود سردار محمد ایوب خان و سردار محمد یوسف خان در بین شورشیان در آمده کشته که اگر مدعا از قتل ما  
 باشد اینک آمده که مدعی بیری دیگر باشد بگویند کادر انحاج آن بگویند و چون ایشان بتعلیم شورش آمد  
 گرفته بودند و مع داده که خدا بکشد که قتل شما اقدام کرده خود را در رد حلق و مخلوق رو سیاه و دام  
 ساریم از شور و غوغای ما از دست سپه سالار است که مدتها در بر امر او بوده تمارت و عبرت رود سر  
 رده این ساربان قصد قتل او کرده این که برای کردار و رفتار را بیکو ترش نیم سردار محمد یوسف خان  
 را راه مصلحت گفتار و انبیا را تصدیق کرده سپه سالار را دشنام مصلحتی داده رو بیاه کرده فرموده که  
 بگو اندیشیده اند لکن ازده لک و بیاه مع خطبه و دوست و نصرف اوست که اگر کشته کرده ها و بعد  
 بود که اول خط و حسن دولت بیاه را و در بریده و محمول رسیده آمد هلاک کرده شود

(۱) مصیر  
سای باراک

دیه سالار که تمام افواج نظام را از خود رضامند و بقره فرقت میداشت از تنیدن این سخن در سبب  
 رحمت اکتانه خوبش را گرفتار و ربطه کرد دیده از عرقه که در عطف خانه بود بیرون شده از راه مراد داخل  
 موج سواره نظام شد و وانیل از سحن سردار محمد یوسف خان بک کشته و سرها و ده کرده دمای می  
 رت نموده عضو قصیر خواستد و سردار محمد ایوب خان عریض کردند که فردا پسر دار محمد یوسف خبر دارد  
 شکر راه شوند تا کفارت این حسارت را بعد حواست بعد بگردن تقوا لقدم کسد و او عرض این را  
 پذیرفته پسر دار محمد یوسف خان از کازر که بشهر مراجعت کرد و کس زود به سالار فرستاده تحویف و تهدیدش  
 نمود که از میان موج سواره نیز خود را کتله کشید و زود حضرت صاحب حوس کرمانی رت بیاه کردند  
 تا افواج پیاده از بودن او در میان فوج سواره خبر یافتند و بیکو تر چنانچه او در حوس کرمانی  
 زود حضرت حاجی صاحب شده بیاه کردند و زود بیکو تر پسر دار محمد ایوب خان پسر دار محمد یوسف خان در کازر که  
 در میان بیاه رفته و مرید از همه فوج پیاده از برده نایست فردا کوه پشم خیرات ذبح کرده گوشت همه را برقرار  
 و صابون قسمت نمودند و فردای این روز تقوا بداد تقوا دو ماهه کرده در اواخر الیم مواجب دادن همه  
 و بیاه و چند موج سواره دولت رویه از ترکستان که میرزا حبیب الله خان مستوفی را مرص شده بود بر  
 بیاه تمامت بیاه دو ماهه تقوا داده شد و در آسای طای دامن موج سپهسالار حسین علیخان را بر حوس  
 کرمان محبوس آورده دو صند و قخانه سردار محمد ایوب خان مقدس فرمودند که میاد بیاه لوی شورش  
 و از آن دو صند در خلال احوال مذکوره سه فوج پیاده که از مردم مرغان و در میانه بودند از شورش افواج بکشد  
 و مرغان آگاه کشته خود سواره از میانه رو بجناب مرغان نهادند که عیال و اطفال و مال و منال خود را از کازر  
 بیاه که سر برداشته اند نگاه دارند و سردار محمد ایوب خان پسر دار محمد یوسف خان خبر شده خود خان هزاره  
 را فرستادند که ایشان را دلالت و هدایت نموده جانب میته مراجعت دهد و او رفته چون افواج بکشد و مرغان  
 بک شده اطاعت و رتیده بودند همه را از مرغان راه بر گردانیده با خود در میته پرده ساکت ساخت

د ذکر جلوس امیر محمد یعقوب خان

(بخت امارت افغانستان)

چون نامه فوت امیر شیر علیخان مرحوم بکابل رسید از مرغان خدمه حضور او امیر محمد یعقوب خان  
 در حلت آن پادشاه خلد مکان علم حاصل کرد پس از ادای مراسم تفریه داری و قانع خوانی و بیاه انبیا  
 ۱۲۹۶ هزار و دویست و دویست و شصت و هشتی هزار که امارت و حکمران جلوس فرموده خطه و مرصه در را نامش  
 آمده و راجع نمود و سردار محمد ابراهیم خان برادر خود را پسر دار احمد علیخان که از مرغان سرخ  
 در وقت فوت پدرش چنانچه از پیش مرغوم شد در حراره دای دیکو تمه متوقف گردیده و این وقت در آنجا  
 در کابل طلبیده محبوس کرد و سردار محمد حسن خان بن سردار محمد قلی خان که حکومت فرس نامور  
 فرموده بود میرد و او محبوس خود در عریض رد سید محمد سعید خان فوشی که از طرف امیر شیر علیخان  
 حکومت آید قیام داشت ابراهیم و ولایت در کابل آمده شرف حاصل کرد و بعد از این حال حلال اعلام  
 میرد خان و ردت ارسب شورشی که بیاه ترکستان کرده و آرام شده بود از حضور امیر محمد یعقوب خان سانه  
 و دیکو تقوا نامور گردیده پس از رسیدن او در مرغان شرف دار محمد حسن خان و در محمد حسن خان  
 درش و سردار نبی محمد خان و میرزا محمد بی خان و میرزا حبیب الله خان مستوفی و خوشدل خان لوی و  
 که به مرغان علیخان بجز از خوشدل خان لوی ناب که از پیش دو ترکستان بود دیگران در تعارف بودند و مرغان  
 در از ترکستان در کابل آمده هر یک بهمان خدمتیکه در زمان حیات امیر شیر علیخان در شان کت و هر که  
 شکر خویش مشغول شد

د ذکر جلوس  
امیر محمد  
سراج التواریخ



ذکر نامه فرستادن امیر محمد یعقوب خان در تاشکند

چون امیر محمد یعقوب خان جالی سرور سلطنت شد از راه مودت و موالاتیکه پدرش پادشاه روس در پیش گرفته بود نامه بحکمران تاشکند فکار فرموده لغزوت پدر و امانت خود آکشی داده همان عهدی را که پدرش منع کرده بود پادشاه روس اقرار برقرار نمود و در خلال احوال میرعلیحان علامه بجهت سردار محمد ابراهیم خانرا که افواج مختلف در وقت خودش خود بخیرالی بر داشته بودند بازنجیر در قایل طلبیده بیاسا رسانید و آنکه که نامه امیر محمد یعقوب خان بحکمران تاشکند رسید چون در دبیل آن مرقوم داشته بود که سردار عبدالرحمن خانرا از سرحد که باز کشتار متعلقه اصل قرب صاف دارد در بیدان پییده اقامتش دهند که بعد از از راه فرار وارد ترکستان گشته قتل را سبکد و اویر در بنوقت از سرحد برای استحضار احوال در تاشکند رفته بود و حکمران آنجا از نامه امیر محمد یعقوب خان که مشعر بر دوستی روس بود مشغول گشته بطریق نوشته او راه معاندت با سردار عبدالرحمن خان پیش گرفت چنانچه خود سردار نامدار در روزنامه خویش نکات داده است که بخراسان و افسم که روسیان با من خیال دوستانه ندارند و بخلاف حالیکه با من داشتند رفتار میکنند و من غافل کرده خصم کج خیالی ایشان را نمیکردم و چنان زیست و رفتار می نمودم که گویا خبر ندارم و مشغول بید و شکارم اما بدخدا از جهت فرستادن امیر شیرعلیحان که تا آن وقت در تاشکند بودند چند تن را مامور کرده بودم که از گفتار آنها بمن خبر دهند چنانچه مکتوب گشت که ایشان بحکمران تاشکند مشاهده کرده و قرار داده اند که بازای امداد دولت روس که دست تصرف دولت انگلیس را از افغانستان باز داشته خود متصرف شود سردار شیرعلیحان قندهاری طوائف مدانی را از مجادله پادشاه روس بازدارد و قند هار را بکار کشتن آن دولت بیارد و سر زرا محمد حسن خان کتاب قریشیه کابل و طوائف هزاره را رشته اطاعت بگردن نهد و ملا شاه محمد وزیر دولت خواجه قبائل افغان غلامانی را بپذیرای امر واهی دولت موسوفه سازد و ملا عبدالقادر معروف قاضی بشاهری محمد خلیل و میهنه واقوام سرحدیه و نواحی بشاور را مطیع و متقاد گرداند انتی و سردار عبدالرحمن بن یس ازین فرامداد آنان پادشاه روس از تاشکند بمرقد مراجعت کرد و حکمران تاشکند آنکه در عهدیکه با امیر شیرعلیحان در میان نهاده و قرار داده بود که کشمیر و سنده و پنجاب را بامر هند از راه استرداد سپرد او بپذیرد و اموش کرده این اظهارات فرستاد کاتبی فرستاد و در چنانکه گشته ایشان را رخصت مراجعت داده و راه در کشت وارد سمرقند شدند.

ذکر نامه  
فرستادن امیر  
محمد یعقوب  
خان در  
تاشکند

ذکر سرگذشت سال هزار و دویست و نود و شش

(سردار عبدالرحمن خان در سمرقند)

چون فرستادن امیر شیرعلیحان مرحوم وارد سمرقند شدند سردار محمد سرور خان که امیر شیرعلیحان پیش از چاهه پیش رفت گشت و ادرش سردار محمد منیر خان از زندان کابل و هاداده ژرد سردار عبدالرحمن خان فرستاده بود ملاصفت نامه از طرف او برای سردار شیرعلیحان قندهاری تاشکند جهت خاتم نهادن به پیش کدایت و او از مهر کردن سرحد که او با همراهش در دشتی و در اوتم دولت روس عهد بسته چگونه نامه دلت حمله داشت روانه گشت و سردار محمد سرور خان پاسخ داد که او از زمان محبوسیت در کابل با من حبس (۱) بوده و در این راه در خانه سار خود در راه رسید و در تاشکند رسید و از دست حاجی خان محمد بدست گرفته و در حیرت بود و در روس مشاهده او نکات و در تاشکند به او کرد و بعد از رسیدن به آنجا به امیر محمد یعقوب خان در راه تفریح و سپه برون شده و مرگ کرده بود که بگفتی از خدمه سردار عبدالرحمن خان برداشتن شده و از حکمران سمرقند بآکشی نواحی حیرال ایوانوی بنقل ایشان ایشان را خبر داده و سردار

ذکر  
کشت  
سال ۱۲۹۶  
در عهد  
عبدالرحمن  
خان در  
سمرقند

(۱) حاج  
محمد سوکند

(سراج التواریخ)

محمد سرور خان از باز کشت تقاعد و در دیده سردار عبدالرحمن خان مراجعت کرد و بعد از صرف جای حکمران سمرقندش گفت که حکمران تاشکند شمارا از راه ملاقات نزد خود طلبیده است که باید بود و بدی و او بعد از رفتن را بدو ساعت قبل از ظهر فردا گذاشت حکمران سمرقند مراجعت کرد و سردار عبدالرحمن خان که مرا در تاشکند مقید خواهد ساعت میباید تنها جانب بلخ مراد اختیار کنید و من اردو در دشتی بمرسد و سی و نطایم سازش کرده از راه مراد به ایشان طرح مکتبه و مذاکره بندگانید و شاید بی رویی مدد را بدین نامه چند برای عموم مردم ترکستان از رعیت و بیاه مرقوم فرموده باشند سپرد که خدمت کردن بهمان منت نهادن احسان بمن است و ایشان امر او را پذیرفته بعد حاتم خود را نیز ایشان داده امر کرد که در وقت حاجت مکتوب بزنند و چهار هزار روبه بانصت بیل تکان و تالیله و در دشت مراد راه قشک بخت کرده فرمود که هر وقت فرصت باشد راه فرار جانب بلخ اختیار کنند و خود در حرم مرا شده است خواب در آمد و وصف ب حکمران سمرقند باینکس مترجم و سه صد سوار بطای و دویست تن پانده بولیس می گویند بدین سربا سر شده سردار عبدالرحمن خان را که حکم موی روی تاشکندش صادر شده و او بعد از فرار داده و دور رفت بود از اردو حرم را که عموه بود بدون طلبیده گفت که و حیر و دهن نشو و از پاسخ داد که اگر از اسیر بودنم بیدار شد در او در رهبار تاشکند شده بکشت را در ملک بمرگه امیرا گفته که در سربا سردار عبدالرحمن و جان محمد خان بدکل خویش و روسیان راه جای جنرال ایوانوف پیشی گرفت و در دشت او درین سربا کرده گفت که اگر مراد از دقت در تاشکند است بامت شب خواست و تخفیر بودن بیست و جنرال ایوانوف این گفته او حاکم سمرقند را قناب کرده گفت که چرا با او دشمنی کردی و او عند کردار خویش بدین سخن حواست که چون تو گران این سردار افغان همیشه تن بسلاح آراسته دارند از راه احتیاط آدم بد خود در عزلت او بردم که اگر از آمدن در نزد شما سر بازند بمنش بیاورم و چنان بپسش داد که در محو در دشت بیکو بد بپشیده و او جنرال را پاسخ داد که این اندیشه ناپیکو از خود شماست که مرا بدین شب مامور بمرسد حاجی او گردید و بدین مقوله آن دو تن سردار عبدالرحمن خان لب بسخن لکثوه ساکت و در آن که مراد ایوانوف و عموه حرکت اروا حاجت تاشکند بیست ساعت قبل از ظهر فردا فرار داده رخصت بر کشت و درش نمود و او وارد منزلگاه خود شده عمو زاد کاش را با همدمان ایشان سر مست باقه خواب دیده شایب شب که غم او را بدل ندارد که بخیرانه بدست خوابیده و لغزعات مفسدان عیال و اطالشی را با پروانه جان فرموده ببلخ بدار و با چشم اشکبار مشاهده کرده دیگرانرا خفته بخته متحیر شد و با خود گفت که ایشان را چه خبر و در دشت داده و از سالها بار مؤت و میبشت هم را ردم خویش نهاده و رحمت و مرادت کشیده بایست و بعد از حدود فراموش و با غفلت هم آغوش می برم و قدری از بیکو فکارها بیای برده بعد عیال و اطالشی را بی داده و صیت و نصیحت چند فرمود که اگر خودی کریم کرد و طبق و صفتش ردد و بکشد و پس از آن من سفر ساز کرده بوقت موعود مراد ایوانوف حاضر آمده پروانه جان و عمو ایوانوف جان د کاند که شسته اول و آن جنرال ایوانوف رفته او را مشغول نوشتن بخته از پخوانی شب اجازت است حاجت حبیبه با خود و عمو ایوانوف از حساب از کثرت اندوه زیاده بردویم ساعت مسود و درخواست آهت راه میجوی عموه کاسکه اس را در دشت روی منزل سردار شیرعلیحان قندهاری و رفیقانش عبود دادند که بپایند که سردار عبدالرحمن خان در وقت قرار داد ایشان محبوس در تاشکند میرد اما در دار و الاپار از دیدار آن جنرال حیرت آید و در دشت راست گشت که میخواست حمله کرده همه را اده شیع بکشد و آنکی خود بی عموه در دشت و در دشت حیران حرکت بجا نموده خود را قتل داد که شاید همگی ده مراد بکشد و بعد از ده روز در دشت ساعت کر کشتار اینکوت افسوس و حسرت ده نورد بود تا که باقی شد و در جواب حیرت سطران آسوده صاحب و چون وارد تاشکند شد در منزلک بیک تن شایب و در دشت و در دشت

سطران آسوده صاحب و چون وارد تاشکند شد در منزلک بیک تن شایب و در دشت و در دشت



فایده حاصل پذیرد و در سایر رای مورد شدنش معین گردیده بود مرود کشت و پس از سه روز نائب  
حاکم نامه کتبی بفرستاد و در آنکه متناهی بود حاکم بود و در وقت احوال پرسید اینقدر  
نی که گفت که نیکدام باعث این سفرم چیست و او زهر خندی نموده گفت مردم سرفقند شما را منسوب بقتله  
و رسیده کرده بگویند که مرتکب و مواظب امور شر و ضرر انگیز میباشید و سردار والا تیار پاسخ داد که شما  
مرا بدین امور واداشته اید و حاکم از شنیدن این سخن متعجب گشته مکتوبی را بر سر دار و شادت دتار داده بزبان  
الزام گفت این چیست و او مکتوب را کشوده دید که همان نامه ایست که سر دار محمد مرود خان برای سر دار  
شیر علیخان نیکار داده و ختم او را بران نهاده بود پس گفت خاتم از من و خط از دیگریست حاکم گفت چرا  
سائر چنین امر شده وی جواب داد که اگر این مکتوب مخالف قانون دولت باشد البته مورد الزام خواهم  
بود والا در ارسال و مرسول نامه و رسول مخصوص خویش از چه مخوف و مسؤول بستم و او قدری خاموش  
و متعجب شده مد گفت میبایست بدین مکتوب هم احازت میخواستید او جواب داد که از سبب صد مسافت  
تأخیر احازت فرستادگان امیر شیر علیخان از راه مراحت جانب بلخ میرفتند اینرا گفته نامه مذکوره را  
برده کرد و حاکم نگاهی جانب او کرده و غصه مراحت سرفقندش داده گفت که باز ماندگان شما فرستاده حاضرند  
میاید و بسیار عداوت شوی او جواب داد که چون از سرفقند محبوس آسا در اینجا آمدم در اینجا باز توهم اگر  
مسکی در اینجا پراهم معین شود سکونت و درم و حاکم این خواهش او را پذیرفته محل لاتی را بر طبق پسند او  
انتخاب نمود بعد سر دار والا تیار بکاتب دوله کرده راه سرفقند بر گرفت و عیال و منسوبانش را از اینجا برداشته  
در آنکه اقامت فرمودند و در جای مستندی بوده در وقت فرصت روی مراحت به سهولت حالت اقامت  
یافته و همراه قاتر کرده

﴿ ذکر بازگشت فرستادگان امیر شیر علی خان مرحوم ﴾

( اوسر قند ور سيدن فرستاده دولت انگليس ژدامير محمد يعقوب خان )

و در حلال حال اقامت کردند سردار عبدالرحمن خان در کشکند و سولان امیر شیرعلیخان مرحوم از مرقد  
مناجی و رفته از انجا فرمان طلب وارد کابل شدند و مقام انجمن سردار یحیی خان خسر امیر محمد یعقوب خان  
از دست گرفته دادند که از پیش بشروح رفت از امیر شیرعلیخان گران خاطر شده قرار کشید شده بود جنرال  
دور و غیره سران سپاه انگلیس در باب انعقاد رشته اتحاد و موالات با امیر محمد یعقوبخان با او مذاکره کرده  
مواضعی معنی بختیار خارا با خود او از جلال آباد نزد امیر محمد یعقوب خان فرستادند و پس از وصول ایشان  
کابل سردار یحیی خان ملوور ترکستان گفت که با توان حرم محترم شاهی را به شهرزادگان از انجا در کابل آورد  
مردار محمد ایوب خارا از پیشگاه سرور سلطنت فرمان رفت که سپهسالار حسین علیخارا از هرات محبوساً  
کابل روانه دارد و خود امیر محمد یعقوب خان معنی بختیار خان فرستاده دولت انگلیس در باب توثیق معاهده  
کشور سرحد موافقه مذاکره کرده با هم قرارداد دادند که بر طبق التماس انگلیسان امیر محمد یعقوب خان از کابل  
سرحد کشمیر رفته و در آن سپاه انگلیس از جلال آباد در انجا آمده با هم سخن رانند و قرار دادی بروی  
کابل دوامی اتحاد دولتی بدارند چنانچه امیر محمد یعقوب خان بقیه و ترتیب سامان سفر کشمیر پرداخت کار  
بار دولت ساخته کرد و مقام انجمن سپهسالار حسین علیخان باز تغییر از هرات رسیده با امیر محمد یعقوبخان  
در محض انداخته شده و در عهد یوسف خان سردار محمد عمر خان فرمان داد شاهی از هرات طلب کابل گشته  
حکام اصل اصدار به که مرده در این محض حد آگاه و بسیار کابل شوند و خود امیر محمد یعقوبخان داؤد شاه خارا  
که پس از رسیدن حسن علیخان سوم او منصب سپهسالاری یافت با سردار محمد هاشم خان و سردار محمد طاهر  
خان و سردار بیات محمد خان و میرزا محمد فیض خان و میرزا یعقوب خان و غیره اعیان و بزرگان با خود همراه  
داشتند و در شیرعلیخان قندهاری را حکوم کابل بگذاشته از کابل و بسیار منزل کشمیر شد و افسران دولت  
به او مدد جری داده اند و بساطه نظام با او بجهت از راه سرحد کشمیر فرستاده در وقت ورود امیر محمد یعقوب

حال بست و یک سرب نوب سلامی کشاد داده مراسم پذیره بخای آورده و پس از ادای لوازم استقبال حوال  
 شام برود و سر ایوبی کیو تازی باجندن دیگر از سران و اصرار سید اراده ملاقت در حبیبه که برای امیر محمد  
 یعقوب خان افرشته بودند فرود شده در عیسی ملاقت اظهار مصلحت کردند و امیر محمد یعقوب خان از هر دو  
 سخن رانده طرفی دوستی ساخته و عهد سالانه امیر شیر علیخان مرحوم را استوار داشتند و شروط جدید وصول  
 عهد نامه ساخته که امیر شیر علیخان از عدم قبول آن در دو روز دوستی دولت برطانیه برزاق اراده اتحاد و موالات  
 دولت روس جانب ترکستان شتافت افزودند که ولایت (۱) شالکوت و علاقه فوشنج کاجیل گوزک و علاقه  
 کرم تالبتدای اراضی و چپال مردم حاجی و دده خیر تابکدار شرق عفت بهاء و اندی کتل که جدید بهاء دولت  
 انگلیس داخل مواضع مذکور شده اند از محکمت افغانستان جدا و صبیحه ابدی حاکم مقبوضه ساخته دولت  
 موصوفه باشد (۲) و عوض مالیات محال مسطوره اسافه از دوازده کت روپیه متعده سابقه سالیانه شش روپیه  
 جیره شاهی که مجموع عهده کت روپیه شود همه ساله دولت برطانیه بامیر افغانستان دهد (۳) و در قندهار  
 و هرات نیز یکیک تن مسلمان از جانب دولت اقامت داده (۴) سیم مسکرای اراده کرم نادر اسلم  
 کابل حسب واستوار شود و امیر افغانستان حفاظت ملازم دولتی منب کابل و قندهار و هرات را با حراسه مسکرای  
 مواجب باشد (۵) و راه تجارت دولتی در بین رعایای جانیین همیشه باز بوده مسمود مسکود (۶) و یکس صاحب  
 منصب از خود مردم انگلیس بخلاف سابق که مسلمان بود باجندن هر راه و ملاقاتش در کابل مقیم باشد و اسون  
 آن شخص سر ایوبی کیو تازی خواهد بود که در کابل دود (۷) و برر کال اعلان و غیره چون سردار دلی محمد  
 خان که امیر محمد یعقوب خاش بهاء عطای و مسکی و نوبخانه اراده مدافعه سپاه انگلیس دوله کرد فرستاده  
 و او را عا فرار کرده در کرم رد انگلیس رفت و از آن دو پشاور و از آنجا در جلال آباد آمده این وقت  
 در اردوی کدملک حصر بود و غیره برقرار و از سیاست پادشاهی بر کنار بوده تقواء و مواجب ایشان بر حال  
 باشد (۸) و دست دولت مسقط مسکو کرجاه ایشان در از شکرده (۹) و اگر افغانستان اقامه گرفته و یاد دهند رود  
 عترو مساقی المان باشد (۱۰) و برر انیرا که بدون رابطه دولت انگلیس امیر افغانستان از سبب خیانت پادشاهی  
 راه سیاست حسب حد احرار فرماید و اشخاصی که از طریق مخالفت و معادلت دولت افغانستان فرار کرده  
 در کشور هند و غیره ولایات متصرفه دولت انگلیس فرار گیرند همه را معاونت در مؤنت و معیشت قنوده بدون  
 ملازم و خدمت دولت اگر اختیار کنند و مواجب بگیرند دیگر چیزی و بشیزی ایشان ندهند و همت نه و در  
 عهد نامه سابقه امیر افغانستان دولت انگلیس افزوده و جانیین سهم بر نهاده یک پادشاهی نوشته داده از هم  
 دفاع کردند و در وقت مفارقت تمام حلقه و ازوفه دولتی را که در جهانوی جلال آباد و غرض راه کشد مک بود  
 امیر محمد یعقوب خان واکدار شدند و هم از منزل گندملک سید محمد سعید خان حاکم سابق غزنین حکومت  
 کابل بر حال گردیده سردار محمد حسن خان حاکم غزنین بفرمان طلب شرق و کاب پوس حاصل کرده بحکومت  
 کابل آمد مأمور گشت و سردار محمد آصف خان که حال طلب صاحب خاص امیر حضرت بهاء طلب و اندی  
 در اختصاص دارد بحکومت لغمان نامزد شد و خود تهضت فرمای کابل گردیده قبل از بر تو زول افکندش  
 دار محمد یوسف خان بفرمان طلب از هرات و سردار یحیی خان پاید کیان حیره محزمه امیر شیر علیخان مرحوم  
 کابل وارد کابل شدند بعد امیر محمد یعقوب خان شرق وصول بخندید در روز و روس تمام وضع  
 در شهر و اطراف و اعیان باز در میدان سپاه سنگ پذیره اتی کرده بوضع و شان شاهان بزرگ در ملاحظه  
 شد شاهی فرود گشت و سردار محمد ابراهیم خاوا با سردار احمد علیخان که چندی قبل این چارچوبه  
 گشت عیسی نموده بود از غزنین طلبیده و با فرمود و سردار شیر علیخان را ولایت قندهار سر امرای  
 سردار محمد یوسف خان و بحکومت پشت دود مأمور فرموده سردار محمد شاه را در کابل

دکتر کنت  
وسوڈن امیر  
شیر عجب خان  
دور و درستی  
از مطبعی  
مکمل











شد و در اینجا باقی ملازمین محمد مروت و محمد مشکین مشتمل بر ابدی و ملا عبدالغفور لکری و غیره علی موصلا  
و زوکان خلق ایوی از طوائف و دزدان و ترک و سلیمان خیل و وزیر و جدران و خواجگان و تاجیکان انجمن کرده  
مدامه عمر با طرام سن ۱۲۹۷ از غزنین احرام جهاد بر بسته چون وارد منزل شیخ آید شدند افسران لشکر انگلیس  
آگاه گشت سر فریدرک دایرلس نصف سپاه را بسر کرد که جنرال مکمرسن و سردار محمد حسن خان بن امیر  
کبیر اعلی حضرت امیر دوست محمد خان مرحوم در کاریز میر فرستاد که در وقت داخل شدن غزنین بخاردهی از  
راه دوده مست و موضع چهل تن برایشان بتازند و بگذرد از نصف دیگر را بسالاری جنرال بیکر و سردار عبدالله  
خان بن سردار سلطان احمد خان مفور مامور چهار آسیا کرد که از راه آب بازگشتای غزنین راه برگرفته وارد  
میدان شوند تا در هنگام ورود غزنین در چهار دهی ایشان از قضا و سپاه مأموره کاریز میر از پهلوی خودش با  
قیه سپاه از پیش رو بر غزنین تاخته شاهد مقصود بکنار آرند چنانچه خودش با جنرال هلس واند کی از سواره  
نظام و دو ضرب توپ در قریه انجی باغیان رفته و ممدودی از سپاه را در شیر پور بمحافظت بنه و لشکر که  
گذاشت و از انجی باغیان گدامن کوه قرق و سرخ کیران راه پیچیده مریدان از قله کوه آسیائی و شیر دروازه  
را بعد از آن فریاده نظام و توپ امر استحکام کرده در همه مواضع مستند و آماده بیکار شدند تا که جنرال  
محمد جان خان باجیت حویلی پیشتر از ملا مشک عالم وارد قلعه قاضی شده با سر فریدرک دایرلس و همراهانش  
در آنجا آمدند و از بامید افواج مأموره کاریز میر و چهار آسیا که از راه آب بازگشت و موضع دوده مست مأمور  
میدان شده بود دلبرانه در جنگ اقدام کرده باز کار زار را رواج داد و در عین کیر و دار سپاه مأموره کاریز  
میر که حیاست و طبق ادبته و تدبیر او بسر وقتش میرسد از قضا باغزانه فرزند و پسران که بسر کردی برادر  
باز شد و در میان رگ غزنین بودند دو بار گشت و گرفتار بیکار شده از رسیدن بسر وقت سر فریدرک را  
رسن باز شدند و همچنین سپاه راه آب بازگشت بر از سبب عدم مساعدت نتوانست که در وقت کیر و دار رسیده  
و باز و ممدود کار شود بنابراین کاب دست غزنین تیسار و ده پشت بمحاربه نهاده از راه شکست روی بسوی شهر  
و شیر پور نهاد و در این عرصه از تعاقبش باز نکشیده بسیاری از همراهانش را از دم تیغ گذرانیدند چنانچه از  
تمام سواره نظام که با او عثمان بودند کشته شدند و چهل سوار با خودش دیکران هم کشته شدند و با همان چهل  
سواره نظام از حیت غزنین که در عقبش سر کرم تاخت و تاز بودند سراسبه داخل ده مریدان شد و در وقت  
که دست از جان بسته بود چهار صد تن از فوج پیاده که از جهت محافظت به او آغوش از شیر پور در آورده معاونت او شده  
بودند در ده مریدان روح به قالیته سپید و پیادگان مذکور و با همای خنهای مردم ده منور بر رفته دست به دراز  
از دم آمدن بده مریدان باز داشتند و مقارن آنحال سردار ولی محمد خان که باجی از سوار و پیاده خاصه دار و دو  
سرب توپ بزم رفتن ترکستان با امر انگلیسان در میدان کنار ده مریدان خیمه زده بود از راه پاری انگلیسان  
برای باز از پشت کنار شمالی ده مذکور هدف کلوه توپ آتشبار ساخته از کشت زار وسط ده مریدان و قله شاهی  
بسیار صدمه بکلوه توپ براند و خاصه داران خود سردار ولی محمد خان از مشاهده پاری دادن او انگلیس را  
را آتش ده و سمان سر ترکستان او را تاراج کرده بطریق ملحق شدند و غزنین که از ضرب کلوه اندازی  
ممدود توپ سردار ولی محمد خان روی از ده مریدان برانگشته بودند جانب واصل آمد و حاکمیت را بر گرفتند و با دکان  
موجود نظام ده مریدان بیرون شده از کار رود خانه جانب درین ملک کشته داده همچنان حرب کمال حس  
شیر و شیر پور را کشته و در حلال این قتل و جلال سپاه که در آن مریدان و پسران و برادر پسر شاه حال گرفتار  
بیکار شده بودند حاکم کابل از جهت بی رحمتی در حدود قلعه قاضی و قلعه سلطان احمد حال دو خان  
با نیکه ملا (مشک نام) همراه بودند همه در آنجا و مراد و حوفا و بجه در بین کار انگلیس بنه  
بخت داده و راه فرعه رود مریدان و پسران و برادر پسران را بر سر آب و درین غزنین بیکار شده روز را  
در ده مریدان سر روده و در ده مریدان شیر پور شده و لشکر مأمور در راه آب در پیر و در ده مریدان کمر بسته و در  
دست دیده اقلای دیکران شد و در شیر پور ورود کشته و ملا مشک عالم و همراهان سر توده زار قلعه در محسب

و اشرار تنیه رهسپار گشت در حدی حال موسوم چهل ستون و ده دانا و چیکیت و واصل به و غیره بجهان محمد  
جانشان و همراهان او پیوسته و روز دیگر تمام مردم بلریدی با غزنین شجاعان لشکر بیکار شده برنده و انگلیس  
دو صد تن از سپاه کن نظام را با دو ضرب توپ با قلعه پوز و وسط مفرقه بارشاه و واصل آباد مأمور کردند که اگر  
قبه غزنین از راه کدر که روی بسوی شهر چند ایشان منکر برافراشته بمداصه گرایند چنانچه ایشان از آج  
و محاصره ای اقامه کردن قله کوه شیر دروازه که با دو ضرب توپ در اینجا جای داشتند از طلوع آفتاب بموقت عصر  
بازایل همراهان حل تخت شاه و دامنه آن را هدف قله اتواب ساخته کوی از پیش بردند و همراهان را از همراهان  
کوه فرود کردن نتوانستند چنانچه هراتیکه فرنگیان از راه کرده مشهور بزار حضرت محمد عبه السلام  
روی پورش بسوی تخت شاه می نهادند از ضرب کلوه شکست عریض بیکار از دم آمده مدعی حاکم اوست که در  
مراجعت میکردند و فرمای اینروز غزنین حلقه لبو کرد از راه موسی وارد بیتی حصار گشته تمام کوه و از آنجا  
نافه حل تخت شاه مرا گرفتند و انگلیس از پیش پور با شکست جنگ راه پیتی حصار برگشتند و از کنار جبهه قلعه  
موشد حال و قلعه حدود و جبهه و بوار با حصار تا حد پیتی حصار تمام فرود گرفته و از آنجا کلوه تخت  
و توپ و خپاره ساخته از فراز کوه پراکنده نمودند و سیزده تن از غزنین را که در قلعه حدود برای امری  
در شده بودند متشکیر نموده همه را یکجا از دم تیغ گذرانیدند که اکنون در جبهه شرقی قلعه حدود و در  
بر یک قبه مدفون و غریق بحر رحمت می میشوند

ذکر محاربه تنیه مریدان و کوه آسیائی

( و شید ندن محمد عثمان خان )

چون انگلیس را بار بار پراکنده ساخته و بر کشتگان مریدان شهادت سنم انداخته و ده مریدان  
آتش زده بسوختند راه مراجعت جانب شیر پور برگزیدند و در قریه تنیه مریدان جوی از مردم تیره چیل و ده  
که بزم غزا راه برگرفته غزنین رسیدند و در پیاده انگلیس دلبرانه حمله کرده شورش بزرگ در ده  
لشکر انداخته بسیار تن را از انگلیسان بضرر شتیر و کلوه قتل حلاک ساخته و در بین کار چون اندک بودند  
از راه فرار داخل قلعه احمد خان شدند و سپاه انگلیس وارد شیر پور شده رنج حسنی کردند و روز دیگر محمد  
عثمان خان قوم صافی با مردم ننگاب و نجراب بسرعت و شتاب از کرد راه وارد کابل شده در وقت طلوع آفتاب روی  
جهاد پراز کوه آسیائی نهاده پیاده نظام را که با دو ضرب توپ قله کوه اقامه داشت از پیش برداشته پراکنده  
ساخت و چندن از پیادگان نظام را که پراز کوه اقامت داشتند مقتول و مجروح نموده تمام همراهان و تنیه و قله  
کوه را تصرف گشت مریدان وار و استوار بزمیدم جای گریه و مفارن اجماع در او راه سر گشت که چنان  
علام حیدر خان چرخ با دلبران و رجال محال جرخ و خوست و گردیز و غیره راه نزدیک کرده است که او را کابل شود  
و انگلیس از بیم جان پاره از سپاه نظام را با توپخانه جهت انداد راه او که نگذارند داخل شهر و شیر پور شود  
از حد مراد خان کار بکاخ و دروازه لاهوری و زندان پان و قل مریدان مأمور کرده با صوف آراست ایستادند  
و همچنین حبی دیگر را اربع امیر شیر علی خان مرحوم و موسوم بجهاد جمع محمد عثمان خان و کبیر ده افغان  
و ده عجم کج و در وازه خرج گیری بدور کوه آسیائی گذاشتند و برخی دیگر را در دست توپ خنده و ده  
کلوه پشته که حال فور خانه دولتی در آنجا اسرا بنشان کردند و اسلحه که در دست مستخدمه را در  
گرفته کار محاربه راست نمودند دست با لات حرب برده از فراز قله کوه تنیه در و و قله غزنین  
محمد عثمان خان و همراهانش را که در کوه آسیائی جای گرفته بودند هدف کلوه توپ ساخته موج مأموره  
اطراف و دامنه کوه را اسرا داشتند نمودند چنانچه باز از حرب رواج گرفته شهر کوه و کبیر از رود توپ و صفت  
ناریک و سپاه رنگ گشت و بسیاری از جانبین مقتول و مجروح شده آخر الامر اسرا بنشان و در کوه  
نار و در محله حوی محمد عثمان خان و شتیران اردن که حوشودی جدا و شتیران در کوه حصار بودند  
مردم کوهنید و از قله کوه در پشته همچنان اسوار ایستاده تا وقت که در کوه و در کوه و در کوه

ذکر محاربه تنیه مریدان و کوه آسیائی











که جبر خواہ جد سردار والا تبارینی امیر دوست محمد خاتم وایتک بیایستاده خدمت عالی را بجان و دل خواهیم  
حلاصه شدرا در آنجا با سوده عالی بسروده بامدادان رهیار شهر سبز شد

د ذکر نامه فرستادن سردار عبدالرحمن خان به پادشاه بخارا

و مایع شدن او از دامن سردار رفیع مقدار پشیر سبز

چون سردار سعادت شمار راه شهر سبز بر گرفته وارد هزار خواجہ اعانه هادی المؤمنین کردید درنگ  
فرموده نامه پادشاه بخارا که این وقت در شهر سبز بود فرستاده اجازت ملاقات و در آمدن بشهر سبز خواست و او  
رسد آنکه چند تن از نوکران سردار خجسته کردار در ترش ملازمت اختیار کرده بودند از دخولش در شهر سبز  
منع گفت که بمادا نوکران سردار عالی تبار ترک ملازمت او را کرده با او رهیار افغانستان شوند و سردار  
شایسته رفتن از هزاره کور برخواست خواست که داخل شهر سبز شود اما وارد بقبض باغ گشته فسخ عزم کرد  
که بمادا از سبب من پادشاه بخارا حادّه روی دهد پس راه عبور از دامنه کوه بر گرفته در بین راه قریب دوهزار  
کلو را که مشغول چرا بودند دیده همراهانش بخیال اینکه سواران پادشاه بخارا اند که مأمور گرفتار ساختن  
ایشان شده اند روی برنگشت و سردار پندیده اطوار او جودیک ترک آمدن بشهر کرده بود از راه دیگر و بشهر نهاد  
و یک فرساده در نوشته دید که گوان مذکور در بخانیای و همراهانش می آیند و هم ابواب شهر را که بسبب  
در آمدن او بسته بودند مسدود مشاهده کردند درین حال یکن از نوکران سابقه خود را ملاق گشته مکتوبی مصحوب  
و سوکران - معاش که در اندرون شهر بودند فرستاده پیام داد که تا وقت نماز عصر بواسطه آمدن شما در راه  
که آمد با هم رهیار افغانستان شوم و او نامه سردار میمنت دادر باجنرال نصیرخان و حاجی خان محمد خان و غیره رسانیده  
ایشان حامل نامه محسوس کرده از دیگران پنهان کردند و سردار سعادت اطوار ناخبر توقف نموده چون از و کرانش  
خبر و آوی معلوم گشت با وسایح جانبازی به ده نورده شده و زود آتمام گشت فرموده من از خدا من از شهر سبز افتاده بود  
بر کلبه سعادت انباشت میوسته و از نامه که او برای همايشان فرستاده بود اطهار جبری کرده بدیاهم رهیار گشته  
منار شدند و چون پادشاه بخارا صدسوار برای داسق حرکات سردار والا تبار مأمور نموده بود در کنار رود  
حده این منزل بچشم سردار شجاعت دگر افتاده همراهانش را امر گشت دادن تنک کرده باز آمدن از اوزبکان را  
بر صرب کلو طروح و مجروح ساختند و بی دو فرار نهاده سردار والا تبار را از وقوع این واقعه خوف مسئولی  
گشت با وجود شدت سرما سرعت هر چه تمامتر چاده پیانند و همه منازل قره جلد و جلک نوراب و یانده را یکی  
کرده وقت حقیق فرود گشت و از آنجا که منهای خلک حصار است رهیار گردیده وارد منزل بالیون و از آنجا  
راه سر آسپا و پوری و دیگر کلبه رانده وارد حصار شده مسوع وی گشت که پسر پادشاه بخارا در این شهر  
باقیت داشته و این راه از توجه سردار نکو کردار خبر یافته پشت بملاقات او و روح بیلاق قره داغ نهاده است  
پس - دار حجت اطوار در جای پاکیزه که قهوه خانه غزه کش و عرق نوش شهر حصار است فرود شده  
نگاهت کرد و نگوهد پادشاه بخارا و پسرش که دست در شوق رسیده حبلی بروی کار آورده شتی را  
سب از او ان مدد - - - گرفته رو ران نهاد چنانچه عده اش روحی را طلب کرد که نامه سر کردان  
شهر سوزند که امیر با در من الامر با دوست و این احدی را از راه توبه (۱) دست بر نموده که رافدا مات  
- - - - - و این وی حکم میشدند نهاد سردار مصحوب که بعد کلمه عمر منانه بآنها گفته راه حوش  
پیش کرد و من فرستادن این نامه عده اش را تعلیم کرد که خودش در پس پرده نشسته چون در آن حاضر  
آید و راه مصطفی و ملاقات نماید او پرده را برداشته - - - در او رفیع مقدار در محضر نموده پیشش معرفی و برا کرده  
مدان این اش را پیش کشیده که بد که چون شاهش را بد ایال این ش را صرف نموده اند و در حق سبب  
و در حق این آراء گرفته و رود جیجیون - - - و نامه مشعل را منال او پیش کشیدن امران شهر حصار آسپا

د کر نامه  
فرستادن  
در در عهد  
الرحمن خان  
بیان شده

(۱) توبه  
پنهان داشتن  
دار و عود

خود را نکار داد با هم بخارا فرستاده پیام داد که من کاشکارا با دولت دوس صاعه روی دهد راه کامل برگزیده که ادای  
جزای مایات شما کرده شود و یک شیدر حصار شاهان سرورده شید بکرا در سکی قق کدرانیده و اردو قو  
شید و ش روز در آنجا درنگ کرده بعد در خواجہ کلکون فرود گشت و درین منزل صداع صلبانی طریض سال  
سردار عبدالرحمن خان گردیده پس از سه روز بدون علاج صحت یست و همدرخا معلوم و مضبوط شد که شهزاده  
حسن بن میر شاه برادر میر جهاندار شاهمن خورش با پسر عموهای خود میر محمد هر حال بی میر يوسف بن خان  
و میر باه بیک بن میر ناصر الله خان و لایان دستاق و وطن و بدخشان را درین خود با سوچه نسیم کرده شهزاده حسن  
در فیض آباد و میر محمد عمر خان در دستاق و میر باه بیک در کشم اقامت حکومتی دارد بتاریخ نامه از و روش  
در خواجہ کلکون هدست میر علم نام شهزاده حسن فرستاده خودش رو عمل سوچه تب که از فلاح واقعه کنار  
رود جیجیون و در مقابل قصه دستاق امانت افتاده است نهاد و روز دوم وارد آغشته روز سوم از شهر جیجیون  
عبور کرد و در قلعه ارمصافات دستاق فرود گشته درین حال جواب نامه سی ار شهزاده حسن که مکتوبی  
رود و مسعودش در خواجہ کلکون با وسکار وارسا داشته بود بمطالعه ساحه او پیوسته از احصای یک لسیب  
بدو و براند و عیبه خاندانش فرموده بود متأسف گشت و جواب خطاب آمیز برای او نگار داده فرستاد و چون  
شهزاده مذکور در شب این روز هزار سوار مأمور کنار رود جیجیون کرده بود که سردار عبدالرحمن حار صبح  
از عبور شده مگذارند که با بدینسو گذارد و او بخلاف پندار شهزاده حسن از شهر گشته و در تاریخی شب سواران  
او از دور نمودار گشته یست تن از سواران سردار عبدالرحمن خان که بتابه فراول از پیش راه نورد بودند تنک  
جانب آنان گشتاد دادند و سواران شهزاده بدخشان از غیر تنک ایشان بخیال اینکه جمیت زیادی در کلبه سردار عبدالرحمن  
خان است فرار اختیار کرده شش تن از ایشان گرفتار کنند ایدار شدند و روز دیگر سردار خجسته سیر که صد  
سوار مسلح و ده سوار جهت برداشتن بیرق و غیره با خود داشت و دوازده هزار سواره خصم مقابل شده مشاهده  
کرد که دوازده بیرق سوار چیا کانه روی بسوی او و همراهانش رهیارند و چون غاصه ربع فرسکی بهم  
تزدیک شدند سردار شجاعت دگر نظر افکندند دید که سواران عیبه بتابه حادّه و سیدکن اندک اندک را کیده  
میشوند و از سبب این امر چیزی فکر سردار رفیع مقدار توبه که از به منتشر میکردند تا که همی دیگر از سواران  
هم زاده شهزاده حسن سلک عمل و سکر کوپان راه تزدیک کردند آنکه سردار والا تبار همراهانش را امر دنگ  
کرده خود با چند تن تزدیک بدخشانان شد که برهنه و آهک ایشان علم حاصل کنند چنانچه بدیشان رسید  
برسید و پاسخ شنید که از راه پذیره زدلو آمده اند و او از راه لنگل پدیشان گفت که اگر کردن اطاعت در بند  
اقتدار او دارند ترک از دامان نموده دست و دست جدا جدا ترد او شوید و ایشان پدیری این گفته گشته چند تن  
از رکان خود را برگزیدند که با او رنده دار بیکو کردار شوند و این وقت سردار والا تبار پرده از روی رار  
برداشتند خود را مکتوب نموده فرمود که کسیکه روش میروید منم ایشان شفصه - - - سلام داده خواستار شده که  
از آن سواران شهزاده حسن ناحته دمد از روز کار ایشان بآید و سردار عبدالرحمن حال پدیری این امر شده  
فرمود که رای خون و بخش اسلام وارد این مقام شده است اگر چنانچه سواران شهزاده حسن که رهیار و دی  
فرود با من از راه اساعت یار و مدد کار شوند با سباه اسکلیس که کامل را متصرف شده و در سال اسلام - - - گشته  
تکلت افغانستان خرقه و خاق انداخته است و از توهم ایدار گفته با ایشان راه و شوق گرفته در طافه - - - شهر  
دستاق فرود گشت و زوکان شهر با عیبه و هدیه شایسته پیش آمده رشته اطاعت بگرفت نهاده و همه لوحی حسب  
در انجاری بافته مأمور شدند که ناحده روز دوهزار سواره و یک هزار پیاده مرتب ساخته تا از بی جبهه  
حسب عیبه آمد رهیار شوند چنانچه پیاده و سوار را کرده و بجهت فیض آباد نهادند و سردار عبدالرحمن  
در مردم آنجا شکسته مصحوب میر علم با یک شهزاده حسن در وقت دمه برداش چنانچه ایش را مکتوب محسوس  
کرده و این وقت رها گشته بود با شکر دستاق همراه فرستاد که ای گروه مسلمان من بمرم بخارا - - - سلام  
سلام نیامده بلکه احرام جهاد یسته نهاد این بلاد گشتام که اگر شایری نمایند بر من امر خدا و رسول  
را شوم و همچنین نامه دیگر بنام میران آنجا محسوم فرموده میر با بیک سیر که من قصد استر واد شمس



امانستان از دست صرف انگلیس داخل این ولایت شدهام چنانچه اگر کامیاب شوم بمولانا مول والا ضرور است که به عاریه گرام و شیا که بزرگ بدخشانید دواستارید که ملک اسلام در تصرف اصراری باشد و اگر شیا معلوم نگردد جهلیان خواهند گفت که میران بدخشان حایت اسلام و رعایت ملت حضرت خیر الاناموا تکرید پس ای میران و بزرگان اندوخته بکوش دل شفیقه بپذیرید والا بخود لازم و منتهی نموده ام که با شما عاریه جهاد تمام کنم و مردم آموزد و شهزاده حسن انجمن شده گفتند که در ورام امور است که سردار عبدالرحمن خان را اطاعت کرده ولایت آتانی او را از جنگ انگلیس بیرون کنیم و او را صلح داد که با حکمران کشمیر راه دوستی در میان دارم بر اطاعت سردار عبدالرحمن خان رقی بکشیم سر او را تراب و دیگر مردم بدخشان بخواب او گفتند که اگر شیارا دوست اهل خود میدانستیم بحکومت نمی پذیریم و اکنون که در کشمیر میروید زودتر رهسپار شوید و میر از دیرینه اندیشه بود با خیال و اطمانی از راه چترال در کشمیر رفته پس از جنگی فوت شد و پس از وی هم مردم بدخشان سر بدفید اطاعت سردار عبدالرحمن خان نهاده پذیرای امر او شدند

﴿ ذکر وصول نامه افسران فوج برطانیه ﴾

( عطلی که در کابل بودند به سردار عبدالرحمن خان )

و بزرگان انجمن نامه از انگلیس که در کابل بودند بنسبت مشیر محترمه سردار عبدالرحمن خان مصحوب باو بیان نام غلام لواز راه چترال قد مشید بدخشان برادر نیکو سیرش سردار عبدالرحمن خان رسیده نوشته بودند که از عنیم و اراده خود که وارد آنولا گردیده است بکار گشتان انگلیس خبر دهد که چیست و او در جواب ارقام فرمود که آنک است داد ملک و تخت سلطنت آتانی خویش از نمانکند راه بر گرفته و او اینولا شدهام هرگاه دولت انگلیس را با من هوای دوستی و اتحاد در سر باشد خواهیم که زنت واسطه و رابطه مودت و موالات را نشاید که درین چنین رشته خلت را ارتباط و انضاد دهد میباید پارسال و سال و فرستادگان مانا و مائل این امر بانجام رسد و برضای جانبین و خبر طرفین مقرون با مصالح و چند روز پس ازین به فرستادن سردار عبدالرحمن خان رای انگلیس نامه میر سلطان مراد خان بزرگ در قیس ولایت قطنین نیز ارسال داشت که من پادشاه آن وارد صحنه بدخشان شده ام که مملکت امانستان را از تصرف دولت انگلیس کشیده بگذارم که ملت اسلام محکوم نصری شود پس شیا مرا حاکم کابل راه داده ببول و سال و دلبران و رجال امداد خواهد کرد و او جواب داد که توان مخالفت دولت انگلیس را ندارم که شیارا راه دهم و دولت بزرگ بدخشان و سردار عبدالرحمن خان ازین جواب دور از صواب او دو باره مکتوب فرستاده پیام داد که چون از نامه شیا حایت نصاری میگرد مجبورم که با شما از راه جهاد و عناد پیش آیم خلاصه هر چند از اینگونه پیامت و التزامات برای او نوشت نتوانست که روی دلش را جانب خود کند پس ناچار هزار رفته است حضرت مفتو فرمود که ای مردان ملت اسلام عزم ملایم شده وارد رستاق گشته ام و میر سلطان مراد هم بکار که شیا پیوسته بیاری جداوند و مددکاری دلبران بروند اسلام بیاهم نصاری را او مملکت بیرون کنم و رفعت شخصی بفرقه لاس درویش پیش بپوشانید و تعلیم کرد که رفعت در معمار و مساعد و امانت کاهم کر برا کده بپیکر آسمان از مصلحت آتانی مؤثر گشته سلطان مراد را مکاتب ملایم و محمد زین حکام سردار محمد در حال و سردار محمد اسحق خان پسران امیر محمد اعظم خان مرحوم و میر عبدالقدوس خان پسر سردار محمد خان معمر که بنامه و امیر سردار عبدالرحمن خان چنانچه مذکور گشت از مرقده راه ملایم بر گرفته بودند وارد حال شده حوال غلام حیدر خان ورنه به امر امیر محمد محبوب خان بمحکوم تر کشتان قدم و انضاد داشت و از طرف خود راه حال فرستاد در حال و غلام محی ایمن نصری را در سربل و محمد سرور حازرا در آتیه امور حکومت کرده بود و در سرداران مذکور گشته به هر ارفق در سواران فرستاده و غیره را امر کرد که محبیه و هبیه شده ایشانرا بسکیر کینه اند به داران و الا شل خبر رفته قتلار بیکه دو سواران و موره حوال غلام حیدر خان شود از هیچ روز رفته حبش شربت شد و در راه مکتوبی بخود

د ک ر ش و شور ایلم شور امانستان  
نام انگلیس  
سردار عبدالرحمن خان

د ک ر ش و شور ایلم شور امانستان  
سردار عبدالرحمن خان

خان فرستاده از توجه خود بی آگاهی داد و در قیای این نامه اسب زاده پس از شش گذشته چون عرب شربت رسیدند سردار محمد سرور خان قصد در آمدن شهر کرده سردار محمد اسحق خان و سردار عبدالقدوس خان مانع گردیده او با عیای قضا ملتفت منع آن وقت نشسته بایک تن شربت حل نام خندهش راه دختان محبت شهر گرفته دفیالباب کرد و در جواب از سوال دربان گفت نامه از حوال غلام حیدر خان بی روی قادر خان حاکم آورده ام و چون دربان در را کشوده وی داخل شد حاجش شاحت گفت که آنچه مدخله بوده سپرداده می و در المصیر خویش مشکوف داشته در هاش مانع گشته کف اربعه که آمده رکزد که حاکم عهده است خواهد کرد و هم اگر حال بار گشته در دایانی من و مردم شهر پذیرد خواهیم بود و سردار محمد سرور خان که او درود سردار عبدالرحمن خان در تواریخ بدخشان خبر داشت گفتار دربارا وقتی شکذاشته بمرم ملاقات قادر خان حاکم راه برداشت و چون پتزد او رسید در حال محبوسش کرده بدست یکن از کریلان سواره نظام جیره امر کرد که پاسواره که دو تخت وایت دارد از راه دشت اوزنه بقی که کسی نداند در منزل شریعتی رساند و کریل موصوف ازین راه کسی نزد جنرال غلام حیدر خان فرستاده ازین امر آگاهی کرد و او را دیگر کار گذاران امیر محمد بشوب خان که در منزل شریف بودند گشتانی کرده قتل آن منظوم را از امر امور امضا کردند که میباید مردم اطراف از ترا که و او زبیکه و غیره از رسیدن او در شهران خبر یافته و با یکدیگر پس جنرال غلام حیدر خان رضوان نامی از خدام خود را با یکتن از ندیمان غلام محی الدین خان حاکم سربل مأمور نمود که سردار محمد سرور خانرا بختل رسانند و مهدون رفته سر او را بریده منش را دوده دادی بزرده بپاری کرده سرش را جهت آیین اقدام شل بدین کار نامزد او را نزد جنرال غلام حیدر خان حاضر کردند و سردار محمد اسحق خان با سردار عبدالقدوس خان همجاسکه از شریان راه بر گرفته بودند بی آنکه از سردار محمد سرور خان خبری گرفته از خالشی معصوم شود روی سوی میسه نهاده و دلاور خان وانی میسه کاه گردیده مردم را که سر کرد که مهدون سردار را گرفتار سازند و ایشان از حکم دلاور خان سر باز رده گفتند که ایشان هم در دن سردار عبدالرحمن خان هند و شایین نیستند که دستگیر و اسیر شوند بلکه کاکان و توان دلمشته بشیم طریق خدمت پیش گرفته و شت اطاعت ایشانرا بر ذمت خویش هم چنانچه مطابق گفتار خود دوهزار خانوار بود و همه سردار جمع آمدند و دلاور خان وانی میسه که خیال دستگیر کردن مهدون سردار را در دل داشت از مردم و اراده خود بپوش گشت ایشانرا درون هرات ترجیب و تحریص نمود بامید اینکه سردار محمد ابوبحسن دستگیر شل کند چنانچه مهدون حاکم هرات هبیه شدند و مقدرن انجمن حوال غلام حیدر خان سر بریده سردار محمد سرور خان مرحوم را بدیده سلطان مراد خان میر فطرس نامه فرستاد که یا سردار عبدالرحمن حارا بختا سردار محمد سرور خان هکتل رساند و بدستگیر و محبوسش کرده رواه مرار شریف عید و او پاسخ داد که سردار مه کور در دشت و وار دست حب من بیرون است

﴿ ذکر فرستادن انگلیس مستوف حبیب الله خان را ﴾

( در عهد و مرار کردن سردار محمد هاشم خان )

دوخلال احوال مذکوره میرزا حبیب الله خان مستوف ارفل دار محمد سرور خان دست حوال غلام حیدر خان و نامه مودت خنامه سردار عبدالرحمن خان که بانگلیان چنانچه مذکور شد فرستاده بود آگاه گشته اصل انگلیس را بدوستی به دار موصوف دیده و دانسته بدست مکتوب حوال محمد حیدر خان و بعد از آن در دشت و تاحیک را حیدر داده سدرش و نا کیده کرد که میباید در راه دار عبدالرحمن خان که بکابل راه رسیده پیش گرفته اند کرمه رسته به راه سیه انگلیس شجوب که اگر راه دار حیدر خان حیدر شود کامیاب نشود و این نامه را انگلیس صرف دست هزار رویه گذار دست آرد و رای از راه در راه حبیب الله خان و نیز رای اینکه این امر محرر دوستی دولت انگلیس با سردار عبدالرحمن خان و سر و مشتمل از روی دست سردار ولی محمد خان و سردار محمد جوسف خان و سردار محمد هاشم خان و در عهد اراهم

د ک ر ش و شور ایلم شور امانستان  
نام انگلیس  
سردار عبدالرحمن خان



خان و سردار عیدانه سر را در مجلسی که رای این کار آراست بود حواست مکتوب مذکور میرزا حبیب الله  
سازا در میان آنداختند و او از نوشته آن انکار و پشیم خود اقرار کرده بمواجهه سرداران که در مجلس حاضر  
بودند ملزم گشت و انگلیسان پس از اتمام او را محبوس کرده از قهای امیر محمد یعقوب خان دودست فرستادند  
و شبانه محافظ بدورخانه سردار محمد هاشم خان نیز که بمهرزای مذکور آبلای و دد مشورت همراه بود بگشتند  
و او از مشاهده این امر و هم از سبب حکومت سردار ولی محمد خان بکابل که در طبعش تا کوار بود اندیشه  
شده غمخوار جزم کرد و پناه بهائی که قبل برین نیز چند دفعه افسران سپاه انگلیس را دعوت ضیافت  
کرده بود فرش و طرف دریاغ امیر شیرعلیخان مرحوم که در پی حصار واقعت فرستاده سران لشکر انگلیس  
را بوعده فردا در آنجا بهمانی دعوت کرد و خودش درینروز از شهر رویاغ مذکور نهاد و در راه با کریم خان  
انگلیس ملاقات گشته او را نیز بوعده فردا دریاغ مزبور خواست پس از پذیرفتن و وعده دادن او پراوده اینکه  
چیزی از وی بستاند گفت کرو بدهید که مبادا نیاید و او خشکیه شش لوله که با خود داشت برسم کرد و کان  
سردار محمد هاشم خان داده راه خویش پیش گرفت و سردار محمد هاشم خان داخل باغ شده شب هنگام با سردار  
عیدانه خان بن سردار سلطان احمد خان مرحوم راه فرار جانب چکری اختیار نمود و درین مردم احمد زانی  
در آمده از آنجا هزین که هنوز دولت انگلیس تصرفش نکرده بود رفته و محل اقامت آنداخت

د ذکر توجه سپاه انگلیس از قندهار جانب کابل

(بسالاری سردار ابد استوارت)

و مقارن ولایت مذکوره جنرال سردار ابد استوارت بمزم استظهار لشکر انگلیس که در کابل و از ازدهاء غزاه ادبش  
بود از قندهار سپاه کران روی پسوی کابل نهاد و بمقدون فرنگین مردم قندهار از راه کناره روی او بمزم سپاه عارت  
موانی و دواب لشکرین انگلیس رهپار شدند چنانچه در هر منزل از کوشه و کناره دست بردی میکردند و ازین سوی  
طوایف افغانه علی جبل و زکی و اندری از حرکت سپاه انگلیس آگاه گشته فلاح و مساکن این از افروخته عیال و اطفال و احوال  
و افعال خود را از راه افواج انگلیس طرف فرست گنبد بیکسوی کردند و مردان ایشان با هک خرا در جلگای  
ایر گشتو فرام شده باقی مردم وزیری و سلیمان خیل و میره سردار و لشکر انگلیس تنگ گرفتند و در حین  
وصول سپاه انگلیس در موضع مدفن ملاوح که هنوز بمنزل نانی نرسیده سر کرم ده نوردی بودند که فلان ده  
در گشتند و با انگلیسان در او بختند و جنگ سخت روی داده بسیار تن از فلان درجه شهادت یافته در آخر کار  
هزیمت یافتند و انگلیسان قدری راه تعاقب کرده باز گشتند و روز دیگر در موضع از زو و شالیج نیز محاربه رخ داده  
بسیاری از غنایه گشته و رهپار بهشت جاوید شدند و سپاه انگلیس منظور و منصور وارد هزین گریه بلا درنگ  
آهک کابل کردند و مقارن آنحال علام حیدر خان جنرال جرجی (۱) با حشر و ازدهاء کام از جرج روی جهاد جاس  
کابل نهاد و راه چار آسیاب شد و با دودن از سپاهیان نظام انگلیس که جهت امری از کابل در آنجا رفته بودند  
در آنجا و ازین پیش برداشته در قلعه محمد عمر خان در آورده و بتنگنای محاصره انداخت و خوال سر فریدون را  
در آنجا کرده بده سپاه کینه خواه از لشکر که شیرور بیرون شده از راه بینی حصار رهپار چار آسیاب گشت  
و از شیرور تا آنجا محاصره محصله و بیست تن از بیادکن نظام را اسراستان کرده خود باغه سپاه که از قندهار  
ربانده و از چار آسیاب شده و بدین در آنجا از حاضری مراد و خور ریخته گشت و درین کار عمره و بیست  
رنگت شب سخت داده و سر فریدون را برهنه کتیا ب گردیده محصورین را از قلعه محمد عمر خان بیرون  
گنبده و محاصره کرد و چون وارد شد جنرال سر مانده استوارت نیز با سپاهیک همراه داشت و او  
کرده و هم قوب و روی انگلیسان عقب کابل شد و با حشر از ادبته حله و جوش عاریل که در دل داشتند آسوده  
حاضر گشتند

د ذکر توجه  
سپاه انگلیس  
از قندهار  
جانب کابل

نحر  
دات دانش  
دات خود  
اندک صورت  
(۱) جرج  
طرف جوی  
کابل محاصره  
۶۵ گروه  
مع اص  
حدیچه  
مدن جرجی  
ارال موضع  
بود اگر چه  
مدن مار که  
در حلال  
حال مشهور  
که لای  
می باشد اما  
مستور اس  
نه الحاد  
جرج و دیگر  
مشهور است

د ذکر سرگذشت سردار عبدالرحمن خان

(پس از قتل سردار محمد سرور خان)

در خلال حادفات و واقعات مذکور شیده آمد سردار رفیع مقدر عبدالرحمن خان نامی که بهایت کرد و راه  
فیض آلوده خشتاش فرموده بود تکار داده تکلیف مهربانش در نزد خود نمود که بهاونت و عیسی جندیکر بهر  
قصن و سرحدش که باز راه یاری اهل اسلام باز داشته دست به سیاب مخالفت گماشته است و آویخته با او با خود  
مددکار سازند و با دمار از روزگارش رآرد و او در پنج مروس داشت که اگر سردار والا بیار رهپار می  
آید شده خود را بخدمه نشان داده بعد با هم روی بسوی علاقه فطن نهاده مرحله پای منزل مقصود شوند بیکو  
خواهد بود زیرا که مردم از مشاهده دات خجسته صفات سردار والا بیار بیرونند شوند و سردار عبدالرحمن خان  
و طبق نوشته امیر محمد عمر خرا که خودش بمحکومت و ستاقی گشته بود با چندی دیگر از بزرگان و دیوهر  
سوار همراه گرفته و به نورد فیض آباد شده و در موضع ایرو درنگ کرد و در آنجا شی شخصی نیم رفته دیوانه خای  
حاضر آمده حواست که نزد سردار والا بیار شود اما چون او در خواب بود دران او را منع کرده خودش  
سردار والا مقدار را بیدار کرده حال را مشکوف نمود بعد آن شخص را طلبیده مشکوف گفت که نامه از سرد  
پرزگان افغان با خود دارد و بخواه نامه را کتوده دهد که نوشته است که مرده است و منشی خویش و در کان  
دخشان با هم بیان نهاده و فرار داده اند که سردار نیکو رفتار را دستگیر کرده بکار گمان دولت انگلیس  
بیارند که شاید ازین ره گذر حکومت مدحت و ستاق بخود ایشان جاوید و بفرماند سردار محمد عمر  
خان ازین امر برقیه (۱) خاطر گشته شیدا با ندیده و فکر بسیر شده با دمان میر محمد عمر خان و بند کابل و ستاق  
را که در لشکر حاضر بودند نزد خود حواست مشورت طلبید و ایشان پس از مطالعه نامه مذکوره گفتند که  
الحق میرزا بیک شخص نیکو عیده (۲) خصال بد است و شکی نیست که این امر راست باشد اینرا گشته و از جه  
میر محمد عمر خان ببا و عدوانیکی بهر مهابیک داشت از وقت فیض آباد سر باز زده سردار عبدالرحمن خاکی رحمت  
مراجعت رستاق دد که آنجا رفته مواظب حفاظت شهر و اطراف باشد و عیدانه خرا با او همراه کرده و در حال  
نمود که از کردار و گفتار و رفتار او بغل نبوده آگهی دهد و خودش را به فیض آباد و کرفته و کوه در کان  
میرزا بیک داشتند و سوار از راه پدیده نزدیک سردار والا بیار رسیده او سواران را کاش را اسراستان فرموده  
نمود و اسب مهمیز و دو همراهش را گشت که اگر میرزا بیک و سوارانش منگبه اسرخصیه شود ایشان درباره  
عیدانه گرایند اما میر محمد عمر خرا در آن آسمانه بتقدیم رسانیده دوستانه با سردار والا بیار ملاقات شده و فرموده  
اطوار مطمئن خاطر گشته سواران را که باز داشته بود بشارت پیش حواست با حق مرده بیک و سوارانش ده  
جود وادی مقصود گردید و سواران میر موصوف را گشت که شیده ام که شامش و سینه محبوب اسب می  
فریدم و خواهم اسب گشتی شیارا عتاده کنم و ایشان از گشته سردار شجاعت دادر مشهور کردند شده و راهان  
سردار ستوده کار نشاوه او که بلمط امان فرمود میرزا بیک را درین کرفته سر کرده راه چار و نمائی اسب  
دوانی شدند و چون قریب فیض آباد رسید سواران سردار رفیع مقدر عبدالرحمن خان فیض آباد نامه از حیران علا حیدر خان  
در واره قیم و زید و در روز چهارم و روز سردار عبدالرحمن خان فیض آباد نامه از حیران علا حیدر خان  
و در نیمه باقی بصر رسید که جرو اورا دستگیر کرده و در حصار مستاد بکشته عمر را ده اش به دار محدم و در حصار و حصار  
بیشست و حرا نموده و میرزا بیک را با حصار و چهار اسب زن و ستاد (۳) خلاصی رسیده که جز به خلاصه جان از حوا و  
اسر بیار کرده است که بولایت بلخ رسیده و نمک ساس بکارا گشت تا بولایت کابل که سردار عبدالرحمن خاکی حراست گشته و راه  
هر سینه و بر چون او اردولت و دوس فرار کرده است و قش موحضاض خواهد شد و به بملتان نزدت حصر  
حوا و کوه عیده صفات صلح مدعو و مردم مدحت را بسوی صلات افوا آورد آن نبود و روی سردار  
عبدالرحمن خان را بکلیت شکار کب کرده و بکشت اظهار نمود که اس فرار داده اند که لشکر هر کرد و رهپار  
شبه و تهدید سلطان مراد شود و اس که عیده بتدائنه شکار کرد و او که صدوقی که شوش خشت را به دار

د ذکر  
سر گذشت  
سردار محمد  
الرحمن خان  
در مدحت

(۱)  
رشته می  
برین  
(۲)  
نیکو عیده  
یعنی رشت

(۳)  
شاه عیده  
و راقی است















پسین وقت ملاقات را کرده ... کرد که بروقی قرار داد انگلیس موکب والا حرکت نماید چنانچه پس از مدتی  
داشتن وقت ملاقات و ملاقات او تمامت همراه که ملازم رکب حایت انقب بودند باعلیحضرت والا از قسرای  
حایت رسه مرحله پیاپی رسید و چون اعلیحضرت والا بیست و نه روزی حین ملاقات که رسیدند همسین بودن حج  
عمیر از راه حرم و احاطه حرکت خویش لازم ندیدند و باز از ادا نشد جبراً علام حیدر خان چرخ را انزال و سواران  
نظام و لشکارداری غزاة کاشت که ایشان و ملاز حرکت نامرزا و خود سرانها را دارد و خود با خودی چون قاضی  
الاسعدالین خان و میرزا ... بیست و نه روز و فرا سرخان و جان محمد خان و پروانه خان و میرزا محمد تقی خان لشکر نويس  
و غیره وارد رسه شده انگلیس نیز از لشکر که خود که يك گروه فاسد داشت حاضر بارگشته در مجلس با هم  
نشسته و از همه محمد سرور خان بن ناصر حیدر خان در قهای امیر عبدالرحمن خان بیای ایستاد و از انگلیسان  
گرفتن صاحب و کی گم و کشفهنگر و کرینی و غیره چند تن حاضر بودند که محبت دوستانه اتفاق افتاده  
انگلیسان اظهار کردند که وضع امور زمانه حالت سرکار امیر صاحب را بخائی رسانیده است که مطابق میل  
خواهش دولت انگلیس باشد بنابراین حکمران حدودشان و کار گذاران دولت عیاحضرت و کثرت و پاملر  
انگلستان مشغولند که اعلان نمایند که چنین شخصی از زیر کان امیر معظم مرحوم امیر دوست محمد خان را امارت  
افغانستان نشاند و این امر برای دولت انگلیس اسباب خوشنودست که طوائف افغان و بزرگان ایشان شخص  
مندی را از خود داده و از آن که بشجاعت معروف و غیریت و فهم و کجاست موصوف است منصف با سرت نموده  
اند و خیالات امیر صاحب و الانسبت بدولت انگلیس در انتهای در جات دوستی خواهد بود و از مابیک حکومتمش  
برقرار و این خیالات در ضمیرش استوار باشد دولت انگلیس ایشان امداد خواهد کرد و بهترین و صبیح دوستی  
خود را بدولت انگلیس نامت نماید این خواهد بود که بارمایی خودش که با خدمت نموده اند بطور رفتن  
نماید و جنرال محمد جان خان و درك را در لشکر خویش بنصب سپهسالاری سرافراز سازد و سرکار اشرف والا  
سپهسالاری او را پذیرفته پسنداد که مثالی به نسبت به چه خدمت کرده است که از عطای این منصب بزرگ  
مفره حاصل کند آری اگر این غیر ننگنه با او از طریق ملاطمت و تقار خواهم نمود و اینرا گفته و آنچه لازم  
گفتن و باعث انتقاد گشتن رفته اتحاد بود مذاکره یافته بعد همگنان از مجلس برخاسته هر کدام جانب لشکر که  
و مقام خویش شد

ذکر برتوزول افگندن اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان

(بفرسلطنت و مذاکرات او در عرض راه و مذاکرات با انگلیسان)

در وقت برخاستن از مجلس ملاقات انگلیسان از اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان است یعنی دیگر ملاقات  
کرده بر عرض رسانیدند که نزدیک اردوی خود جائی را برای نشستن آراسته جهت تقدیم تحائف و هدایا  
میتوانیم با اعلیحضرت والا ملاقات نمایم و او مسئول ایشان را بکوش قبول شنیده فرمود که با مردم حاضر  
قوم دولت خود مشورت کرده بعد در همین جایگاه ملاقات خواهیم کرد و انگلیسان کرینی را جهت استحضار  
و استنباط احازت قومی اعلیحضرت والا در زمره گذاشته دیگران بلشکر که شدند و اعلیحضرت والا نیز سردار  
محمد يوسف خان را در اردوی مثل آورد که استصواب آرای بزرگان ملت اسلام را مصحوب او بگریستی روانه  
نماید چنانچه داخل عسکر که شده از اعیان ملت و بزرگان مملکت در باب ملاقات ثانی مشورت جست و بعضی رأی  
داده نیز عرض رسانیدند که مذاکره انگلیسان کیدی اندیشیده باشد و برخی ترعیب علاقات کرده سخن متناجره  
کنید و بعضی الامر حضرت والا بروقی سوا بید رای سوا بید رای خویش طریق ملاقات بر گرفته در موسیبه  
حال فخر سعادت همه شهر آرا بادر این مدعا امرای و برداخته شده است با انگلیسان ملاقات شده چون  
مجلس ملاقات بیای رسد آنرا که انگلیسان منصوب شده بودند تسلیم حضرت والا نموده مبلغ هزده قات  
رو بپایه که از ارباب ملک سمع و صرف نموده بودند و عده ادا کردن دادند و پس از گفتن برده دقیقه  
با هم وداع کرده اعلیحضرت والا در محارت دروازه سعید شبرور اقامت چند روزه کرد و انگلیسان راه بت دور

و قندهار بر گرفته کامل و امانت را وا گذار شدند و سردار محمد يوسف خان انگلیسان روده بشاور را با هم  
اعلیحضرت والا داده حداداد همراهی کرده مراجعت نمود و سردار محمد صبر خان باز دوی مأموره قندهار  
بهمین رفته و رسا نامه گرفته مساوت نمود

ذکر واقعات هرات و عاربه سردار محمد ایوب خان

(بالشکر انگلیس در میمند)

در حلال واقعات مذکورده خان آقای جشیدی و جهاداد خان قبیاق که ایشانرا امیر شیره طایفان از امامان  
در کابل طلبیده با احترام نگاهداشته و در این ارفق امیر محمد یسوب خان در عهد هر دو تن پس انگلیسان از کابل  
برای عاق انگلیس و بدست آوردن هرات در غزوات رفته پس در راه ایام خان کجی و سردار عدا خان یوزی  
متفق شده اجواب مکاتبه را بر سرده شهر و اطراف هرات باز کردند و سردار محمد ایوب خان آگاه گشته لشکر  
بدفع ایشان کاشت چنانچه خان آقا و جهاداد خان و جهاداد خان نیر و وزیر یار محمد خان مرحوم را گرفتار ساخته با قاضی  
هرات که با آنها مکتوب فرستاده بود هر چهار تن را بضرب سیر پیرا کشت حلال فرمود و سردار عبدالوهاب خان بن  
سردار میر افضل خان مرحوم را با یکموج پیاده و دوضرب توپ و چیزی از سوار و در کابوره شمشیر دار ایام  
خان فرستاد و همچنین سردار محمد حسن خان را با یکموج پیاده و چند ضرب توپ مأمور کشت فرمود که پس  
و شش و محمد امین خان پسران خان آقای مفتول را نیز و سر رشت کشت و سردار ایام خان کات در کابل  
بپورده در بستان فیروز کوه در آمده به کرب و محبوس پسران خان آقا از راه فرار در میمند که اینوقت سیاه  
بادی آری فروخته در دست استغلال میدلاور خان بود و قند و مقارن افعال سیاه نظام هرات که پس از هجرت  
آمدن سپهسالار حسین علی خان در کابل جنرال قیصر احمد خان و بکارا بخریک نایب سالار حبیب خان لپو کردی  
قتل رسانیده خانه او را تاراج کرده و محمود مغرور شده بودند بر سر سردار محمد ایوب خان رسانیده استند بای  
غزاة لشکر انگلیس کردند و او از سبب آنکه انواع نظام کابی بسیار و شائق دیدار اهل و دیار خود بودند و ملازمان  
نظام هراتی اندک بوده توان سدها شدن کابل را داشتند تا به عرض و استعای ایشان را رد نکرده از هرات  
بزم جهاد جانب قندهار رو نهاد و چون يك منزل از شهر دور شد فیض محمد خان جنرال که پس سردار محمد  
ایوب خان با سه فوج پیاده میمند را گذاشته وارد هرات شده بود نمره و رزقه از راه سر کتی آهنگ جنگ کرد  
و فوج هراتی شهر را استحکام داده از شهر بزم عاربه بیرون ناست و سیاه کابی رو بخانه نهاده فیض محمد خان  
و سیاه هرات را مغلوب گردانیده متعاقباً داخل شهر شده شهر و دیار را تمام تاراج کردند و بسیار تن از هراتیان  
را بکشته و فیض محمد خان را مرده و زنده نیافتند که فرار کرد و یا کشته کشت و سردار محمد ایوب خان نیز شهر  
را کشت و پس از چندی دایت جهاد برافراشته با لزمه فوج پیاده و مشقت سواره نظام و سی و دو هزاره توپ  
و حشر و از مدح نامی از سواران ملکی هراتی و همراهی و بیست و دوی و قندهاری و غیره مردم اطراف و نواحی  
از هرات و بسیار قندهار شد و در دار شیر علیخان قندهاری آگاه گشته ظاهر آ جهت تسکین خاطر انگلیسانیک  
دو فوج عار بودند بزم مدافعه غزایک در پشت رود انجمن شده بودند بسیار کرانی راه برگرفت و باطلان باران  
مقتله و محاربه سردار محمد ایوب خان در همراه نهاد و انگلیسان از اظهار او که از سیاه باد شدی  
و بپایه چیری بکشته به بهانه دفع مرده اوس را بهار آن محل شد لشکر مکی از اسواح دولتی و لو  
که داشتند مدافعه مردم اوسی فتح و توپ همراه او مأمور رس کردند و در روز همد هم مشش  
مسلایق ایل و رود اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان در دیریکار پس در اردار محمد ایوب خان هدیا بان میمند مشهور  
میوند دو چار شده قبل از آنکه تازه قتال شده و در کرده سه فوج پیاده قندهاری از سردار شیر علیخان رو ر ناست  
برکب سردار محمد ایوب خان پیوستند و او از قریه سنک و در بجانب خصم نهاده لشکر نظامی را با یادگان اوس  
از راه دده کر مایک اسیرش رفتن کرد و تمامت سواران را با خود همراه گرفته طریق مقابل عبم اخبار نمود

د  
وامت هرات  
و قندهار



وعلام جیدر حال ساله دار افشاری را بمیرا اعلام حبس خان قبی بوسند و مردار نور محمدی مشهور در قبی  
و پنجصد سوار کشیده از سواران پشت رودی و قندهاری و صد سواره در دماغور فراوان کرد و مردونی بسیار  
انگلیس در آویخته نادر ساعت گشتن و کوشش مردانه نموده سپاه انگلیس را از راه پیچون بارداشته مر او را تیرا  
حور پرچند و حور بازه قال در اشتغال بود که افواج پیاده نظام با توپ صاعقه در در سیده دست با آلات  
یکبار بودند و کینچ ساعت بازار گیر و دار را گرم داشته در میان کار لوی فتح افراشته بدینجه سپاه انگلیس پشت  
عکس داده و در پوزعت نهادند و جنرال ایفر نام انگلیس با بسیاری از افراد سپاه همراه او کشته گشته از لشکر اسلام جدا نمود  
خان و کد هراتی و محمد نور خان کیدان قندهاری و محمد زمان خان بلوکانی و سر قندهار خان با محمدنق از اخلا شریک  
شهادت جشیده هشت صد و هشتاد و دو نفر از هراتیان سپاه انگلیس را بکشتن نموده بمبارتی را در سر مر  
راه کرز از یاد انداختند و از مشاهده این حالت کر تیل سنجان انگلیس خود و تمام جیادها تبه دانسته فریاد زد  
که کسی هست که خود را فدای دولت ساخته دلاور ان اسلام است از کشتن و از ناخن باز دارد که نام انگلیس  
بست نشود و از مرید و البیت او و صد تن از پیاده و فوج کوره داخل دیوار بست و بیک در کبر راه واقع بود  
شده بیار دانش عراق برداشته بکشتن دادن نشت کرانید و در کران مهر ما رو قندهار می دوید و عارین  
که از فضای انگلیس سر کرم تر کنار بودند از کلوله نشت های کرید کل باغ مد کور هیچ پندیده با ترک  
سگرت آنها از صرب کلوله رمی می پرچند و به کانه دیوار بست باغ شده داخل باغ گردید و پایاد کل کوره  
در آویخته در بره قنق و صرب شمشیر بکند کرانیده آخر الامر همه دو صد تن کوره را از دست طبع وطنی سال  
ورده برده کدرا بیده بکس را رده نگذاشتند و این گرفتاری تا این بقه سپاه انگلیس که دست رحان شسته بود  
باین حث و در شکسته داخل قندهار شد و عارین متعاقبا وارد قندهار شده با سر دای نامدار محمد ایوب خان  
در روز بیست و هفتم منتهان شهر و انگلیس را در ننگی محاصره ادا شدند و راه آمدند و از روی انگلیس  
سحب رفته کار را را نشان دشوار ساختند و در روزهای محاصره انبیت آفای محمد یوسف خان و فرح خان کیدان  
توبخه از صرب کلوله شربت شهادت نوشیدند تا که از سه بدره ناکر او سپاه معیم کامل از عسرت و گرفتاری  
سپاه متیم قندهار خبر داده امر کردند که از راه معاونت در قندهار رفته محصورین را از قید گرفتاری رها کنند  
بدینجه جنرال سرفرید وک را برقی سپاه کران در روز و دوه اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان که پنجم ماه رمضان  
بود از کابل و هیار قندهار شد و در روز پستو یکم ایامه والده ماجده و لیمه مرحوم کار کابل در عزتین رفته  
و اراده با سردار محمد حسن خان و سردار محمد هاشم خان و سردار عیدالله خان راه قندهار برگرفته بود و ارد آن  
دور نه در هزار محمد ایوب خان پیوست و سپاه انگلیس روز پست و سوم ماه رمضان وارد قندهار گردید  
در روز پست و چهارم از راه پیر پال رو پیدان قتال نهاد و سپاه سردار محمد ایوب خان در آویخته و تا نیم روز  
آلات کارزار بیدار ماند بسیاری از جابین کشته گشته آخر الامر سپاه سردار محمد ایوب خان را محزیت برگرفته  
مراد اعتبار کردند و از جه کر تیل شیر محمد خان هزاره با یکصد تن پیاده از فوج استاده ناکساعت هشت فوج پیاده  
نظام انگلیس را بر روی مردان از ناخن از داشته هراتیان اسلام را از ریخته هلاک و در نشت داد و دوران  
اسب سواری او از صرب کلاه سقط گردیده اکثر از صد تن پیاده که با او همراهی کرده بودند در جه رفیع شهادت  
داده آخر الامر همه مراعاتش از مدی عرب بدکار راه برگرفت و انگلیس متحجب گردیده آسوده حصر  
شده و ماند و بیهوده و سر دار محمد هاشم خان و سردار عیدالله خان نفرامده در محمد ایوب خان همراه رفته در آید  
اوقات گردید و سردار محمد ایوب خان در هرات رفته مقارن انجمن در دار عیدالله خان می اعلی حضرت امیر  
عبدالرحمن خان که در قندهار نظر بند بود پرورد چپ کرد و سردار شمس الدین خان با سردار محمد هاشم خان  
با امیر محمد اعظم خان مرحوم از کابل با مر اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان و حبه هشت انگلیس وارد قندهار شده متصرفی  
آن دیار گشتند و را که کابوفت انگلیس قندهار را سپرده از سردار شیری خان می شمرید و شکست بخار  
مفسد را حال بر خطی او کرده او را بمسوا داشت خود برده در موضع کوهی واقع کنار شالی سدر آراچی  
مسکن داده ثنات اندکشان را با محمد حضرت امیر عبدالرحمن خان توفیق نمودند

کتاب جامع کتاب

از آنجا که اراده پدشاه محکوم حکم فساد مؤلف معبر را سم کوبن و لیاف و فایح سکری از رو  
آفتاب مرحمت انساب اعلی حضرت ( سراج المظفر الدین ) نصیب گشته و علاوه بر آن با وجودیکه  
مابیند کان را در کرفتن نعمت و خوشنح حاجت هیچ حجت نیست قدموار از حسی خاکساری  
با وج اعتبار بر افراشته در کالیف این خجست کتاب مأمور و نامور ساخته است  
که ازین رهگذر از جهت آنکه ذات فنی سمات این پادشاه معارف  
و سیاسی آگاه مولف آید و ادبی کتب را غیر خوش حک  
و اصلاح فرموده و بر مریضه میباید و میشد که ر  
نعمت مؤلفین تواریخ دیگر سلاطین ضرر  
و مباحثات کنم و بر خود بشازم  
و دعای دوام دولتش را  
همیشه تا که زنده  
باشم و در زبان  
سلام  
که

الی تاجیهان باشد شما کامران باشد  
زال عدل و احسان همچو فرماش روان باشد





## (جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب سراج التواریخ)

صفحه	متر	غلط	صحیح	صفحه	متر	غلط	صحیح
۲	۶	پیداشتم	پیداشتم	۱۷	۱۷	آمد	آمد
ایضاً	۱۳	مرکا	مرکا	۳۲	۳۱	شوه	شده
۱۰	۱۶	با احمد خان	با احمد خان	۳۳	عنوان	دو حقه	دو حقه
۱۱	۳	نسیه	نسیه	۳۷	اصلاحه	اصلاحه	اصلاحه
ایضاً	۱۰	باعتن مکر	باعتن مکر	۳۶	امراشته	امراشته	امراشته
ایضاً	۱۴	یشارو	یشاور	۳۷	باحم	باحم	باحم
ایضاً	۲۵	قدهای	قدهار	۳۷	فحص	فحص	فحص
۱۲	۲	طلیده	طلیده	ایضاً	۷	رثیه	رثیه
ایضاً	۱۶	نالبوری	نالبوری	۳۹	سار	سار	سار
۱۵	۳۳	مشهدین	مشهدین	۴۰	بهاول	بهاول	بهاول
۱۶	۱	قرار دار	قرار داد	ایضاً	۲۳	پر آمد	پر آمد
ایضاً	۳۱	مدار عیه	مدار علیه او	ایضاً	۲۹	مدد	مدد
۱۹	۳	دیرمار	دیر پر	۴۲	برک	برک	برک
۲۰	۱۲	برداشت	برداشت	۴۳	ان	ان	ان
۲۳	۱۵	شجاع	شجاع	۴۷	شهراده	شهراده را	شهراده را
ایضاً	ایضاً	اعلی حصرت	اعلی حصرت	ایضاً	۲۱	بسم	بسم
ایضاً	۱۹	مترصد	مترصد	۵۲	بسیده	بسیده	بسیده
ایضاً	۳۵	رور و هم	رور و هم	۵۳	بافت	بافت	بافت
۲۴	عاشیه	حاً	حاً	۵۵	ولایت حکومتش	ولایت حکومتش	ولایت حکومتش
۲۷	۲۷	التمطم	التمطم	ایضاً	۳۰	صان	صان
۲۸	۱۹	طه	طه	۵۷	عاشیه	سده ۱۲۱۳	سده ۱۲۱۳
ایضاً	۳۶	بکته	بکته	ایضاً	۳۰	اعلی حصرت	اعلی حصرت
۲۹	۲۲	آکله	آکله	۵۸	عاشیه	سنتال	سنتال
۳۰	۳۲	گشت	گشت	۵۹	لاهور و رای	لاهور و رای	لاهور و رای
۳۱	۱۲	بند داور	بند داور	ایضاً	۲۱	ازین	ازین
ایضاً	۱۵	ایضاً	ایضاً	۶۰	عاشیه	ست	ست



## ( جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب سراج التواریخ )

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱	۱	الملك	الملك	۱۳۸	۱۶	و باوجود	و باوجود
۶۳	۳۵	حاضرش	حاضرش	۱۳۹	۲۳	و باراشته	و باراشته
۶۳	۹۳	اعلیه حضرت	اعلیه حضرت	۱۴۱	۴	هفته	هفته
۶۵	۶۵	دگر بخار به	دگر بخار به	۱۴۲	۱۱	در شهر	در شهر
۶۵	۶۵	پیوند را	پیوند را	۱۴۳	۲۳	نوشت	نوشت
۶۶	۲۲	اعلیه حضرت	اعلیه حضرت	۱۴۴	۳۲	ارزاه	ارزاه
۶۷	۲۷	احقاف	احقاف	۱۴۵	۳۶	همه روز	همه روز
۷۱	۶	بود	بود	۱۴۶	۲	حصاه	حصاه
۷۲	۲	فوج	فوج	۱۴۷	۲۹	رد خود	رد خود
۷۲	۲۲	نوت	نوت	۱۴۸	۵	رجب	رجب
۷۴	۲۶	میرا	میرا	۱۴۹	۱۲	بشویش	بشویش
۷۷	۲۱	لاردمتور	لاردمتور	۱۵۰	۱۵	فرستدن	فرستدن
۸۱	۹	دارن	دارن	۱۵۱	۲	قلیجان	قلیجان
۸۲	۸۲	شاه شجاع	شاه شجاع	۱۵۲	۲۹	دشاه	دشاه
۸۶	۸۶	که از نادرشاه	که از نادرشاه	۱۵۳	۳۶	ارخاده	ارخاده
۸۶	۱۳	میگداشت	میگداشت	۱۵۴	۱	شیرزیان	شیرزیان
۸۷	۱۴	نعمات	نعمات	۱۵۵	۱۸	مأمور	مأمور
۸۷	۱۷	یرون	یرون	۱۵۶	۲۳	سسه	سسه
۸۸	۳۴	مفرار	مفرار	۱۵۷	۲۸	باشه	باشه
۹۰	۹۰	شد بد	شد بد	۱۵۸	۱۳	بسمادت	بسمادت
۹۱	۲۷	دوبمداو	دوبمداو	۱۵۹	۱۲	م	م
۹۱	۳۰	رکد	رکد	۱۶۰	۱۲	لدره	لدره
۹۲	۲۲	ناحداین	ناحداین	۱۶۱	۸	مکشتن بار	مکشتن بار
۹۵	۱	مکشوار	مکشوار	۱۶۲	۲۳	مکشد	مکشد
۹۵	۳۲	دی حقه	دی حقه	۱۶۳	۱۹	دیل	دیل
۹۶	۱۵	شست	شست	۱۶۴	۲۳	سر کار	سر کار
۹۶	۲۲	شهراده میرا	شهراده میرا	۱۶۵	۸	سرور کار	سرور کار
۹۷	۳۳	حرام	حرام	۱۶۶	۲۳	نوشت	نوشت
۹۸	۲۷	مادعل	مادعل	۱۶۷	۱۱	در شهر	در شهر
۱۰۰	۱۰	روی دو	روی دو	۱۶۸	۵	رجب	رجب
۱۰۳	۷	بصلاح	بصلاح	۱۶۹	۱۲	بشویش	بشویش
۱۰۵	۱	فرستاده	فرستاده	۱۷۰	۱۵	فرستدن	فرستدن
۱۰۷	۷	سکی	سکی	۱۷۱	۲	قلیجان	قلیجان
۱۰۸	۱۰۸	سکی	سکی	۱۷۲	۳۶	ارخاده	ارخاده
۱۰۹	۸	موی	موی	۱۷۳	۱	شیرزیان	شیرزیان
۱۱۱	۷	فتمل	فتمل	۱۷۴	۱۸	مأمور	مأمور
۱۱۱	۱۶	پهانه	پهانه	۱۷۵	۲۳	سسه	سسه
۱۱۲	۱۱۲	نعل نامه	نعل نامه	۱۷۶	۲۸	باشه	باشه
۱۱۳	۱	بشارو	بشارو	۱۷۷	۱۳	بسمادت	بسمادت
۱۱۴	۱۱۴	قتل حاجی	قتل حاجی	۱۷۸	۱۲	م	م
۱۱۵	۱۳	سرو شوری	سرو شوری	۱۷۹	۲۳	لدره	لدره
۱۱۶	۱۶	ایشان	ایشان	۱۸۰	۸	مکشتن بار	مکشتن بار
۱۱۷	۳۷	علیخان	علیخان	۱۸۱	۲۳	مکشد	مکشد
۱۱۸	۲۱	تروط	تروط	۱۸۲	۱۹	دیل	دیل
۱۱۹	۱۱۹	نخرین	نخرین	۱۸۳	۲۳	سر کار	سر کار
۱۲۰	۲۰	هواخواهانش	هواخواهانش	۱۸۴	۸	سرور کار	سرور کار
۱۲۰	۲۷	حاضر	حاضر	۱۸۵	۲۳	نوشت	نوشت
۱۲۰	۱۱	پر گرفتند	پر گرفتند	۱۸۶	۱۱	در شهر	در شهر
۱۲۰	۱۵	شست	شست	۱۸۷	۵	رجب	رجب

## ( جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب سراج التواریخ )

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۸	۱۹	استغوب	استغوب	۱۳۸	۱۶	و باوجود	و باوجود
۱۳۹	۲۳	و باراشته	و باراشته	۱۳۹	۲۳	نوشت	نوشت
۱۴۱	۴	هفته	هفته	۱۴۱	۴	هفته	هفته
۱۴۲	۱۱	در شهر	در شهر	۱۴۲	۱۱	در شهر	در شهر
۱۴۳	۲۳	نوشت	نوشت	۱۴۳	۲۳	نوشت	نوشت
۱۴۴	۳۲	ارزاه	ارزاه	۱۴۴	۳۲	ارزاه	ارزاه
۱۴۵	۳۶	همه روز	همه روز	۱۴۵	۳۶	همه روز	همه روز
۱۴۶	۲	حصاه	حصاه	۱۴۶	۲	حصاه	حصاه
۱۴۷	۲۹	رد خود	رد خود	۱۴۷	۲۹	رد خود	رد خود
۱۴۸	۵	رجب	رجب	۱۴۸	۵	رجب	رجب
۱۴۹	۱۲	بشویش	بشویش	۱۴۹	۱۲	بشویش	بشویش
۱۵۰	۱۵	فرستدن	فرستدن	۱۵۰	۱۵	فرستدن	فرستدن
۱۵۱	۲	قلیجان	قلیجان	۱۵۱	۲	قلیجان	قلیجان
۱۵۲	۲۹	دشاه	دشاه	۱۵۲	۲۹	دشاه	دشاه
۱۵۳	۳۶	ارخاده	ارخاده	۱۵۳	۳۶	ارخاده	ارخاده
۱۵۴	۱	شیرزیان	شیرزیان	۱۵۴	۱	شیرزیان	شیرزیان
۱۵۵	۱۸	مأمور	مأمور	۱۵۵	۱۸	مأمور	مأمور
۱۵۶	۲۳	سسه	سسه	۱۵۶	۲۳	سسه	سسه
۱۵۷	۲۸	باشه	باشه	۱۵۷	۲۸	باشه	باشه
۱۵۸	۱۳	بسمادت	بسمادت	۱۵۸	۱۳	بسمادت	بسمادت
۱۵۹	۱۲	م	م	۱۵۹	۱۲	م	م
۱۶۰	۱۲	لدره	لدره	۱۶۰	۱۲	لدره	لدره
۱۶۱	۸	مکشتن بار	مکشتن بار	۱۶۱	۸	مکشتن بار	مکشتن بار
۱۶۲	۲۳	مکشد	مکشد	۱۶۲	۲۳	مکشد	مکشد
۱۶۳	۱۹	دیل	دیل	۱۶۳	۱۹	دیل	دیل
۱۶۴	۲۳	سر کار	سر کار	۱۶۴	۲۳	سر کار	سر کار
۱۶۵	۸	سرور کار	سرور کار	۱۶۵	۸	سرور کار	سرور کار
۱۶۶	۲۳	نوشت	نوشت	۱۶۶	۲۳	نوشت	نوشت
۱۶۷	۱۱	در شهر	در شهر	۱۶۷	۱۱	در شهر	در شهر
۱۶۸	۵	رجب	رجب	۱۶۸	۵	رجب	رجب
۱۶۹	۱۲	بشویش	بشویش	۱۶۹	۱۲	بشویش	بشویش
۱۷۰	۱۵	فرستدن	فرستدن	۱۷۰	۱۵	فرستدن	فرستدن
۱۷۱	۲	قلیجان	قلیجان	۱۷۱	۲	قلیجان	قلیجان
۱۷۲	۲۹	دشاه	دشاه	۱۷۲	۲۹	دشاه	دشاه
۱۷۳	۳۶	ارخاده	ارخاده	۱۷۳	۳۶	ارخاده	ارخاده
۱۷۴	۱	شیرزیان	شیرزیان	۱۷۴	۱	شیرزیان	شیرزیان
۱۷۵	۱۸	مأمور	مأمور	۱۷۵	۱۸	مأمور	مأمور
۱۷۶	۲۳	سسه	سسه	۱۷۶	۲۳	سسه	سسه
۱۷۷	۲۸	باشه	باشه	۱۷۷	۲۸	باشه	باشه
۱۷۸	۱۳	بسمادت	بسمادت	۱۷۸	۱۳	بسمادت	بسمادت
۱۷۹	۱۲	م	م	۱۷۹	۱۲	م	م
۱۸۰	۱۲	لدره	لدره	۱۸۰	۱۲	لدره	لدره
۱۸۱	۸	مکشتن بار	مکشتن بار	۱۸۱	۸	مکشتن بار	مکشتن بار
۱۸۲	۲۳	مکشد	مکشد	۱۸۲	۲۳	مکشد	مکشد
۱۸۳	۱۹	دیل	دیل	۱۸۳	۱۹	دیل	دیل
۱۸۴	۲۳	سر کار	سر کار	۱۸۴	۲۳	سر کار	سر کار
۱۸۵	۸	سرور کار	سرور کار	۱۸۵	۸	سرور کار	سرور کار
۱۸۶	۲۳	نوشت	نوشت	۱۸۶	۲۳	نوشت	نوشت
۱۸۷	۱۱	در شهر	در شهر	۱۸۷	۱۱	در شهر	در شهر
۱۸۸	۵	رجب	رجب	۱۸۸	۵	رجب	رجب
۱۸۹	۱۲	بشویش	بشویش	۱۸۹	۱۲	بشویش	بشویش
۱۹۰	۱۵	فرستدن	فرستدن	۱۹۰	۱۵	فرستدن	فرستدن



## (جدول صحیح و غلط جداول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفا	سطر	غلط	صحیح	صفا	سطر	غلط	صحیح
۱۹۵	۲۸	کوی	کوه	۱۸۹	۱۶	سوانیک	سوارانیک
۱۹۶	۱۰	موج	فوج	۱۹۰	۵	عد	قد
۱۹۸	۱۶	زور	زبور	ایضا	۱۳	عقد	عقد
۱۹۹	۱۸	بدر	بدر	ایضا	۲۲	روصناع	روصناع
۱۷۵	۱۱	کروکان	نگردکان	ایضا	۲۴	منفی	منفی
ایضا	۲۸	اسکاس	انکلیس	۱۹۱	۳	بودد	بودد
۱۷۷	۳۴	جوان	جوان	ایضا	۳	مرجهش	سراجمنش
۱۷۸	۲	یکار	پیکار	ایضا	۹	هم	هم
ایضا	۹	مهرشاده	مهرشاده	ایضا	۲۰	مهاراجه	مهاراجه
ایضا	۲۴	احدجان	احدجان	ایضا	۲۳	عیره	عیره
۱۸۰	۱	فوج، فوج	فوج، فوج	ایضا	۳۶	باغزار	باغزار
ایضا	۱۵	باصا	باصا	۱۹۲	بخشیه	بخش	بخش
ایضا	۱۹	فرستاده	فرستاده	ایضا	۳۵	پدرفته	پدرفته
ایضا	۲۰	حواعد	حواعد	۱۹۷	دهن	۱۲۸۸	۱۲۷۸
۱۸۲	۲	سلطنت	سلطنت	۱۹۸	در	جلد اول	جلد دوم
ایضا	۲۷	ایشان	ایشان	ایضا	۲۳	جبدان	جبدان
۱۸۳	۱۰	قصیه	قصیه	۲۰۰	۵	اکرم جان	اکرم جان
ایضا	۳۰	دحل	داحل	۲۰۱	۱	سیاهسک	سیاهسک
ایضا	۳۴	دوارده	دوارده	۲۰۲	۳	حله	حله
۱۸۵	۲	کتابه	کتابه	۲۰۳	۱۰	سوخسکه	سوخسکه
ایضا	۱۷	اقربا	اقربا	۲۰۴	۲۲	گبریدن	گبریدن
۱۸۷	۵	رمان	رمان	ایضا	۳۰	سکها	سکها
۱۸۸	۸	آروقه	آروقه	ایضا	ایضا	نیمات	نیمات
۱۸۹	۱	کریده	کریده	۲۰۵	۴	نواستد	نواستد
ایضا	۱۰	پیام	پیام	ایضا	۸	نگش	نگش
ایضا	بخشیه	شهره	شهره	۲۰۶	۱۰	فریدان	فریدان

## (جدول صحیح و غلط جداول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صفا	سطر	غلط	صحیح	صفا	سطر	غلط	صحیح
۲۰۸	۴	صدای	فردی	۲۳۲	۵	سعد و شمس	سعد و شمس
ایضا	۵	صدای	صدای	ایضا	۳۱	مراهن	مراهن
۲۰۹	۱۵	مناوب	مناوب	۲۳۴	۲۱	دورینور	دورینور
۲۱۱	۴	رو برای	دور	۲۳۵	۳۶	ارعب و شمس	ارعب و شمس
۲۱۲	۳۱	اقبل	اقبل	۲۳۶	بخشیه	محمد عظیم جان	محمد عظیم جان
۲۱۴	۸	پیش	پیش	۲۳۷	۱	سجده	سجده
ایضا	۱۷	بود	بود	۲۳۹	۳	بودد	بودد
۲۱۶	بخشیه	صنم	صنم	۲۴۳	۳۶	گروه	گروه
ایضا	۲۷	عمراده	عمراده	۲۴۴	۲۲	زاد و زار	زاد و زار
ایضا	۳۳	مردم	مردم	ایضا	۳۵	تیشک	تیشک
۲۱۸	۱۶	نبرین	نبرین	۲۴۵	۹	سد و استوار	سد و استوار
ایضا	۲۳	دشمن	دشمن	ایضا	۱۲	گریه	گریه
۲۲۱	۴	کینه	کینه	۲۴۷	۲۴	حار و واران	حار و واران
ایضا	۲۱	محمد شریف	محمد شریف	۲۴۸	۲۰	شکر	شکر
۲۲۲	۱۸	میر محمد سعید	میر محمد سعید	۲۴۹	۷	مسویش	مسویش
۲۲۳	۲۹	حسبه	حسبه	۲۵۰	۱۵	عوده	عوده
۲۲۴	۱۷	بلوچستان	بلوچستان	ایضا	۲۶	کرده	کرده
ایضا	۱۹	عظمی	عظمی	۲۵۲	۲۸	امرون	امرون
ایضا	۲۱	دعوت کردند	دعوت کردند	۲۵۴	۱۱	مرد	مرد
۲۲۵	۹	رفت	رفت	۲۵۵	۱۸	عجبلی	عجبلی
ایضا	۲۵	مشخص	مشخص	ایضا	۲۶	باصور	باصور
۲۲۷	۳۲	حضور	حضور	۲۵۶	۱۱	نشته	نشته
۲۳۱	۱۰	اولایت	اولایت	ایضا	۲۲	نذر	نذر
ایضا	۳۲	تخفیرش	تخفیرش	ایضا	۳۲	درم	درم
۲۳۲	۲۷	نجات	نجات	۲۵۷	۲۱	شکرافه	شکرافه
				ایضا	۲۵	مرنگ	مرنگ



(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صحیح	غلط	سطر	صفحه	صحیح	غلط	سطر	صفحه
بود	ک	۱	۲۶۹	بود	ک	۱۳	۲۵۸
برگشته	روحه باع	۳۲	ایضا	روحه باع	روحه باع	۱۷	ایضا
حکمران	(۱) ارسال	۲۲	۲۷۴	ارساله یا ارسال	(۱) ارسال	۲۹	ایضا
محمد خان	فرستاده	۳۰	ایضا	فرستاده	فرستاده	۷	۲۵۹
پیش	خواحه چش	۳۲	ایضا	خواحه چش	خواحه چش	۱۳	ایضا
ارین	زد	ایضا	ایضا	زد	زد	۱۴	۲۶۰
انواب	رفته	۳۰	۲۷۵	رفته	رفته	۲۲	ایضا
مربور	بیه	۱۱	۲۷۶	بیه	بیه	۲۳	ایضا
سجن	بارگشت	۱۲	ایضا	بارگشت	بارگشت	۱۱	۲۶۱
علیحان	رشته	۱۸	ایضا	رشته	رشته	۱۸	ایضا
هراره	هرارش	۲۱	ایضا	هرارش	هرارش	۳۷	۲۶۲
زردبکتر	خوس	۳۴	ایضا	خوس	خوس	۲	۲۶۴
بادن	پرداخته	۱۴	۲۷۷	پرداخته	پرداخته	۲۷	ایضا
حیر	حاده بجای	۱۲	۲۷۸	حاده بجای	حاده بجای	۳۶	ایضا
بگفته	ممر	۳۶	ایضا	ممر	ممر	۱	۲۶۵
والانار	نوحه	ایضا	ایضا	نوحه	نوحه	۳	ایضا
اسلحه	بودند	۱۲	۲۷۹	بودند	بودند	۱۲	ایضا
بیرون	برارند	۱۷	۲۸۰	برارند	برارند	۱۶	ایضا
ممانعت	رفتش	ایضا	ایضا	رفتش	رفتش	۲۱	ایضا
گداشته	فره کتل	۱۱	۲۸۲	فره کتل	فره کتل	۱۶	۲۶۶
سلاری	پهوده	۵	۲۸۳	پهوده	پهوده	۳۳	ایضا
نوب	نشرع	۱۳	ایضا	نشرع	نشرع	۳	۲۶۸
مقیمه	رجه	۲۴	۲۸۳	رجه	رجه	۱۳	ایضا
دولتخواهان	شیرعلیان	۴	۲۸۴	شیرعلیان	شیرعلیان	۱۴	ایضا
گرم	امیر	۴	ایضا	امیر	امیر	۲۰	ایضا
سای	نکوا	۱۵	ایضا	نکوا	نکوا	۲۵	ایضا

(جدول صحیح و غلط جلد اول و دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ)

صحیح	غلط	سطر	صفحه	صحیح	غلط	سطر	صفحه
محمد اعظم	ایضا	۱۸	۳۰۳	محمد اعظم خان	ایضا	۱۸	۳۰۳
جلا آباد	ایضا	۲۱	۳۰۴	جلا آباد	ایضا	۲۱	۳۰۴
نوب	ایضا	۲۳	۳۰۵	نوب	ایضا	۲۳	۳۰۵
موضع	ایضا	۲۵	۳۰۶	موضع	ایضا	۲۵	۳۰۶
مخابه	ایضا	۳۳	۳۰۷	مخابه	ایضا	۳۳	۳۰۷
شیر	۲۸۵	۱۹	۳۰۸	شیر	۲۸۵	۱۹	۳۰۸
نداشت	ایضا	۲۹	۳۰۹	نداشت	ایضا	۲۹	۳۰۹
طبع	۲۸۹	۲۸	۳۱۰	طبع	۲۸۹	۲۸	۳۱۰
بیاده	۲۹۱	۱۸	۳۱۱	بیاده	۲۹۱	۱۸	۳۱۱
بیاده	۲۹۲	۳۸	۳۱۲	بیاده	۲۹۲	۳۸	۳۱۲
لشکرش	۲۹۳	۷	۳۱۳	لشکرش	۲۹۳	۷	۳۱۳
برنو	ایضا	۳۱	۳۱۴	برنو	ایضا	۳۱	۳۱۴
خانه نوست	۲۹۴	۶	۳۱۵	خانه نوست	۲۹۴	۶	۳۱۵
مکو	ایضا	۲۵	۳۱۶	مکو	ایضا	۲۵	۳۱۶
زردبک	ایضا	۲۷	۳۱۷	زردبک	ایضا	۲۷	۳۱۷
انواب	ایضا	۳۱	۳۱۸	انواب	ایضا	۳۱	۳۱۸
نخسیر	ایضا	۲۶	۳۱۹	نخسیر	ایضا	۲۶	۳۱۹
جمعه	۲۹۵	۲۵	۳۲۰	جمعه	۲۹۵	۲۵	۳۲۰
قلعه گیان	۲۹۷	۲۶	۳۲۱	قلعه گیان	۲۹۷	۲۶	۳۲۱
نخسیر	ایضا	۳۰	۳۲۲	نخسیر	ایضا	۳۰	۳۲۲
عونا است	۲۹۸	۱۴	۳۲۳	عونا است	۲۹۸	۱۴	۳۲۳
خواج	۳۰۰	۲	۳۲۴	خواج	۳۰۰	۲	۳۲۴
برده	ایضا	۲۷	۳۲۵	برده	ایضا	۲۷	۳۲۵
بود	۳۰۱	۲	۳۲۶	بود	۳۰۱	۲	۳۲۶
نصوریکه	۳۰۲	۱۵	۳۲۷	نصوریکه	۳۰۲	۱۵	۳۲۷
ارایا	ایضا	۱۹	۳۲۸	ارایا	ایضا	۱۹	۳۲۸



( جدول صحیح و غلط جدول دوم کتاب مستطاب سراج التواریخ )

صحیح	غلط	صفحہ	صفحہ	صحیح	غلط	صفحہ	صفحہ
در زیر	در زیر	۲۸	ایضاً	انفاق	انفاق	۲۱	۳۱۹
در واره	در واره	۸	۳۳۶	عبدالرحمن خان	عبدالرحمن خان	۲۵	۳۲۰
دوست را	دوست را	۲۴	ایضاً	سردار	سردار	۲۲	۳۲۱
پایندہ	پایندہ	۲۵	ایضاً	ریہ	ریہ	۸	۳۲۲
لیستیں	لیستیں	۳۴	ایضاً	بالستاد	بالستاد	۲۲	ایضاً
شیر علیخان	شیر علیخان	۳۳۷	یشای	انقربرا	انقربرا	۴	۳۲۳
لیستیں	لیستیں	۵	ایضاً	و در حائیکہ	و در حائیکہ	۳۲	ایضاً
لیستیں	لیستیں	۱۱	ایضاً	دوسدروس	دولت	۲۵	۳۲۴
مسما را	مسما را	۴	۳۳۹	یش	ش	۱	۳۲۵
گدرا نیہ	گدرا نیہ	۱۵	۳۴۲	سردار	سردار	۲۰	۳۲۶
سردار	سردار	۲۸	ایضاً	ر	ر	۹	۳۲۷
تخہ پل	تخہ پل	۱۷	۳۴۵	محاصرہ	محاصرہ	۵	۳۲۸
سردار	سردار	۱۲	۳۴۶	شہرستان	شہرستان	۵	۳۲۹
ناشکند	ناشکند	۵	۳۴۹	نامزل	نامزل	۱۸	ایضاً
اورا	اورا	۲۲	ایضاً	صرفی	صرفی	۱۵	۳۲۹
بدبختہ	بدبختہ	۱۲	۳۵۰	بابک	بابک	۲۳	۳۳۰
پیام	پیام	۱۶	۳۵۳	محدہ	محدہ	۱۱	۳۳۱
پردہ اش	پردہ اش	۲۳	۳۵۴	بارہفتش	بارہفتش	۳۳	۳۳۲
ارانیہ	ارانیہ	۲۱	۳۶۰	دربار	دربار	۱	۳۳۳
احسان	احسان	۲	۳۶۳	محمد حسن خان	محمد حسن خان	۱۸	ایضاً
شش	شش	۳	۳۶۳	حاکم	حاکم	۱۹	ایضاً
اطاعت	اطاعت	۱۰	۳۶۴	ولایت	ولایت	۲۰	ایضاً
در کان	در کان	۱۳	۳۶۳	فرج خان	فرج خان	۳۴	ایضاً
خان	خان	۳۵	۳۶۷	۱۶۹۰	۱۶۹۰	۱۶۹۰	۳۳۵
خبر	خبر	۳	۳۷۴	خان	خان	۱۵	ایضاً
خان	خان	۸	۳۷۶	پروردی	پروردی	۲۵	ایضاً











کتابخانه آیت الله بروجردي (ره)



55650316



کتابخانه آیت الله بروجردي (ره)



5 5 6 5 0 3 1 6